



تأثیر احادیث ضعیف بر عقیده

مؤلف:

عبدالرحمن عبدالخالق

ترجمہ و تحقیق:

آرمان کریمی

ویراستار: کتایون محمودی

سرشناسه	: عبدالخالق، عبدالرحمن
عنوان قراردادی	: Abd al-Khaliq, Abd al-Rahman
عنوان و نام پدیدآور	: اثرا الاحادیث الضعیفه والموضوعه فی العقیده . فارسی تأثیر احادیث ضعیف بر عقیده / مولف عبدالرحمن عبدالخالق ؛ ترجمه و تحقیق آرمان کریمی.
مشخصات نشر	: سنندج: آراس، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۵ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۸۲-۵۹-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: احادیث مجعول
موضوع	: (Hadiths (Apocryphal*
موضوع	: حدیث -- اسناد
شناسه افزوده	: کریمی، آرمان، ۱۳۷۱ - مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ BP۱۱۱/۹ الف ۲۰۴۱/ع
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۵۲۰۹۴۴



انتشارات آراس

تأثیر احادیث ضعیف بر عقیده

تألیف: عبدالرحمن عبدالخالق

ترجمه: آرمان کریمی

ناشر: آراس

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۸۲-۵۹-۳

مرکز پخش: سنندج پاساژ عزتی انتشارات آراس

تلفن: ۰۸۷-۳۳۱۲۸۳۴۱

فهرست مطالب

مقدمه مولف	۴
مقدمه استاد ولدیگی	۵
مقدمه مترجم:	۸
۱- عقیده اساس دین اسلام	۸
۲- ضلال و فساد در عقیده	۱۰
۳- اسباب گمراهی در عقیده و طُرُق گمراهان	۱۸
۴- نسبت دادن احادیث به پیامبر ﷺ	۱۹
۵- اسباب کذب و جعل احادیث پیامبر ﷺ	۲۱
۶- حفاظت کردن خداوند متعال از احادیث رسولش	۲۵
۷- روش‌هایی که علمای علم حدیث برای حفظ سنت داشته‌اند:	۲۷
۸- جاعلان و کذابان همگی یک هدف واحد داشتند	۲۹
عقیده به معنای وسیع آن:	۴۵
ذکر و دعاء	۴۶
اسباب ضعف در حدیث:	۵۰
حکم عمل کردن به احادیث ضعیف:	۵۱
احادیثی که دارای ضعف شدیدی هستند و قطعاً نمی‌توان به آنها	
استناد کرد چه در فضائل اعمال و چه در احکام	۵۲



مقدمه مؤلف

الحمد لله وكفى و سلام على عباده الذين اصطفى. و اما بعد...
در فاصله بين روز شنبه دوازدهم شوال سال هزارو چهارصد و پنج هجری موافق با بیست و نهمین روز از ششمین ماه سال یک هزارو نهصدو هشتاد و پنج میلادی الی چهارشنبه شانزدهم شوال یعنی سومین روز از هفتمین ماه سال یک هزارو نهصدو هشتاد و پنج میلادی، برای جلسه احیای آثار اسلامی در کویت دعوت شده بودم. در این جلسه، بحثی به عنوان « اثر احادیث ضعیف و موضوع بر عقیده» ارائه داده شد. هدف نگارنده این است تا نص این رساله که بدون شک خالی از فایده نیست را به جامعه اسلامی تقدیم کند و به این وسیله خطر احادیث ضعیف و موضوع را بر عقیده و دین افراد گوشزد کند و همچنین آثاری از سلف صالح را در حفظ دین بیان کند تا این شاءالله از هرگونه خرافه و بدعتی دوری کرده و مصداق این کلام پیامبر ﷺ قرار بگیرد که فرمودند: « لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ يَخْدُكُهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ ».

والحمد لله رب العالمين

عبدالرحمن عبدالخالق

مقدمه استاد ولدییگی

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ اهْتَدَى بِهِدْيِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

﴿رَبِّ أَذْخَلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾ (الإسراء / ۸۰)

﴿... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾
(النحل / ۴۴) «... و قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده برایشان بیان کنی، باشد که اندیشه کنند.»

بدون شک قرآن نخستین مرجع اوامر و نواهی یا همان بایدها و نبایدهایی است که مسلمانان به آن معتقدند و به آن ایمان دارند که از سوی الله متعال به وسیله آخرین پیامبران محمد بن عبدالله ﷺ نازل شده و بدون هیچ کم و کاستی ای به آنها رسیده و تا به امروز از هر گونه دگرگونی و تغییری محفوظ مانده است.

با مطالعه این کتاب آسمانی به روشنی مشخص است که بسیاری از مسایل بیان شده در این کتاب به صورت مجمل بوده و در بسیاری از موارد نیازمند تبیین نظری و عملی است که این مهم بر عهده همان واسطه که پیامبر خداست نهاده شده است. بر این اساس فهم بایسته و شایسته کتاب نازل شده بدون توجه به پیامبر خدا امری غیر ممکن است و این توجه رکن دوم شهادتین را که همان اقرار و اعتراف بر

پیامبری محمد بن عبدالله ﷺ است تشکیل می‌دهد که بدون آن ایمان هیچ مسلمانی کامل و پذیرفتنی نیست (أشهد أن لا اله الا الله وأشهد أن محمداً رسول الله).

سیره عملی پیامبر ﷺ در کنار اقوال و گفتارهای آن حضرت بسیاری از نکات مبهم قرآن را به روشنی آشکار می‌کند و همچون چراغی روشن روشن بخش راه هدایت است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾ (الأحزاب / ۴۶-۴۵) «ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد و مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم، و به عنوان دعوت کننده به سوی الله، به اجازه او، و چراغی روشنگر [فرستادیم]»

آگاهی بر این مهم نیازمند مراجعه به کتاب‌های سیره و کتاب‌های حدیثی است که در آن مؤلف در جهت جمع آوری تبیینات پیامبر ﷺ از آیات قرآن تلاش کرده است. و مسلماً تعداد این کتاب‌ها بسیار زیاد است و به اجماع محدثین و علما در این کتاب‌ها روایات بی‌اصل و اساس فراوانی نیز درج شده است که همین امر منجر به شکل گیری علوم در میان مسلمانان شد که به «علوم حدیث» از آن تعبیر می‌شود. در این علوم تلاش بر این است که نقل روایات از حداقل خطای کمتری در انتساب آن به پیامبر ﷺ برخوردار باشد.

یکی از مسایل متعددی که کتاب‌های حدیثی به آن اشاره کرده‌اند تبیینات پیامبر ﷺ در حوزه عقیده است؛ حوزه‌ای که زیربنای حیات فکری فرد مسلمان است. زیربنا بودن چنین حوزه‌ای مستلزم توجه

خاص به این مجموعه روایات است زیرا کوتاهی در آن، پایه‌های فکری فرد را دچار تزلزل می‌کند.

مدتی پیش جوانی به بنده زنگ زدند و خود را «آرمان کریمی» معرفی کردند و از علاقه و تلاش خود در حوزه حدیث و علوم آن خبر دادند، در چند جلسه‌ای که با هم داشتیم ایشان را سرشار از علاقه در این حوزه و نوشتن آثار متعدد و ترجمه مقالات مفید دیدم پس او را تشویق به ادامه کار و چاپ برخی از آثاری که نوشته بودند کردم که کتاب حاضر یکی از این آثار است و نشان از دغدغه ایشان در این حوزه دارد. از خداوند متعال خواهانم که امثال چنین جوانانی را در جامعه عصر حاضر بیشتر گرداند و در آینده نزدیک شاهد چاپ ترجمه‌ها و تألیفات و تحقیقاتی باشیم که این محقق جوان نوشته‌اند.

«اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه.

آمین یا رب العالمین.»

جهانگیر ولدییگی

سندج ۱۳۹۵/۱۰/۱۳

مقدمه مترجم:

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا ، وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا ، مَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ فَلَا مَضِلَّ لَهُ ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ .

مقصود از عقیده در این جا، اصول دین و مسائل اعتقاد و قضایای توحید می باشد.

۱- عقیده اساس دین اسلام

معلوم و مشهود است که عقیده در دین ، مانند زیر بنا و اساس برای یک بنا و ساختمان است؛ پس هر کس بنای عقیده خود را بر بنیادی محکم و راسخ ساخته باشد استقامت، مقاومت و پایداری آن بیش تر بوده و کسی که ساختمان این عقیده را بر بنیادی سست یا باطل بنا کرده باشد هر لحظه امکان فروپاشی و از بین رفتن آن وجود دارد. چنان که پروردگار متعال در مورد اعمال کفار می فرماید: ﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ (ترجمه: ما به سراغ تمام اعمالی که آنان انجام داده اند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می سازیم. (فرقان/ ۲۳))

یعنی: اعمالی را که گمان می کردند نیک و پسندیده است، در حالی که به پروردگار جهانیان مشرک بوده و تکذیب کننده رسولان بودند. پس خداوند متعال اعمال آن ها را نابود می کند، چنان که در صحیحین آمده است:

« مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ » ترجمه: هر کس در حالی

بمیرد که به خدا شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می شود.

همچنین مسلم در صحیحش از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: الله متعال می فرماید: « أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمَلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشُرَكَاهُ »: ترجمه: من بی نیازترین شریکان از شرک و شراکت هستم و هر کس عملی انجام دهد و غیر من را در آن شریک نماید، او را با شرکش ترک می کنم و فرو می گذارم و به او توجه نمی کنم.

همچنین معلوم و آشکار است که الله متعال اعمال نصرانی ها را ناپود می کند؛ چرا که گفتند: عیسی را کشته ایم و پروردگار عالم حکم کفر و ضلال آنها را چنین بیان می کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» ترجمه: بی گمان کسانی کافرنند که می گویند: خداوند یکی از سه خدا است! (مائده/۷۳)

و همچنین یهود را نیز به سبب عقیده نادرستی که به پروردگارشان داشتند تکفیر و لعنت کرده و می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا» ترجمه: یهودیان می گویند: دست خدا با غل و زنجیر بسته شده است. دستهایشان بسته باد و به سبب آن چه گفته اند نفریشان باد - و از رحمت خدا به دور باشند-. (مائده/۶۴)

خداوند اعمال مشرکین عرب مانند: نماز، روزه، حج و تقدیس بیت الله الحرام را نیز مردود کرده، چون اعتقاد آن ها چنین بود که

بعد از مُردن بعثی نخواهد بود و همچنین عبادات خود را که باید مختص «الله» باشد معطوف ملائکه، بت‌ها و بعضی از صالحان کرده و آن‌ها را با پروردگار جهانیان در این عبادات شریک می‌کردند. در صحیح مسلم آمده است که عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ جُدْعَانَ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَصِلُ الرَّحِمَ وَيُطْعِمُ الْمُسْكِينَ فَهَلْ ذَلِكَ نَافِعُهُ؟ قَالَ لَا يَنْفَعُهُ إِنَّهُ لَمْ يَقُلْ يَوْمًا: رَبِّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» ترجمه: گفتم: ای رسول خدا! ابن جدعان در زمان جاهلیت، اعمال صالحی مانند: صله رحم و اطعام مسکین انجام می‌داد؛ آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی در بر دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه! چیزی از آن‌ها به حالش سودی ندارد؛ زیرا او در طول زندگی خود حتی یک بار هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت بیامرز.

در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌دارد که: انکار کردن قیامت توسط ابن جدعان، سبب شده است تا اعمال صالح او نابود شود و هیچ نفعی برایش نداشته باشد.

به طور خلاصه می‌توان گفت: هر عمل صالحی، اگر همراه با شرک باشد، نزد پروردگار متعال پذیرفته نیست و هر کس خواهان قبولی طاعات و عبادات خویش است باید اهتمام اولش را به عقیده داده و آن را از هرگونه شرک و بدعتی بزدايد و بر آن محافظت کند تا با این عقیده سلیم پروردگارش را ملاقات کند.

۲- ضلال و فساد در عقیده

این امر، در هر امت و هر زمان وجود دارد.

نکته در خور توجه این است که گمراهی در عقیده، امری است قریب و موجود. مثلاً: یهود در زمان موسی و هارون، امتی عظیم بود؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿يَبْنِي إِسْرَءِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (٤٧) ترجمه: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و این که من شما را بر جهانیان برتری دادم. (بقره/٤٧)

همراه با این که آن‌ها، شاهد آیات و نشانه‌هایی بودند که امتی دیگر آن‌ها را نداشتند. مانند: عصای موسی عليه السلام شکافتن دریا و آیات عظیم و روشن دیگر؛ اما آن‌ها پس از عبور از دریا و نجات از دست دشمن، مشتاق و خواهان عبادت کردن بت‌ها بودند. پروردگار متعال می فرماید ﴿وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ (١٧٨) ترجمه: بنی اسرائیل را (از دست فرعون و فرعونیان نجات دادیم و سالم) از دریا گذراندیم. (در مسیر خود) به گروهی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند. (در این هنگام بنی اسرائیل به موسی) گفتند: ای موسی! برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن پردازیم) همان گونه که آنان دارای معبودهایی هستند (و به پرستش آن‌ها مشغول می‌باشند!) موسی گفت: شما گروه نادانی هستید (و

نمی‌دانید عبادت راستین چیست و خدائی که باید پرستیده شود کیست. (اعراف/۱۳۸)

همچنین پس از این که موسی علیه السلام آن‌ها را به مدت چهل روز ترک کرد؛ با وجود این که هارون نبی در میان آنان بود؛ شروع به ساختن گوساله و پرستش آن کردند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمَ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ﴾ (اعراف/۱۳۸)

ترجمه: بعد از (رفتن) موسی (به کوه طور برای مناجات رب غفور) قوم او از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود گرفتند که پیکر (بی‌جانی) بود و (تنها با مهارتی که سامری در آن به کار گرفته بود) صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند که چنین پیکر گوساله گونه‌ای با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی ایشان را راهنمایی نمی‌کند. گوساله را به خدائی گرفتند و (به خود) ستم کردند. (اعراف/۱۴۸)

و ضلالت و گمراهی آن‌ها بعد از موسی علیه السلام و هارون، قطعاً بیش تر بود.

نصاری نیز، چون عیسی علیه السلام را الله و پسر او پنداشتند؛ پروردگار جهانیان او را رفعت بخشید و به آسمان نزد خود برد. سپس آن‌ها در جلسات و نشست‌هایی بزرگ، این شرکیات را منتشر کرده تا این که چنین عقیده شرک و کفرآمیزی را در میان آن‌ها شاهد باشیم.

اما این را می‌دانیم که اصحاب محمد ﷺ، بهترین یاران انبیاء، و دورترین آن‌ها از شرک و ضلالت در عقیده بوده‌اند. مگر این که بعضی از آن‌ها گفتند: «اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا هُمْ ذَاتَ أَنْوَاطٍ» یعنی: برای ما هم درخت ذات الأنواطی (مقدس) همچون درخت ذات الأنواط آنان تعیین بفرما. سپس پیامبر ﷺ در رد این سخن فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ هَذَا كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا هُمْ آلَهُ» ترجمه: سبحان الله! به خدا قسم همان سخنی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند. آن‌ها به موسی گفتند: برای ما نیز معبودی مقرر کن همان طور که آن‌ها (مشرکین) معبود دارند. (که این درخواست آن‌ها از روی جهل بوده و پس از شناخت عقیده صحیح توبه کردند).

همچنین در میان آن‌ها (اصحاب پیامبر ﷺ شخصی گفت: «ما شاء الله و شاء محمد» فرمود: «قولوا ما شاء الله وحده» تنها بگویید: آنچه الله متعال بخواهد.

اما بدون شک این نوع کلمات و درخواست‌ها به سبب قرابت زمانی و مکانی آن‌ها با دو امت پیشین - یهود و نصاری - بوده است. اما فساد حقیقی در عقیده، زمانی پیدا شد که گروه و افراد ابتدای این امت از دنیا رفتند تا این که تحولی روی داد و منکر شدن قَدَر پدیدار شد و در نبود بسیاری از صحابه بود که به علی رضی الله عنه گفتند: تو خدایی و صفات خدایی به او دادند.

بلکه بیش تر از آن، عبدالله بن سبأ به کسی که خبر شهادت علی علیه السلام را به او داد، گفت: «والله لو جئتم لنا برأسه ألف مرة ما صدقنا موته ولا يموت حتى يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً» یعنی: به خدا قسم، اگر هزار بار سر بُریده او را نزد ما بیاورید مُردنش را باور نمی کنیم، بلکه او نمی میرد تا زمانی که زمین را بعد از این که پُر از ظلم و فساد گشت، سراسر عدل نکند.

شهرستانی می گوید: «سبئیة اصحاب عبدالله بن سبأ بودند؛ همان کسی که به علی علیه السلام گفت: تو معبود هستی و به سبب این کفرش، علی علیه السلام او را به مدائن تبعید کرد و گمان کردند که او یهودی بوده و سپس مسلمان شده است - در حالی که چنین نبود -.

همچنین او در میان یهودی ها در دوران یهودی گری اش قائل به وصی بودن یوشع بن نون پس از موسی بود؛ به خاطر وجود چنین اشخاصی بود که اصناف غلو کننده در حق علی علیه السلام پیدا شدند. بعضی از این گروه ها گمان می کردند علی علیه السلام نمرده است و تصور کردن مرگ برای او را کفر می دانستند و می گفتند: «او در ابرها حرکت می کند؛ رعد، صدای او و برق، تازیانه اوست و او نزول خواهد کرد تا زمین را پس از فاسد شدنش، پر از عدل و داد کند! این اعتقادات باطل را ابن سبأ یهودی، بعد از شهادت علی علیه السلام در میان مردم رواج داد»^۱.

^۱. الملل والنحل (ج ۲ ص ۱۱)

همچنین ضلالت دیگری در عقیده ظهور کرد و آن تکفیر کردن مسلمانان به مجرد معصیت، و انکار بعضی از سوره‌های قرآن از طرف خوارج و طعنه‌زدن به صحابه رضی الله عنهم بود. سپس بدعت‌ها و انحرافات دیگری در عقیده پیدا شد؛ چنان که بعضی از صفات الله متعال را منکر می‌شدند و همچنین در آیات و احادیث، تحریف ایجاد می‌کردند. پس از سه قرن اول هجری بود که افکار و عقایدی شرک‌آلود وارد عقیده مسلمانان شد. این در حالی بود که همه آن‌ها، زیر سایه اسلام و اظهار قول لا اله الا الله قرار داشتند.

هنگامی که به کتاب «الملل والنحل» و کتب تاریخ نگاه می‌کنیم، ضلال عقایدی زیادی مانند: قول به حلول الله متعال در مخلوقات و فناي آن‌ها در ذات و صفات خداوند و همچنین وحدت وجود را خواهیم یافت. وحدت وجودی که حقیقت و ماهیتش انکار خالق است که جدا از مخلوق است و «مستوی علی عرش» می‌باشد. همچنین انکار صفات الله، تشبیه او به مخلوقات، غلو کردن در حق رسول صلی الله علیه و آله و صالحین و عبادت کردن آن‌ها، تکفیر صحابه و طعن در قرآن و غیره را می‌توان دید.

این انحرافات، می‌تواند اسباب و علل زیادی داشته باشد که مهم‌ترین آن‌ها این است که این جامعه اسلامی، دارای شعوب و ملل مختلف و همچنین جاهلیت‌های عدیده‌ای می‌باشد که هر کدام از آن‌ها به جاهلیت‌های پیش از خود افتخار و عزت می‌بخشند و در جامعه اسلامی و تحت پوشش آن، در نشر کفر و ضلال خود کوشا

هستند و این مصداق حدیث پیامبر ﷺ است که فرمود: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاسْتَفْتَرَقَ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً» ترجمه: یهودیان به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند؛ نصاری نیز به هفتاد و دو گروه تقسیم گشتند؛ این امت نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند گشت؛ همگی در آتش جهنم هستند جز یک فرقه.

این را نیز باید دانست که تفاوت اساسی میان امت اسلام با سایر امت‌ها در این است که: در امت اسلامی طائفه و سواد عظیمی که بر دین و منهج صحیح - که همان قرآن و سنت صحیح می باشد - هستند، تا قیامت این گروه باید وجود داشته و حفظ شود. چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ يَخْدُهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ» ترجمه: همواره گروهی از امت من فرمان الله تعالی را عامل هستند، مخالفت مخالفان و یاری نکردن ایشان ضرری به آنان نمی‌رساند، این شیوه تا صدور فرمان الهی همچنان ادامه دارد و این گروه همواره پیروز میدان می‌باشند.

چه بسا این عقاید فاسد و باطل را ابتدا شخصی مغمور بر زبان آورده باشد، اما چون عالمی نبوده تا ردی بر آن بنویسد و از فساد آن جلوگیری کند از شخصی به شخص دیگر و از گروهی به گروه

دیگر انتقال یافته تا این که به عنوان یک عقیده شناخته شده است. این جاست که اهمیت دوام امر به معروف و نهی از منکر نمایان می شود چرا که اگر آن نباشد نور این دین کم سو شده و تاریکی های شرک و بدعت همه جا نمایان می شود. همین اهمیت بارز بود که خداوند متعال علمای بنی اسرائیل را به سبب ترک امر به معروف و نهی از منکر لعنت کرد و عذابی سخت را برای آنان وعده داد. آن جا که می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنحَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِزَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ ترجمه: و (به یاد یهودیان بیار) هنگامی را که گروهی از (صلحای اسلاف) ایشان (که همچون دیگران نافرمانی و بزهکاری نمی کردند) به کسانی می گفتند: (که سرکشان و گناهکاران را پند می دادند و موعظه می کردند) چرا مردمانی را پند می دهید که خداوند آنان را (به سبب کفر و معاصی در دنیا) نابود می کند یا (در آخرت) عذاب شدیدی خواهد داد؟ (مگر نمی دانید که پند و اندرز در اینان تأثیری ندارد) می گفتند: (ما به وظیفه خود که امر به معروف و نهی از منکر است عمل می کنیم) تا در پیشگاه پروردگارتان معذور بوده (و رفع مسؤولیت از خویشان کرده باشیم) و شاید هم (این بیچارگان از گناه باز ایستند و نور ایمان

زوایای درونشان را روشن سازد و راه) تقوا و پرهیزگاری در پیش گیرند. اما هنگامی که پندها و اندرزهایی را نشنیدند که بدان‌ها تذکر داده شدند، کسانی را که (دیگران را نصیحت می‌نمودند و آنان را) از بدی نهی می‌کردند (از عذاب به دور داشتیم و از بلا) رهایی‌دیدیم و کسانی را که (مخالفت فرمان می‌کردند و بیش‌تر و بیش‌تر گناه می‌ورزیدند و بدین وسیله بر خود و جامعه) ستم می‌نمودند، به خاطر استمرار بر معاصی و نافرمانی، به عذاب سختی گرفتار ساختیم.

و می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ﴾ ترجمه: چرا نمی‌بایست که در میان ملت‌های (گذشته) پیش از شما فرزاندگانی باشند که از فساد در زمین نهی کنند (تا دیگران را از گرفتار آمدن به عذاب و نابود شدن رهایی بخشند؟) مگر مردمان کمی که (به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کردند و) ما نجاتشان دادیم. (هود/۱۱۶)

۳- اسباب گمراهی در عقیده و طرق گمراهان

شکی نیست که اسالیب و راه‌های ضلالت در عقیده، بسیار زیادند. به عنوان مثال: زنادقه و منافقین و کسانی که می‌خواهند حقیقت و ماهیت دین اسلام را بر مردم بیوشانند، سعی در تأویلات

نادرست از آیات قرآن و پوشاندن لباس کفر و شرک بر تن اسلام دارند و برای اثبات عقیده باطل خود به آیات و احادیث استشهاد می‌کنند. متأسفانه مردمی از آن‌ها تبعیت کرده که نمی‌توانند حق و باطل و شرک و توحید را از هم جدا کنند. همچنین افرادی که اهل هوی، هوس و معصیت هستند به سبب غرق شدن در معصیت و هوس، چشم بصیرت آن‌ها بر روی حق و حقیقت نابینا شده و باطل را نصرت می‌دهند!

۴- نسبت دادن احادیث به پیامبر ﷺ

این مورد از بزرگ‌ترین ابواب ضلال و گمراهی و از بدترین اسلوب‌های کید و مکر بر ضد اسلام و اهلش می‌باشد. نسبت دادن احادیثی به پیامبر ﷺ که آن را نفرموده است و این فتنه زمانی ویرانگر خواهد بود که این احادیث در باب عقیده و اصول دین باشند؛ چرا که ایمان آوردن به قول پیامبر ﷺ و تشریع و آن چه را در باب عقیده می‌فرمایند، واجب است. به همین دلیل پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» ترجمه: نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هیچ کسی دیگر نیست. هر کس، سخن دروغی را به من نسبت دهد، جایش را در دوزخ آماده نماید. (روایت بخاری و مسلم و دیگران)

این حدیث شریف را به صورت متواتر، بیش از شصت نفر از صحابه روایت کرده‌اند. پس کلام پیامبر ﷺ، عقیده و شریعت است و تصدیق نمودن آن‌ها واجب و عمل به آن‌ها فرض و لازم می‌باشد؛ چنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ ترجمه: آن چه پیامبر برای شما آورد، پس آن را بپذیرید و شما را از هر چه نهی کرد اجتناب ورزید. (حشر/۷)

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (۱۷۰) ای مردم! پیغمبر (محمد نام) از جانب خدا به سویتان آمده است و دین حق را برایتان آورده است، پس ایمان بیاورید (و فرصت را غنیمت شمیرید که این کار) به سود شما است و اگر کافر شوید (و جز راه کفر نروید، بدانید که زیانی به خدا نمی‌رسانید). چرا که آن چه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به خدا است. و خدا آگاه (از آفریدگان خود و) حکیم (در کار خویش) است. آیات در این زمینه بسیارند. (نساء/۱۷۰)

نکته مهم این است که نسبت دادن احادیث به پیامبر ﷺ، در حالی که چنین نفروده، داخل کردن آن‌ها در دین است که جزو دین نمی‌باشند. این در حالی است که افراد خبیث و دشمنان دین،

بعد از نا امید شدن از تحریف قرآن، دست به چنین کاری زدند و احادیث زیادی را به پیامبر گرامی ﷺ نسبت دادند. پروردگار متعال، حفاظت کتابش را از تحریف، تضمین کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر/۹).

اما در مورد سنت باید گفت: جمع و تدوین احادیث به صورت کتاب، به تأخیر افتاد تا این که کذابان و جاعلانی پیدا شدند و احادیثی را طبق هوی و هوس خود، به پیامبر ﷺ نسبت دادند.

۵- اسباب کذب و جعل احادیث پیامبر ﷺ

(الف) اولین فرقه‌ای که دست به چنین افعال شیعی زدند زناده و ملحدین بودند. آن‌ها در لباس اسلام، احادیثی را جعل کرده و میان مسلمانان رواج می‌دادند. حماد بن زید بن درهم الأزدی می‌گوید: «زناده، چهارده هزار حدیث را جعل کرده و آن‌ها را به پیامبر ﷺ نسبت دادند.» ابن عدی می‌گوید: «هنگامی که عبد الکریم بن ابی العوجاء را گرفتند او را نزد محمد بن سلیمان بن علی امیر بصره آوردند تا گردنش را بزنند؛ در این حال گفت: به خدا قسم، چهار هزار حدیث را جعل کرده‌ام که در میان شماس‌ست و رواج دارد.^۱

چنین افراد خبیثی برای این کار، روش‌های مشخصی داشتند؛ ابن جوزی رحمه الله می‌گوید: «این افراد، زمانی که استاد یا شیخ از آن‌ها

^۱. میزان الاعتدال (۲/ ۶۴۴)

غافل می‌شد، کلمات یا احادیثی را در کتاب او می‌نوشتند و شیخ گمان می‌کرد جزو احادیث می‌باشد و آن را روایت می‌کرد.

ب) دومین صنف از این افراد، متعصبانی بودند از عقاید مختلف. مانند: ، خوارج، و منکرین صفات. در میان این گروه‌ها افرادی بودند که برای ترویج و نصرت مذهب خویش، کذب و دروغ بستن به پیامبر گرامی اسلام ﷺ را جایز می‌دانستند !

همچنین این دروغ‌ها در طایفه‌های مقلدین مذاهب نیز ظاهر می‌شد و برای ترویج و برتر دانستن مذهب فقهی خود و طعن وارد کردن به دیگر ائمه، این احادیث قابل مشاهده بود. این گونه احادیث را افرادی متعصب به قوم و یا شهر و یا حتی یک شخص معین جعل کرده و میان مردم رواج می‌دادند.

ج) صنف سوم، اهل زهد و پارسایانی جاهل بودند که احادیثی را برای ترغیب در فضائل اعمال یا ترهیب از عذاب جعل می‌کردند و اعتقاد داشتند که مردم با شنیدن این احادیث به عبادات بیشتر ترغیب می‌شوند.

شکی نیست که این از بزرگ‌ترین دروغ‌ها و خبیث‌ترین آن‌هاست؛ چرا که کار این دسته از جااعلان، بسیار مخفی و پوشیده بود و مردم جاهل، ظنی سوء نسبت به آن‌ها نداشتند و هر آن چه می‌گفتند، قبول می‌کردند !

ابن صلاح می‌فرماید: « بیشترین ضرر از جااعلان حدیث را افراد زاهدی داشتند که مردم آن‌ها را ثقه و مورد اعتماد می‌دانستند و به

سبب این اعتماد، احادیث موضوع و دروغین آن‌ها را قبول می‌کردند»^۱.

باید گفت: احادیث موضوع این گروه بسیار زیاد می‌باشد. ابن حجر رحمه الله می‌فرماید: «بعضی از فقهاء، نسبت دادن آن چه که قیاس بر آن دلالت می‌کرد را بر پیامبر صلی الله علیه و آله جایز می‌دانستند، این افراد نیز از این دسته می‌باشند»^۲.

(د) صنف چهارم، افرادی بودند که عامداً و از روی دشمنی، دروغ را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت نمی‌دادند؛ بلکه به صورت غلط و اشتباهی چنین احادیثی را روایت می‌کردند. مثلاً: کلام بعضی از صحابه را اشتباهی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده و آن کلام، میان مردم رواج پیدا می‌کرد و یا گروه دیگری که ثقه و مورد اعتماد بودند؛ اما افرادی در کتاب‌های آن‌ها تحریف و تغییر ایجاد می‌کردند. مانند: حماد بن سلمه که شخصی ثقه و عابد بود اما ربیب او - پسر زن از شوهر پیشین - عبد الکریم بن أبی العوجاء کذاب در کتاب‌هایش تحریف ایجاد کرد و احادیث دروغ را در کتاب‌هایش قرار داد. همچنین سفیان بن وکیع بن الجراح که ابن حجر در «التقریب» در مورد او می‌گوید: «شخصی بسیار راستگو بود اما «وراقه» احادیثی را به او نسبت داد که از او نبودند».

^۱. المقدمة/ص ۱۹

^۲. النکت علی کتاب ابن الصلاح (۱/۱۲۷)

از این گونه افراد می‌توان اشخاصی را ذکر کرد که مثلاً حافظه‌اش ضعیف شده و یا این که در آخر عمرش دچار اختلاط شده باشد. این را نیز باید یادآور شد که این گروه، جزء گروه‌هایی هستند که بیشترین ضررها را برای دین داشته، چراکه هر کسی نمی‌تواند احادیث آن‌ها را شناسایی کند.

ابن حجر رحمه الله می‌فرماید: «این صنف از جاعلان، بسیار خفی و پنهان هستند؛ چرا که همراه با صداقتی که دارند متعمداً در ترویج این احادیث تلاش نمی‌کنند، به همین دلیل استخراج این گونه احادیث، تنها از ائمه نقاد و زیر دست بر می‌آید و اکثر مردم از آن عاجزند؛ پس ضرر این گروه بسیار زیاد می‌باشد.

زمانی که چنین گروه‌هایی برای جعل و ساختن احادیث به وجود آمدند، احادیث موضوع - جعلی و دروغ - در همه مناطق و نواحی و همچنین در هر فنی از علم، منتشر شد. برای مثال در سخنان واعظان و سخنوران، این احادیث نمایان شد و به تبع آن، مردم عوام آن‌ها را یاد گرفتند. همچنین این گونه احادیث در کتب فقه، عقاید، تفسیر، تاریخ و مغازی منتشر شده و چه بسا بسیاری از علما که در این فنون تألیفات داشتند، نتوانستند احادیث موضوع و ضعیف را از احادیث صحیح جدا کنند؛ بلکه در میان تألیفات بعضی از محققین نیز احادیث مکذوب به سبب سهل انگاری آن‌ها دیده می‌شود؛ چنان که در تفسیر ابن جریر و ابن کثیر وجود دارند. پس قطعاً این گونه احادیث در کتاب‌هایی مانند تفسیر خازن و کشاف و

... بیش تر است. ورود این گونه احادیث تنها در کتب تفسیر و تاریخ، منحصر نمی شود بلکه در کتاب های سنن و مسانید که جمع کننده احادیث پیامبر ﷺ هستند نیز، نمایان شدند. بدین گونه، هیچ بابی از ابواب علم شرعی و جود ندارد که احادیث ضعیف و موضوع در آن ها سرایت نکرده باشد مگر کتاب هایی که با دقت بسیار زیاد و جهد وصف نشدنی نگاشته شده و همه مردم و علما بر صحت چنین احادیثی اتفاق داشته باشند. مانند: صحیح بخاری و مسلم.

۶- حفاظت کردن خداوند متعال از احادیث رسولش.

با وجود چنین احادیث ضعیف و موضوعی که در میان امت اسلام رواج یافته، پروردگار متعال چنان که قرآنش را از هر گونه تحریفی حفظ می کند؛ سنت پیامبرش را نیز حفظ می کند؛ چرا که سنت، مبین و شارح قرآن است.

الله متعال می فرماید: ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ ترجمه: و به سوی تو این قرآن را نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آن چه به ایشان نازل شده. (نحل/۴۴)

به همین دلیل، زمانی که به عبدالله بن مبارک رضی الله عنه، احادیثی را نشان دادند و گفته شد که این احادیث موضوع می باشند، فرمود: «دانشمندان و محققان این فن برای بیان کردن آن ها زندگی

می‌کنند.^۱ یعنی: عالمانی هستند که جعلی بودن آن‌ها را برای مردم بیان می‌کنند. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

امام ابن جوزی رحمه الله می‌فرماید: «زمانی که دشمنان دین، دریافتند که نمی‌توان در قرآن تحریف و خللی ایجاد کنند، پس احادیثی را ساخته و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند، سپس الله متعال علمای راستین را انتخاب و مأمور کرد تا از نقل آنها جلوگیری کنند و همچنین احادیث صحیح را توضیح و نشر، و احادیث موضوع و قبیح را بیان و رسوا کنند». به این ترتیب، خداوند در هیچ زمانی نور علم چنین علمایی را در زمین خاموش نمی‌کند و به راستی که در این زمان، چنین علمایی بسیار اندک‌اند. سفیان ثوری می‌فرماید: «ملائکه نگاهبانان آسمان و اصحاب حدیث، نگاهبانان زمین اند.»

حافظ ذهبی رحمه الله در طبقات الحفاظ نقل می‌کند: «هارون الرشید زندیقی را گرفته بود تا گردنش را بزند؛ در این حال گفت: کجا بودی آن زمان که هزار حدیث را به زبان پیامبران جعل کردم؟ هارون گفت: ای دشمن خدا! پس بدان که اشخاصی مانند ابی إسحاق الفزاری و عبد الله بن المبارك وجود دارند تا حرف حرف آن احادیث را بررسی می‌کنند و اجازه نمی‌دهند این احادیث رواج یابد.^۲»

^۱. الجرح والتعديل (۳/۱)

^۲. طبقات الحفاظ (۲۰۱/۱)

آری، در امت اسلامی علمای علم حدیث نشأت پیدا کردند؛ همان کسانی که کوهی از حفظیات و جامی بزرگ از علم هستند؛ این امت، هرگز مانند آن‌ها به خود ندیده و نخواهد دید؛ چرا که این یکی از ویژگی‌های امت مرحوم اسلام است.

پس علمای محقق و محدثین در هر زمان و عصری، تلاش‌های بسیار زیادی در تخلیص و تمییز احادیث صحیح از نا صحیح انجام داده‌اند. فرحمة الله علیهم اجمعین.

۷- روش‌هایی که علمای علم حدیث برای حفظ سنت داشته‌اند:

الف) قرار دادن قواعد و تنظیم با عظمت‌ترین علمی که بشر به چشم خود ندیده بود در نقد اخبار و تحقیق آن‌ها یعنی: «علم مصطلح الحدیث».

ب) جمع‌آوری احادیث صحیح پیامبر ﷺ در کتاب‌های مستقل. مانند: «الموطأ امام مالک» و «صحیح بخاری» و «مسلم» رحمهم الله.

ج) تخریج و تحقیق احادیث وارده در مؤلفات علمای مشهور که در نقل آن احادیث تساهل نموده و در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند. مانند: تحقیق و تخریج احادیث تفسیر کشاف که ابن حجر و جمال الدین زبلی رحمهما الله انجام داده‌اند یا مثلاً: حافظ عراقی رحمه الله که احادیث احياء علوم الدین امام غزالی را تخریج نموده و درجه هر کدام از آن‌ها را بیان داشته است و کتاب خود را «المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار» نام نهاد.

همچنین ابن حجر رحمه الله کتاب «تلخیص الحبر بتخریج أحادیث الرافعی الكبير» را نگاشت و امام زیلعی تخریج احادیث کتاب الهدایة را انجام داده است و نام آن را «نصب الراية فی تخریج أحادیث الهدایة» گذاشته است و در قرن معاصر، محمد ناصر الدین آلبنانی کتاب «فقه السنه سید سابق» و «فقه السيرة غزالی» را تخریج و تعلیقی بر آن‌ها نگاشته است.

د) تصنیف نمودن معاجم مستقل برای اشخاص ضعیف، متروک و کذاب برای تحذیر و بیان مراتب آن‌ها.

از مشهور ترین این کتاب‌ها می‌توان به: «الضعفاء» امام بخاری، «الضعفاء والمتروکین» امام نسائی، «الضعفاء والمتروکین» ابن سکن، «الکامل» ابن عدی، «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» امام ذهبی؛ اشاره کرد. همچنین کتاب «العلل» که در آن به بیان احادیثی می‌پردازند که ظاهر صحیح اما باطنی مریض و ضعیف دارند.

امامان: بخاری، مسلم، ترمذی، احمد بن حنبل، علی بن مدینی، ابوبکر بن أثرم، دارقطنی و بسیاری دیگر از علما از این نوع کتاب‌های «العلل» نوشته‌اند.

ه) کتاب‌هایی که فقط به بیان احادیث موضوع و دروغ می‌پردازند: این نوع کتاب‌ها بسیار زیاد بوده که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«الأباطیل» ابو عبد الله الحسین بن إبراهیم الهمدانی الجوزی متوفی ۵۴۳ هجری.

«الموضوعات» ابن جوزی متوفی ۵۹۷ هجری.

«اللائي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة» از امام سیوطی متوفی ۹۱۱ هجری.

«الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» از امام شوکانی متوفی ۱۲۵۰ هجری و کتابی باز به همین اسم از محمد بن یوسف الدمشقی متوفی ۹۴۲ هجری.

« تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة » از ابن عراق متوفی ۹۶۳ هجری.

« الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة » از ملا علی قاری متوفی ۱۰۱۴.

«الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة» از محمد ناصر الدین آلبنی رحمهم الله تعالى.

۸- جاعلان و کذابان همگی یک هدف واحد داشتند.

قبلاً ذکر کردیم که جاعلان و کذابان از فرقه‌های مختلف و هر کدام نیز دارای اهداف خاصی بودند. به همین دلیل احادیث موضوع واهی در همه نواحی عقیده و تشریع، جای گرفتند؛ اما در اصل، هدف آن‌ها تخریب عقاید و زشت جلوه دادن دین مبین اسلام می‌باشد. همچنین قرار دادن بدعت به جای سنت نبوی و بالعکس و اسائه ادب به پیامبر ﷺ است. به این ترتیب دین را مجموعه‌ای از خرافات و خزعبلات و پوشاندن حق و تفسیر قرآن به آن چه که میان مردم وجود دارد و از این گونه داستان‌های واهی نشان دادند. پس این جاعلان و کذابان هدف واحدی داشتند و در نهایت

هدفشان، نمایش دادن اسلامی است که نمی‌تواند شرک را از توحید و سنت را از بدعت، و حتی معقول را از نامعقول تمییز دهد. در ادامه به بیان نمونه‌هایی از تأثیر احادیث ضعیف و موضوع در تخریب عقاید می‌پردازیم.

-در اسماء، صفات و توحید پروردگار متعال: در این زمینه، جعل کنندگان احادیث زیادی را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند. مانند: «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِمَّ رَبُّنَا؟ قَالَ "مِنْ مَاءٍ مَرُورٍ لَا مِنْ أَرْضٍ وَلَا سَمَاءٍ خَلَقَ خَيْلًا فَأَجْرَاهَا فَعَرِقَتْ فَخَلَقَ نَفْسَهُ مِنْ ذَلِكَ الْعَرَقِ"». ترجمه: گفته شد: ای رسول خدا: پروردگارمان از چه چیزی خلق شده است؟ فرمود: از آبی روان، که نه در آسمان و نه در زمین مانند آن نیست. پس از خلق کردن گروهی از موجودات، از شدت خستگی عرق کرد و نفس خود را از آن عرق خلق نمود! این حدیث را ابن جوزی در «الموضوعات» (۱/۱۰۵) و ابن عراق الکنانی در «تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة» (۱/۱۳۴) ذکر کرده‌اند.

همچنین حدیث نزول پرودگار متعال در روز عرفه بر کوه و عروج خداوند سبحان از صخره بیت المقدس به سوی آسمان، چنان که ابن جوزی می‌فرماید: «از ذکر کردن آن ناخوشایندم چرا که نسبت به خداوند سبحان بسیار بی ادبی شده است!».

همچنین احادیث بسیاری که نمی‌توان آن‌ها را ذکر کرد که همگی در «کُتُبُ الموضوعات» بیان شده‌اند؛ این گونه احادیث اکثراً از عبد المنعم بن إدريس نقل شده که او هم از پدرش و او نیز از پدر خود روایت می‌کند. دارقطنی رحمه الله می‌گوید: «عبد المنعم و

پدرش از جمله افراد متروک هستند». حدیثی وجود دارد که آن را به الله متعال نسبت داده‌اند به این مضمون: «كُنْتُ كَنْزًا لَا أُعْرَفُ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ خَلْقًا فَعَرَّفْتُهُمْ بِي، فَبِي عَرَفُونِي» ترجمه: «من گنجی مخفی و ناشناخته بودم، پس چون دوست داشتم مرا بشناسند، خلق زیادی را آفریدم تا هم آن‌ها را بشناسند و هم توسط آن‌ها مرا بشناسند.» ابن تیمیه در «مجموع الفتاوی» (۱۲۲/۱۸) می‌فرماید: «این حدیث، موضوع بوده و از کلام پیامبر ﷺ نمی‌باشد، بلکه هیچ سند صحیح و ضعیفی نیز ندارد.» این کلام را زرکشی، حافظ ابن حجر، و سیوطی نیز بیان کرده‌اند. عجلونی در کشف الخفاء (۱۳۲/۲) می‌فرماید: «وهو واقع كثيرا في كلام الصوفية وبنوا عليه أصولا لهم» ترجمه: این حدیث موضوع در کلام صوفیه رواج داشته و اصولی را بر اساس آن بنا نهاده‌اند.

این حدیث و حدیث: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» یعنی: «هر کس نفس خود را بشناسد خدای خود را هم شناخته است» موضوع بوده و از کلام پیامبر ﷺ نمی‌باشد. چنان که سیوطی و ابن تیمیه می‌فرمایند و همچنین امام نووی در مورد آن می‌گوید: «ثابت نیست.» و شیخ آل‌بانی آن را در سلسلة الأحادیث الضعيفة (رقم ۶۶) ذکر کرده و می‌گوید: «هیچ اصلی ندارد.»

این دو حدیث از اصول عقایدی گمراهان حلولی و قائلین به وحدت وجود می‌باشد. آن‌ها معتقدند: الله متعال در هر مکانی وجود داشته و مخلوقات تنها مظهر او می‌باشند. پس در تعبیر آن‌ها انسان

مظهر و مجلی الله سبحانه می باشد. و « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ » نزد آن‌ها به این معنی است که: هر کس به طور کامل خود را بشناسد خواهد فهمید که او خود الله بوده، چرا که در عقیده باطل آن‌ها؛ خداوند سبحانه در موجودات متجلی می شود. چنان که یکی از آن‌ها می گوید: «سبحانی» و یا می گویند: «وما فی الجبة إلا الله» یعنی: در زیر این ردای من کسی جز الله نیست!

شکی نیست که این عقیده کفر می باشد؛ بلکه یهود و نصاری به سبب کلماتی، خداوند متعال آن‌ها را تکفیر کرده که کفرش کمتر از این اقوال است. آن‌ها گفتند: «عزیر و عیسی پسران خدا هستند» اما این افراد به کلی پروردگار را انکار کرده و او را عین مخلوقات قرار داده اند. سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

طرفداران وحدت وجود، برای اثبات ادعای کفرآمیز خود حدیثی را ساخته اند و به پیامبر ﷺ نسبت داده اند. گویا رسول خدا فرموده باشند: «ما وسعني أرضي ولا سمائي ولكن وسعني قلب عبدي المؤمن». یعنی: نه زمین و نه آسمانم توان ظرفیت و جای دادن من را در خود نداشتند، اما قلب بنده‌ی مؤمن من چنین ظرفیت و وسعتی را داراست. این روایت موضوع را امام غزالی در «احیاء علوم الدین» آورده است که حافظ عراقی در تخریج آن گفته: ندیده‌ام که اصلی داشته باشد. و شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته: «این سخن در بین اسرائیلیات ذکر شده و سند معروف و شناخته ای ندارد».

اینجاست که اگر عقیده‌ی خود را بر احادیث موضوع و ضعیف بنا نماییم، دچار کفر و الحاد و شرک می‌شویم و پناه بر خدا از این انحراف بزرگ.

این فرقه می‌گویند: «نمی‌توان حقیقت خداوند سبحان را شناخت مگر اینکه فهمید هیچ وجودی نیست مگر اینکه ذات مقدس او می‌باشد.» مؤمن نزد آن‌ها چنین کسی بوده و عارف کسی است که این حقایق را کشف کرده باشد! پس برای عقیده باطل خود، به احادیثی مکذوب و موضوع استناد می‌کنند که متأسفانه این احادیث در میان مردم عوام رواج پیدا کرده و می‌توان گفت: هیچ کتاب و خطیبی را نمی‌توان یافت که از این احادیث ذکر نکنند.

همچنین حدیثی را ذکر می‌کنند به این مضمون: «لو اعتقد أحدكم بحجر لفعه» یعنی: اگر به سنگی هم اعتقاد داشته باشی، نافع خواهد بود! ابن تیمیه در مورد این حدیث می‌گوید: «موضوع است» و ملا علی قاری می‌گوید: «ابن القیم گفته: این از کلام پرستش کنندگان بت‌ها می‌باشد، همان کسانی که به احجار اعتقادی راسخ دارند.» همچنین ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «هیچ اصلی ندارد.»

شکی نیست این گونه احادیث، بابی از ابواب شرک را باز کرده و مردم را به سوی آن دعوت می‌کنند؛ چرا که اگر میزان اعتقاد را نافع دانستن چیزی دانست یا این که خود عقیده داشتن به آن را میزان قرار داد، قطعاً از راه و روش قرآن و سنت دور شده و به قبر پرستی جاهلیت بازخواهند گشت. پس دریافتیم که چنین احادیث باطل و بی‌اصل و اساسی می‌تواند عقیده مؤمن که همان قرآن و

سنت صحیح باشد را ویران کند و او را به سوی شرک و بدعت سوق دهد.

همچنین در مورد پیامبر ﷺ، وضّاعان و جاعلان، احادیث زیادی را به پیامبر ﷺ نسبت دادند تا عقیده مردم را به ایشان تحریف کنند. آن‌ها چنین گمان کردند که پیامبر ﷺ اولین مخلوق خدا بوده که از نور الله متعال خلق شده و پروردگار، کون و مکان را به سبب وجود ایشان آفریده است. همچنین گمان کرده‌اند پیامبر ﷺ مردم را به سوی دعاء و توسل به خود دعوت کرده و هر کس حج گزارد و قبر ایشان را زیارت نکند به ایشان جفا کرده است!

بعضی دیگر از جاعلان کذاب، احادیثی را در مورد غذا، شراب، جماع و طب به ایشان نسبت داده‌اند تا بدین گونه ایشان را تحقیر و رسالتش را زیر سوال ببرند.

برای نمونه چند مورد از این احادیث را ذکر می‌کنیم:

« خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ نُورِهِ، وَخَلَقَ أَبَا بَكْرٍ مِنْ نُورِي، وَخَلَقَ عُمَرَ مِنْ نُورِ أَبِي بَكْرٍ، وَخَلَقَ أُمَّتِي مِنْ نُورِ عُمَرَ، وَعُمَرُ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ » ترجمه: خداوند مرا از نور خود خلق کرد و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور او، همچنین اتم را از نور عمر آفرید، همچنین، عمر سراج اهل بهشت است. ابو نعیم می‌گوید: «این حدیث باطل است.» امام ذهبی می‌گوید: «این دروغ محض است»^۲.

^۱. تنزیه الشریعة ۳۳۷/۱

^۲. میزان الإعتدال ۱۶۶/۱

همچنین حدیثی طولانی که منسوب به جابر بن عبدالله الأنصاری است که در آن آمده: «یا رسول الله بآی أنت وأمی أخبرنی عن أول شيء خلقه الله قبل الأنبياء، قال: یا جابر أن الله تعالى خلق قبل الأنبياء نور نبيك من نوره... الحديث». ترجمه: «جابر بن عبدالله الأنصاری به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت. مرا با خبر کن از اولین مخلوقی که قبل از انبیاء خلق شده است. پیامبر ﷺ فرمود: ای جابر، خداوند متعال قبل از انبیاء نور پیامبرت را از نور خودش آفرید.» الی آخر.

این حدیث در هیچ یک از کتب حدیثی اهل سنت وجود ندارد و امام سیوطی رحمه الله در مورد آن می فرماید: «لَيْسَ لَهُ إِسْنَادٌ يُعْتَمَدُ عَلَيْهِ»^۱.

متأسفانه این حدیث جزو احادیثی است که گروه‌هایی بسیار آن را قبول داشته و جزو عقاید لاینفک آن‌هاست و می‌گویند: «پیامبر ﷺ قبة الکون، اولین مخلوق، جزئی از نور خداوند و همه مخلوقات از نور او آفریده شده اند.» تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا.

محمد عثمان عبده البرهانی در کتاب «تبرئة الذمة فی نصیح الأمة» حدیثی را به این مضمون نقل می‌کند: «ولما رأى النبي صلى الله عليه وسلم استغراب سيدنا جبريل عليه السلام مما قاله لجابر «أن أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر» سأل الرسول جبريل قائلاً: يا جبريل كم

^۱. (الحاوی للفتاوی: ۲۲۳/۱)

عَمَّرت من السنين؟ فقال جبريل: يا رسول الله لست أعلم غير أنه في الحجاب الرابع نجم يطلع في كل سبعين ألف سنة مرة ورأيته سبعين ألف مرة، فقال صلى الله عليه وسلم: وعزة ربي أنا ذلك الكوكب.. ثم سأل الرسول جبريل عن المكان الذي يأتي منه الوحي؟ فقال: «حينما أكون في أفطار السموات والأرض أسمع صلصلة جرس فأسرع إلى البيت المعمور فأتلقي الوحي فأحمله إلى الرسول أو النبي فقال الرسول له: اذهب إلى البيت المعمور الآن واتل نسيي» فذهب جبريل مسرعا إلى البيت المعمور وتلا نسب النبي قائلا «محمد بن عبد الله بن عبد المطلب... فانفتح البيت المعمور ولم يسبق أن فتح من قبل ذلك فرأى جبريل النبي بداخله!! فتعجب فعاد مسرعا إلى الأرض فوجد الرسول في مكانه كما تركه مع جابر فعاد بسرعة خارقة إلى البيت المعمور فوجده صلى الله عليه وسلم هنالك، ثم عاد مسرعا إلى الأرض فوجده مازال جالسا مع جابر فسأل جبريل عليه السلام جابرا قائلا: هل ترك رسول الله مجلسه هذا؟ فقال جابر: كلا يا أخا العرب!! فقال جبريل للنبي: إذا كان الأمر منك وإليك فلماذا تَعَيِّي؟ فرد عليه صلى الله عليه وسلم قائلا: للتشريع يا أخي جبريل، وتلا قوله تعالى «ولا تعجل بالقرآن من قبل أن يلقى إليك وحيه وقل رب زدني علما» وأضاف «كل هذه الأدلة توضح أن القرآن وهو أكبر معجزة للنبي كان عند النبي قبل البيت المعمور وقبل جبريل وهو والخلق جزء من كل». أ.هـ. تبرئة الذمة (ص ١٠٠ -

ترجمه: زمانی که پیامبر ﷺ جبرئیل را دید که از حدیث جابر - ذکرش گذشت - به شگفت آمده بود، از او سوال کرد: «ای جبرئیل! چند سال عمر کرده ای؟» گفت: «ای رسول خدا از آن اطلاعی ندارم، اما این را می دانم که در حجاب چهارم - آسمان چهارم - ستاره ای وجود دارد که هر هفتاد هزار سال یک بار آن را می بینم و تا به حال هفتاد هزار بار او را دیده ام.» سپس پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به عزت پروردگارم آن ستاره من هستم... سپس پیامبر ﷺ از مکانی که به او وحی می شود پرسید. جبرئیل جواب داد: «زمانی که در اطراف آسمانها و زمین هستم صدای زنگ جرسی را می شنوم که به سرعت خود را به بیت المعمور می رسانم؛ پس وحی به من القا شده و آن را به سوی رسول یا نبی حمل می کنم» پیامبر ﷺ فرمود: «به سوی بیت المعمور برو و از نسب من سوال کن.» پس جبرئیل به سرعت به سوی بیت المعمور رفت و در این هنگام یک نفر نسب پیامبر ﷺ را تلاوت کرد: «محمد بن عبد الله بن عبد المطلب...» سپس بیت المعمور باز شده و جبرئیل، پیامبر ﷺ را داخل آن دید! از این امر تعجب کرده و با شتاب به سوی زمین آمد و دید که پیامبر ﷺ در همان مکانی است که او را همراه جابر ترک کرده بود! پس دوباره، به سرعت خود را به بیت المعمور رساند و باز هم پیامبر ﷺ را در آن جا دید. سپس به سوی زمین بازگشت و دید که پیامبر ﷺ نشسته است. جبرئیل با تعجب پرسید: «ای جابر! آیا رسول خدا این مجلس را ترک کرد؟!» جابر عرض کرد: «خیر ای برادر عرب.» پس جبرئیل خطاب به پیامبر ﷺ فرمود:

«زمانی که این کار از شماست و از آن آگاهی پس چرا مرا دچار خستگی و رنج می کنی؟!» پیامبر ﷺ فرمود: «برای تشریع است جبرئیل ای برادر من.» و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ ترجمه: و در [خواندن] قرآن، پیش از آن که وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن و بگو: پروردگارا بر دانشم بیفزای. (طه/۱۱۴)

سپس مؤلف کتاب می گوید: «همه این دلایل بیانگر بزرگترین معجزه پیامبر ﷺ یعنی قرآن می باشد و این که، این قرآن قبل از بیت المعمور و جبرئیل نزد پیامبر ﷺ بوده؛ چرا که خلق، جزئی از کل است!»

باید گفت: بعد از این کفریات، دیگر کفر و زندقه، بلکه هزانی وجود نخواهد داشت، و همه این گفتار از احادیثی سرچشمه می گیرد که هیچ اصل و اساسی نداشته و در هیچ یک از کتب معتبر حدیثی اهل سنت وجود ندارند؛ بلکه این گونه احادیث را متصوفه نوشته تا به گمان خودشان، امت را نصیحتی کرده باشند - چنان که نام کتاب چنین است - عجیب آن است که این کتاب، ده سال در مصر رواج داشت تا این که علما، فتوای کفر معتقدان به آن را صادر کرده و از نشر آن جلو گیری کردند.

همچنین کسانی که می خواستند عیب و نقصی را به پیامبر ﷺ نسبت دهند احادیثی واهی و زشت را جعل کرده و آن را به سید المرسلین نسبت دادند. احادیثی مانند: «رَبِيعُ أُمِّي الْعَنْبُ وَالْبَطِيخُ» یعنی: بهار امتم انگور و خربزه است. یا مثلاً حدیث:

«الْبَازِنَجَانُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ» یعنی: بادمجان شفا و دوی هر دردی است! همچنین حدیث: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ فَحَرَّمَ أَكْلَ الطِّينِ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ» یعنی: قطعاً خداوند آدم را از خاک آفرید پس خوردن خاک را بر نسل او حرام گردانید. و حدیث: «عَلَيْكُمْ بِالْعَدَسِ فَإِنَّهُ مُبَارَكٌ يَرْقِي الْقُلُوبَ وَيَكْثُرُ الدَّمْعَةُ قُدْسٌ فِيهِ سَبْعُونَ نَبِيًّا» ترجمه: بر شما باد خوردن عدس، چرا که مبارک و رقیق کننده قلب بوده و باعث کثرت اشک چشم می شود که باعث مبارک شدن هفتاد نفر از انبیاء شده است.

و مانند این گونه هذیانات و سخافات که این دجالان آن را جعل کرده و به سید المرسلین، رحمه للعالمین ﷺ نسبت دادند. قطعاً کسانی که این احادیث را جعل کرده اند هدفی جز طعن در رسالت محمدی نداشته اند؛ چنان که یکی از روزها بعضی از طلاب علم که در دانشگاه ها مشغول تحصیل هستند گفتند: «شخصی یهودی که همراه ما در دانشگاه بود خطاب به ما گفت: پیامبران می گوید: «لَوْ كَانَ الْأَرَزُّ رَجُلًا لَكَانَ حَلِيًّا» یعنی: اگر گیاه برنج انسان بود، شخصی حکیم می شد! و ما چون نمی دانستیم این حدیث صحیح است یا خیر، نتوانستیم جواب دهیم.»

قطعاً این حدیث نیز موضوع است چنان که الفتنی (المتوفی: ۹۸۶هـ) در کتاب «تذكرة الموضوعات» آن را ذکر کرده و می گوید: «قَالَ شَيْخُنَا وَغَيْرُهُ مَوْضُوعٌ.»

برای شناخت و آگاهی از بلایی که بر سر عقیده مسلمانان آمده کافیت بعضی از کتبی که احادیث موضوع را جمع نموده‌اند، مطالعه کرد.

سوم- در تعصبات و هوای نفس:

اما در باب تعصب و کید برای اهل اسلام، وضّاعان و جاعلان، زمین را مملو از احادیث کذب کردند!

در همین مورد، خطیب بغدادی در تاریخ خود (۳۵۸-۳۵۶/۱۰) حدیثی را بدین مضمون روایت می کند: «أَنَا خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنْتَ يَا عَلِيٌّ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ» ترجمه: پیامبر ﷺ خطاب به علی ؑ فرمود: «من آخرین پیامبرانم و تو ای علی آخرین اولیا هستی». سپس خطیب در ادامه می گوید: هَذَا الْحَدِيثُ مَوْضُوعٌ مِنْ عَمَلِ الْفُصَّاصِ. یعنی: «این حدیث موضوع و از عمل قصه گوین و داستان سراهاست.»

و حدیث: «مَنْ لَمْ يَقُلْ عَلِيٌّ خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ» ترجمه: «هر کس نگوید: علی افضل مردم است؛ کافر شده است.» این حدیث را شوکانی در «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» ذکر کرده و می گوید: «خطیب بغدادی آن را روایت کرده اما در سند آن محمد بن کثیر الکوفی وجود دارد که متهم به جعل آن است.»

همچنین حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا. فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^۱. این حدیث را ترمذی با لفظ «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» روایت کرده که بعد از ذکر آن می فرماید:

^۱. الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة (ص ۳۴۸)

«هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مُنْكَرٌ». همچنین در کتاب «العلل» امام ترمذی می‌فرماید: «سَأَلْتُ مُحَمَّدًا (یعنی بخاری) عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ فَأَنْكَرَهُ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ مُنْكَرٌ وَلَيْسَ لَهُ وَجْهٌ صَحِيحٌ» یعنی: «در مورد این حدیث از امام بخاری سوال کردم. ایشان فرمودند: حدیث منکری است و هیچ وجه صحیحی ندارد.» و دارقطنی در «العلل» می‌فرماید: «إنه حدیث مضطرب غیر ثابت» واللّه أعلم.

از این نوع روایات بسیار زیاد بوده و مجال ذکر آنها نیست، بلکه هدف از آوردن آنها این است که: این گونه احادیث سبب نشأت بعضی فرق عقایدی و از هم پاشی امت محمدی شده‌اند که بعضی از آنها دیگری را به سبب این گونه احادیث تکفیر می‌کنند! شکی نیست که این مسائل، از مسائل اصولی بوده و از فرعیات و عبادات عملی نمی‌باشند.

چهارم- احادیث موضوع در مورد قرآن کریم :

ویرانگر و خطرناکترین موضوعی که احادیث جعلی در مورد عقاید می‌توانند ایجاد کنند، زشت جلوه دادن قرآن کریم می‌باشد، به گونه‌ای که اهل هوی و هوس و دجالانی که این نوع احادیث را جعل می‌کنند مردم را از تفسیر درست قرآن، به سوی خرافات و خزعبلاتی می‌کشانند که قرآن فقط کتابی برای تعویذ، طبابت امراض جسمی و تصویر کردن قرآن به عنوان اسطوره مانند می‌باشد. (معاذ الله).

متأسفانه مفسران به این نوع احادیث اعتماد کرده و آن را در تفاسیر خود ذکر کرده‌اند و قطعاً جایز نیست کتابی را که الله متعال در موردش می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ (فصلت/۴۲) با این احادیث تفسیر کرد. به عنوان مثال در تفسیر این آیه شریفه: ﴿قَالُوا يَمُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدَخُلُهَا حَتَّىٰ يُخْرِجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ (۲۲) ترجمه: گفتند: ای موسی! در آن جا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدان جا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آن جا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدان جا خواهیم رفت. (مائده/۲۲)

آمده است که: آنها عمالیک بودند که هفتاد نفر از قوم موسی در سایه - فقط سر آنها - جای می‌گرفت! زمانی که موسی عليه السلام به اریحای فلسطین رسید، دوازده نفر از قوم خود را فرستاد تا از آنها خبری بیاورد؛ اما زمانی که آنها را با این جثه عظیم دیدند خود را در باغی پنهان کردند. سپس صاحب باغ که یکی از عمالیک بود آمده و از آثارشان، آنها را یافته و همراه با چند عدد میوه در آستینش گذاشت تا این که آنها را پیش پادشاه خود بُرد!

متأسفانه این داستان را ابن جریر در تفسیرش نقل کرده است. همچنین نسبت دادن شرک به آدم و حواء در تفسیر این آیه مبارکه: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَاحِبًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (۱۹۰) ترجمه: اما وقتی که خداوند فرزند سالم و شایسته‌ای بدانان داد، در دادن آن، چیزهایی را انباز خدا می‌سازند و خدا

بس بالاتر از آن است که همسان انبازهای ایشان شود.
(اعراف/۱۹۰)

از این نوع احادیث می‌توان به حدیثی اشاره کرد که عبد الرحمن بن زید بن أسلم آن را روایت کرده، در آن آمده است: کشتی نوح عليه السلام هفت بار طواف خانه خدا را کرده و سپس دو رکعت نماز خوانده است!^۱

این در حالی است که حاکم نیشابوری رحمته الله می‌فرماید: «عبد الرحمن بن زید بن أسلم از پدرش روایات موضوع و جعلی نقل می‌کرد.»

همچنین نقل می‌کنند که: «ابراهیم عليه السلام هنگامی که در آتش بود از خداوند متعال چیزی درخواست نکرد بلکه فرمود: «عِلْمُهُ بِحَالِي يُغْنِي عَن سُؤَالِي» یعنی: او از حالم آگاه است پس نیازی به درخواست کردن ندارم.»

در تفسیر ابن مردویه در مورد اسراء و معراج، خرافات و دروغ‌هایی بر ابن عباس رضی الله عنه نسبت داده شده، همچنین در مورد صفات آسمان‌ها که آمده است: آسمان اول از دخان، آسمان دوم از آهن، سوم از مس، آسمان چهارم از نقره الی آخر که جعلی بودن آن‌ها واضح و آشکار است.

^۱. (تنزیه الشریعة ۲۵۰/۱)

همین طور در تفسیر ابن جریر در مورد آدم عليه السلام احادیث موضوعی نقل شده که امام شوکانی در «الفوائد المجموعة» (ص ۶۳) شدیداً ابن جریر را توبیخ کرده و به او حمله می‌کند. اما باید گفت: ابن جریر رحمه الله بر این روایات ساکت نشده و هدف او از نقل آنها تحذیر و دوری از آنها بوده اما بهتر و افضل‌تر، التفات نکردن به این نوع روایات است چرا که اگر هر فردی آن را بخواند چنان که جعلی بودن آن را درک نکند، ممکن است آن را حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و از فرمایشات ایشان بدانند، چنان که این امر در میان عوام بسیار رایج می‌باشد.

حاصل این که: در کتب تفسیر، احادیث ضعیف، موضوع و واهی بسیار رخنه کرده، تا آن جا که در بعضی تفاسیر از هر بابی سخن گفته شده به جز تفسیر!

شکی نیست که این نوع روایات واهی، نفع و هدایت قرآن را برای تازه مسلمانی که حسن ظن به آن دارد از بین برده و چه بسا آن را کتابی خرافه‌گونه ترسیم کند؛ در حالی که قرآن کتاب هدایت و رحمت است.

همچنین می‌توان احادیثی را دید که باعث سوء استفاده بعضی از دجالان شده، مانند این حدیث: «خذوا من القرآن ما شئتم لما شئتم» یعنی: هر چه را از قرآن می‌خواهید بگیرید، برای هر آنچه که

می خواهید. آلبانی می گوید:^۱ هیچ اصلی ندارد و رشید رضا می گوید:^۲ در هیچ یک از کتب حدیث آن را ندیده ام. این حدیث جعلی سبب شده تا بعضی از آیات را برای شفای فلان مریضی و بعضی دیگر را برای افزایش رزق و روزی و ... به کار بگیرند. به این ترتیب، کتابی که سبب هدایت، تربیت و رحمت می باشد؛ کتابی برای سرگرمی، استهزاء و از بین بردن اموال مردم به باطل می شود.

و در پایان:

عقیده به معنای وسیع آن:

امیدوارم تا حدودی توانسته باشم خطرات احادیث ضعیف و موضوع را بر عقیده اسلامی بیان کرده باشم. می دانیم این باب از ابواب عظیم شر برای این امت است و شکی نیست که اولین ضرر و شری که متوجه عقیده اسلامی شد، حلال شمردن کذب و دروغ بر رسول خدا ﷺ بود و همچنین هیچ شکی وجود ندارد که اگر کسی حرامی را حلال بداند کافر، و از دین مبین اسلام بری است. همچنین کسی که هدفش از این دروغ ها فساد دین و منع کردن مردم از بیانات صحیح پیامبر ﷺ باشد نیز از دین خارج بوده؛ حال

^۱. «السلسلة الضعيفة والموضوعة» (۲ / ۳۳)

^۲. «المنار» (مجلد ۲۸ / ۶۶۰)

چه هدفش دنیوی، تعصب و یا جهالت باشد. همان طور که دیدیم، احادیث ضعیف و موضوع در باب عقیده بسیار مضر و فاسد می باشد. پس اگر در معنای وسیع عقیده، آن را بنگریم چگونه خواهد بود؟!

به این معنا می توان گفت: زمانی که در همه جوانب امر و نهی تشریع بنگریم، درمی یابیم دایره این شر و فساد که سبب آن این نوع احادیث واهی می باشد، بسیار وسیع می شود. برای نمونه چند مثال می زنیم:

ذکر و دعاء

مثلاً: نماز و طهارت و اعمال خیر همه از فروع دین می باشند و مردم در احادیث واهی و مکذوب این زمینه تساهل به خرج داده و برای به دست آوردن خیر و ثواب بیش تر، به آنها عمل می کنند. به همین دلیل در باب فضائل اعمال بسیار کاربرد دارند؛ اما متأسفانه جانب اعتقادی آن را در این گونه احادیث فراموش کرده اند. به این معنا که: کسی که چنین احادیثی را می خواند عادت داده می شود به ثواب یا عقاب! مثلاً کسی که این حدیث را می بیند: « مَنْ اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ حَلَالًا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ قَصْرٍ مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ »^۱ ترجمه: هر کس بعد از جنابت حلال (جماع با همسر خود) غسل کند، خداوند متعال به او صد

^۱ . الموضوعات ۸۴/۱

قصر از گوهر بسیار درخشان عطا می کند و همچنین برای هر قطره آب - این غسل - ثواب هزار شهید برای او نوشته می شود!

یا مثلاً این حدیث: «إِنَّ شَهْرَ رَجَبٍ شَهْرٌ عَظِيمٌ، مَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صَوْمَ أَلْفِ سَنَةٍ، وَمَنْ صَامَ يَوْمَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ أَلْفِي سَنَةٍ، وَمَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ ثَلَاثَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ أُغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ، وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَ عَشْرَةَ يَوْمًا بَدَّلَتْ سَيِّئَاتُهُ حَسَنَاتٍ وَنَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ، وَمَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ»^۱ ترجمه: قطعاً ماه رجب بسیار عظیم است. هر کس یک روز از آن را روزه بگیرد، خداوند روزه هزار سال را برای او می نویسد و هر کس دو روز از آن را روزه بدارد، خداوند روزه دو هزار سال را برای او ثبت می کند و هر کس سه روز از رجب را روزه بگیرد، خداوند روزه سه هزار سال را برای او می نویسد و هر کس یک هفته از این ماه را روزه بگیرد، دروازه های جهنم بر روی او بسته می شود و هر کس هشت روز از آن را روزه بگیرد، هشت دروازه بهشت به روی او باز می شود تا از هر کدام که خواست داخل شود و هر کس پانزده روز از آن را روزه بگیرد، بدی های او تبدیل به حسنات شده و منادیی

^۱. الموضوعات ۸۴/۲

ندا سر می دهد: خداوند از تو خوشنود شد، اعمالت را از نو شروع کن و هر کس بر آن بیافزاید خداوند عزوجل بر آن می افزاید!

همانند این گونه احادیث بسیار زیاد بوده و همه آنها به این منوال برای کسب ثواب عظیم بر اساس عملی بسیار کم وجود دارند و هیچ شکی وجود ندارد که این گونه احادیث، فاسد کننده عقیده می باشد چرا که: غایت آنها توهین به اعمال شریعت و نفی حکمت خالق عزوجل می باشد. در واقع این احادیث دلالت بر سقوط تکالیف از فاعل آنها داشته و کسی که چنین اعمالی را انجام می دهد خود را در اعلی درجه از ثواب و پاداش می داند.

شکی نیست این گونه احادیث دارای رکاکت لفظ، مخالفت با عقل و قرآن و همچنین تناقض در اهداف جاعلان آنها می باشد. به عنوان مثال افرادی که حدیثی را با این مضمون جعل کرده اند: ابوحنیفه سراج امت و همچنین می توان گفت حدیث: در این امت مضرتر از محمد بن ادریس شافعی وجود ندارد! پس در می یابیم که این نوع احادیث موضوع و دروغ، گرچه در مورد اصول دین نمی باشند اما در اصل، طعن بر رسول خدا ﷺ و نسبت دادن این الفاظ رکیک و سخیف به ایشان است که همه آنها به طعنه زدن به عقیده و زشت جلوه دادن اسلام منتهی می شود.

همچنین حدیث ضعیف، صرف نظر از این که در باب عقیده باشد یا فضائل و اعمال، بلا و بد نام کردن اسلام است چرا که سبب ایجاد کردن بدعت می شوند. به همین دلایل، محدثین فضل عظیمی

بر امت اسلام داشته و در واقع نگاهبانان دین مبین اسلام اند. چنان
که سفیان ثوری می فرماید: « الْمَلَائِكَةُ حِرَاسُ السَّمَاءِ وَأَصْحَابُ
الْحَدِيثِ حِرَاسُ الْأَرْضِ ». أ.ه.

والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على اشرف الأنبياء
المرسلين ومن أرسله الله رحمة للعالمين، وقائدا للغر المحجلين، و سيدا
للبنشر أجمعين.

پایان مقاله ی عبدالرحمن عبدالخالق

قبل از بررسی احادیث؛ لازم است مختصری در مورد حدیث ضعیف توضیح دهیم.

حدیث ضعیف: هر حدیثی که تعریف صحیح و حسن بر آن منطبق نباشد ضعیف است که البته بعضی از علمای اهل سنت، حدیث موضوع را که قبیح‌ترین نوع حدیث ضعیف است، در دسته‌ی جداگانه‌ای قرار داده‌اند.

اما تعریف حدیث صحیح و حسن:

حدیث صحیح: حدیثی که سندش متصل بوده، راویانش عادل و ضابط باشند و روایت فاقد شذوذ و علت باشد. و مقصود از شذوذ آن است که روایت تنها از یک عادل نقل شده و فاقد شهرت باشد. و منظور از علت، عبارت است از عیب غیر آشکاری که موجب ضعف حدیث شود؛ مانند ارسال سند که به حسب ظاهر مسند باشد.

حدیث حسن: حدیثی که تمام شرایط حدیث صحیح را دارد جز اینکه یک یا چند راوی آن، خفیف الضبط باشند. حدیث حسن حجت و مورد قبول است.

اسباب ضعف در حدیث:

اگر در هر یک از موارد زیر عیب و نقص متوجه حدیث شود؛ سبب ضعف و رد آن می باشد:

۱- سند و سلسله دارای اتصال نباشد که به چهار قسمت: مرسل، منقطع، معلق و معضل تقسیم می شوند.

۲- راویان حدیث دارای شرایط مناسب برای روایت نباشند که به نُه قسمت تقسیم می‌شوند: موضوع، متروک، منکر، معلل، مدرج، مقلوب، مضطرب، شاذ و مصحف.

در کُتب مصطلح به تفصیل در مورد این اقسام از حدیث ضعیف بحث شده است.

حکم عمل کردن به احادیث ضعیف:

- ۱- ضعف حدیث شدید نباشد.
 - ۲- حدیث از اصلی از اصول شریعت و دلیلی از دلایل قرآن و سنت استخراج شده باشد.
 - ۳- معتقد نباشد که این حدیث به ثبوت رسیده و قطعاً صحیح است، بلکه ضعف آن را نیز بیان کند و در نظر داشته باشد.^۱
- بعضی از علما مانند: یحیی بن معین، امام بخاری، امام مسلم، ابوبکر بن العربی فقیه و ابن حزم رحمهم الله چنین معتقدند که مطلقاً نباید به احادیث ضعیف عمل کرد نه در فضائل اعمال و نه در احکام.^۲

آرمان کریمی

۹۵/۸/۲۵

^۱. (تدریب الراوی ج ۱، ص ۲۹۸-۲۹۹ و فتح المغیث ج ۱، ص ۲۶۸).

^۲. قواعد التحذیر من فنون مصطلح الحدیث (ص ۱۱۳).

احادیثی که دارای ضعف شدیدی هستند و قطعاً نمی‌توان به آنها استناد کرد چه در فضائل اعمال و چه در احکام

پس امید است افرادی که این کتاب به دستشان رسیده بدون تعصب، از بازگو کردن این نوع احادیث و نسبت دادن آنها به رسول الله ﷺ شدیداً اجتناب کنند چرا که رسول اکرم ﷺ در حدیث متواتر می‌فرماید: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» ترجمه: هر کس عمداً سخنی را به من نسبت دهد، جای خود را در جهنم آماده کند.

۱- «الدین هو العقل، لا دین لمن لا عقل له» ترجمه: دین عقل است، و کسی که عقل نداشته باش؛ دین هم ندارد.

«باطل است»

آن را امام نسائی در «الکنی» و همچنین دولابی در «الکنی و الأسماء» (۲ / ۱۰۴) از ابی مالک بشر بن غالب بن بشر بن غالب روایت کرده که او نیز از زهری از مجمع بن جاریه از عمویش به طریق مرفوع آورده است. امام نسائی در پایان می‌فرماید: «هذا حدیث باطل منکر». باید گفت: آفت این روایت: بشر بن غالب بوده که مجهول می‌باشد، چنان که ازدی و امام ذهبی در «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» (۳۲۲/۱) و حافظ ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» (۳۰۵/۲) می‌فرمایند.

۲- «مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا

بُعْدًا» ترجمه: کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز ندارد، به غیر از دور شدن از خدا چیزی نصیبش نمی شود.

«باطل است»

این حدیث با همه مشهور بودنش در میان مردم؛ صحیح نمی باشد، نه از نظر متن و نه از نظر سند! در مورد سندش باید گفت: آن را طبرانی در «المعجم الکبیر» (۳ / ۱۰۶ / ۲) و القضاعی در «مسند الشهاب» (۴۳ / ۲) و ابن ابی حاتم چنان که در «تفسیر ابن کثیر» (۲ / ۴۱۴) و «الکواکب الدراری» (۱/۲/۸۳) از طریق: «لیث عن طاووس عن ابن عباس» روایت شده است.

بدون شک این سناده ضعیف است، چرا که: لیث همان ابن ابی سلیم است که ضعیف می باشد. حافظ ابن حجر در کتاب «تقریب التهذیب» در مورد او می گوید: راستگو است اما چون دچار اختلاط شد؛ نمی توان احادیثش را شناخت پس ترک می شود. همچنین هیشمی در «مجمع الزوائد» (۱ / ۱۳۴) آن را ضعیف می داند و استاد او یعنی: حافظ عراقی در تخریج احادیث «احیاء علوم دین» (۱/۴۳) حدیث را ضعیف می داند.

۳- « الْحَدِيثُ فِي الْمَسْجِدِ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ الْبَهِيمَةُ الْحَشِيشَ »

ترجمه: سخن گفتن در مسجد نیکی‌ها را از بین می‌برد همانطور که چهارپایان علف را نابود می‌کنند.

«هیچ اصلی ندارد»

این حدیث را امام غزالی رحمه الله در «الإحياء» (۱/ ۱۳۶) ذکر کرده و حافظ عراقی رحمه الله در تخریج آن می‌گوید: برای آن اصلی را پیدا نکردم (هیچ اصلی ندارد). همچنین ابن حجر در «تخریج احادیث الکشاف» (۷۳ / ۹۵ و ۱۳۰ / ۱۷۶) همین را می‌فرماید و عبد الوهاب بن تقی الدین السبکی در «طبقات الشافعية» (۴ / ۱۴۵ - ۱۴۷) می‌فرماید: اسنادی برای آن نیافتم!

۴- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى عَبْدَهُ تَعَبًا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ» ترجمه: قطعاً

خداوند دوست دارد بنده اش را در طلب رزق و روزی حلال ببیند.

«موضوع است»

این حدیث را أبو منصور دیلمی در «مسند الفردوس» از علی رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است. حافظ عراقی رحمه الله در «تخریج احادیث احياء» (۲ / ۵۶) می‌گوید: در اسناد آن؛ محمد بن سهل العطار وجود دارد که دارقطنی می‌گوید: حدیث جعل می‌کرد.

۵- « أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ الدُّنْيَا: أَنْ اخْدُمِي مَنْ خَدَمَنِي، وَأَتَعِبِي مَنْ

خَدَمَكَ » ترجمه: خداوند به دنیا وحی کرد که خادم کسی باش که خادم من باشد و به مشقت انداز کسی که خدمت تو را بکند

«موضوع است»

حدیث را: خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» (۴۴/۸) و حاکم در «معرفه علوم الحدیث» (ص/۱۰۱) از طریق حسین بن داود بن معاذ البلخی روایت کرده‌اند که او نیز چنین نقل می‌کند: حدثنا الفضیل بن عیاض قال حدثنا منصور عن إبراهيم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود به صورت مرفوع.

خطیب می‌گوید: تنها حسین از فضیل آن را روایت کرده که موضوع و دروغ می‌باشد، اما بقیه رجال آن ثقه و مورد اعتماد بوده به جز حسین بن داود. این حدیث را ابن جوزی در «الموضوعات» (۱۳۶/۳) ذکر کرده و آن را موضوع می‌داند.

۶- « إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمَنِ! فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا خَضِرَاءُ

الدمن؟! قَالَ: الْمَرْأَةُ (الْحُسْنَاءُ) فِي الْمَنْبِتِ السَّوِّءِ » ترجمه: بر حذر باشید از درخت سرسبزی که بر مدفوع حیوانات رشد کرده است. گفته شد آن چیست؟ فرمود: زن زیبایی که نسب نداشته باشد.

«شدیداً ضعیف است»

آن را القضاعی در «مسند الشهاب» (ق ۸۱/۱) از طریق واقدی روایت کرده و می‌گوید: أنبأنا يحيى بن سعيد بن دينار عن أبي وجيزة يزيد بن عبيد عن عطاء بن يزيد الليثي عن أبي سعيد الخدري. همچنین آن را امام غزالی در «الإحياء» (۲/ ۳۸) ذکر کرده که حافظ عراقی در تخریج آن می‌فرماید: دارقطنی آن را در کتاب «الأفراد» و الراهمزمی در «الأمثال» از حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده‌اند، که دارقطنی در مورد آن می‌گوید: متفرد به واقدی می‌باشد که شخصی ضعیف است. اما باید گفت: او تنها ضعیف نیست بلکه متروک الحدیث می‌باشد! امام احمد، نسائی، ابن المدینی و دیگران او را کذاب می‌دانند. (میزان الاعتدال ۳/ ۶۶۳)

۷- « صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَ النَّاسُ: الْأَمْرَاءُ وَالْفُقَهَاءُ وَ فِي رِوَايَةِ الْعُلَمَاءِ » ترجمه: دو گروه از امتم هستند که اگر اصلاح شوند مردم نیز اصلاح میشوند: حاکمان و فقیهان و در روایتی دیگر چنین آمده: حاکمان و علماء.

«موضوع است»

آن را تمام در کتاب «الفوائد» (۱/ ۲۳۸) و أبو نعیم در «الحلیة» (۴/ ۹۶) و ابن عبد البر در «جامع بیان العلم» (۱/ ۱۸۴) از طریق محمد بن زیاد الیشکری عن میمون بن مهران عن ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. اما محمد بن زیاد چنان که امام

احمد می‌فرماید: کذاب و از جاعلان احادیث می‌باشد، همچنین یحیی بن معین، دارقطنی و ابو زرعه او را کذاب می‌دانند. متأسفانه امام غزالی رحمه الله آن را در «الإحیاء» (۶ / ۱) ذکر کرده و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد!

۸- «توسلوا بجاهي فإن جاهي عند الله عظيم»

ترجمه: به مقام و جاه من توسل بجوئید، همانا که مرتبه و جاه من نزد خداوند بسیار بزرگ است.

«هیچ اصلی ندارد»

شکی نیست که جاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خداوند بسیار عظیم می‌باشد، الله متعال در مورد موسی می‌فرماید: (وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا) و بدون هیچ شکی جاه و منزلت پیامبرمان صلی الله علیه و آله از موسی علیه السلام عظیم‌تر است. اما توسل کردن به جاه عبارتی دیگر است که نباید این دو را با هم آمیخت. ابن تیمیه در «اقتضاء الصراط المستقیم» (۴/ ۱۵۰) و آلبنی در «الضعیفه» (۲۲) می‌گویند: هیچ اصلی ندارد و در هیچ یک از کتب معتبر حدیثی اهل سنت نیامده است.

۹- «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» ترجمه: دوست داشتن وطن از

ایمان است .

«موضوع است»

امام الصغانی در کتاب «موضوعات» (۷) و دیگران آن را ذکر کرده‌اند و حکم به موضوع بودن آن داده‌اند. ملا علی قاری در رد سخن امام سخاوی که در المقاصد الحسنة می‌فرماید: موضوع است اما معنی آن صحیح می‌باشد! می‌گوید: چگونه معنای آن صحیح است در صورتی که هیچ ملازمی میان حب وطن و ایمان وجود ندارد، بلکه مخالف با این آیه می‌باشد که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا ۖ﴾ ترجمه: و اگر ما (با تعیین تکلیفات طاقت فرسایی همچون جهاد مستمر) بر آنان واجب می‌کردیم که (در راه خدا، خود را در معرض تلف قرار داده و) خویشان را بکشید، و یا این که (برای جهاد ترک یار و دیارتان کنید و) از سرزمین خود بیرون روید، این کار را جز گروه اندکی از آنان انجام نمی‌دادند (و اطاعت فرمان نمی‌کردند). و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند (و دستور را به کار می‌بستند، در دنیا و آخرت) برای آنان بهتر بود و (ایمان) ایشان را پابرجاتر می‌کرد. (نساء/۶۶)

پس این آیه می‌فرماید: آنها (منافقان) حب وطن داشتند اما تلبس

به ایمان خیر!

۱۰- «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» ترجمه: کسی که وجود خود را چهل روز برای خدا (از غیر او) خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از قلب او بر زبانش جاری می سازد .

«ضعیف است»

حدیث را أبو نعیم در «الحلیة» (۱۸۹/۵) از طریق محمد بن إسماعیل: حدثنا أبو خالد یزید الواسطی أنبأنا الحجاج عن مکحول عن أبي أيوب الأنصاري به صورت مرفوع روایت کرده است، و می گوید: همچنین یزید الواسطی به صورت متصل آن را روایت کرده. همچنین حسین مروزی در «زوائد الزهد» (۱/۲۰۴) از «الکواکب» (ص ۵۷۵) و ابن أبی شیبة در «المصنف» (۲۳۱/۱۳) و هناد در «الزهد» (رقم ۶۷۸) از طریق حجاج آن را روایت کرده اند. پس حدیث از طریق حجاج از مکحول مرسل است و مرفوع دانستن آن صحیح نیست. همچنین باید گفت: این حدیث را ابن جوزی در «الموضوعات» (۳/ ۱۴۴) ذکر کرده و می گوید: «لا یصح، یزید بن أبی یزید عبد الرحمن الواسطی کثیر الخطأ، و حجاج مجروح، و محمد بن إسماعیل مجهول، و لا یصح سماع مکحول لأبی أيوب» و همچنین سیوطی در «اللائیء المصنوعة» (۲/ ۱۷۶) آن را ذکر کرده و می گوید: «اقتصر العراقي فی» تخريج الإحياء على

تضعیف الحديث همچنین حدیث را الصغانی در «الأحادیث الموضوعة» (ص / ۷) آورده و حکم به وضع آن داده است. والله أعلم.

۱۱- «مَنْ نَامَ بَعْدَ الْعَصْرِ - فَاخْتَلَسَ عَقْلُهُ فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ» ترجمه: کسی که بعد از عصر خوابید، اگر عقلش را از دست داد، کسی جز خود را ملامت نکند.

«ضعیف است»

آن را ابن حبان در «الضعفاء و المجروحین» (۲۸۳/۱) از طریق خالد بن القاسم عن الليث بن سعد عن عقيل عن الزهري عن عروة عن عائشة به صورت مرفوع روایت کرده است. همچنین ابن جوزی آن را در «الموضوعات» (۳/ ۶۹) ذکر کرده و می گوید: «لا یصح، خالد کذاب» در بعضی از طرق این حدیث؛ در اسناد آنها ابن لهیعه وجود دارد که شخصی ضعیف می باشد.

۱۲- «شهر رَمَضَانَ مُعَلَّقٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَلَا يَرْفَعُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِزَكَاةِ الْفِطْرِ» ترجمه: ماه رمضان بین زمین و آسمان معلق است، و نزد الله نمی رود تا آنکه زکات فطرش را پرداخت کند.

«ضعیف است»

سیوطی آن را در «الجامع الصغير» ذکر کرده و به ابن شاهین در «الترغیب» و به ضیاء الدین نسبت می دهد که از جریر بن عبد الله رضی الله عنه

روایت می‌کند که او نیز به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ نقل کرده است.

سپس سیوطی حکم به ضعف حدیث داده و همچنین مناوی رحمه الله در «فیض القدير» سبب ضعف آن را بیان می‌کند و می‌گوید: ابن جوزی آن را در «العلل المتناهية في الأحادیث الواهية» ذکر کرده و می‌گوید: صحیح نیست، در آن محمد بن عبید البصری وجود دارد که مجهول است. همچنین آلبانی از محدثین معاصر آن را در «سلسلة الأحادیث الضعيفة» (۴۳) ذکر کرده و ضعیف می‌داند و می‌گوید: اگر حدیث صحیح باشد؛ یعنی قبول شدن روزه رمضان نزد الله متعال؛ متوقف است تا زمانی که زکات فطر پرداخت نشود، در صورتی که هیچ عالمی چنین چیزی نفرموده.... (مختصرا) و حدیث صحیح نیست. همچنین در سنن ابو داود (۱۶۰۹) از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: «فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَكَاةَ الْفِطْرِ طُهْرَةً لِلصَّائِمِ مِنَ اللَّغْوِ وَالرَّفَثِ وَطُعْمَةً لِلْمَسَاكِينِ» ترجمه: پیامبر زکات فطر را برای پاک کردن روزه دار را از سخنان لغو و نادرستی که گفته و اینکه برای افراد مسکین غذایی باشد، فرض نمود.

این حدیث صحیح بوده و بیان می‌کند که حکمت از زکات فطر؛ جبران نقص در روزه می‌باشد و ذکر نکرده که روزه قبول نمی‌شود مگر با پرداخت آن! والله أعلم .

۱۳- « مَنْ أَحَدَّثَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ يَصِلْ فَقَدْ جَفَانِي (من صَلَّى وَلَمْ يَدْعُنِي فَقَدْ جَفَانِي) ، وَمَنْ دَعَانِي وَلَمْ أُجِبْهُ فَقَدْ جَفَيْتُهُ، وَلَسْتُ بِرَبِّ جَافٍ » ترجمه: کسی که بی وضو شد و وضو نگرفت، یقیناً به من جفا کرده است، و کسی که وضو گرفت و نماز نخواند، به من جفا کرده است، و کسی که نماز خواند و از من چیزی نخواست، به من جفا کرده است، و کسی که من را بخواند و جوابش را ندهم به او جفا کرده‌ام و قطعاً من خداوندی جفا کننده نیستم.

«موضوع است»

موضوع بودن آن را صغانی در «الموضوعات» (۶) و دیگران بیان کرده‌اند. و دلیل روشنی که دالّ بر جعلی بودن آن است این می‌باشد که: وضو گرفتن بعد از حدّث و نماز بعد از هر وضو از مستحبات است اما این حدیث آن را از واجبات می‌داند چنانکه می‌گوید: «فقد جفانی!»

۱۴- « مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ وَلَمْ يُزِرْنِي فَقَدْ جَفَانِي » ترجمه: کسی که حج کند و من را زیارت نکند قطعاً به من جفا کرده است.

«موضوع است»

امام ذهبی رحمته الله در «میزان الاعتدال» (۲۳۷/۳) و صغانی در «الموضوعات» خود (ص ۶) آن را موضوع می‌دانند. همچنین زرکشی

و شوکانی در «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» (ص ۴) حکم به موضوع بودن آن داده‌اند. امام سخاوی نیز در «المقاصد» (رقم ۱۱۷۸) می‌گوید: «صحیح نیست».

باید دانست که: سبب آن محمد بن محمد بن النعمان بن شبل می‌باشد. آن را ابن عدی در «الکامل» (۷/ ۲۴۸۰) و ابن حبان در «الضعفاء» (۲/ ۷۳)، و از طریق او ابن الجوزی در «الموضوعات» (۲/ ۲۱۷) آورده‌اند و می‌گویند: از افراد ثقات روایات باطل نقل می‌کرد. ابن جوزی می‌گوید: دارقطنی به سبب محمد بن محمد بن النعمان حدیث را رد کرده است. از جمله دلایل دروغ بودن این حدیث این است که: جفا کردن به پیامبر ﷺ اگر کفر نباشد؛ از گناهان کبیره است. این حدیث نیز بیان می‌کند: کسی که زیارت قبر پیامبر ﷺ را ترک کند؛ مرتکب چنین گناه کبیره‌ای شده است، پس زیارت قبر ایشان را از واجبات می‌داند! در حالی که هیچ کس تا به حال چنین نگفته است. زیارت قبر پیامبر ﷺ از اعمالی است که سبب قرب به الله متعال می‌شود، اما همه علما آن را از مستحبات می‌دانند، پس چگونه ممکن است تارک آن به پیامبر ﷺ جفا کرده باشد؟!

۱۵- «مَنْ حَجَّ فَزَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي»

ترجمه: کسی که حج کند و بعد از مرگم به زیارت قبر من بیاید مثل این است که در حال حیاتم من را زیارت کرده است.

«موضوع است»

این حدیث نیز مانند حدیث قبل؛ موضوع و دروغ است. طبرانی در «المعجم الكبير» (۲/۲۰۳/۳) و در «الأوسط» و ابن عدی در «الکامل» و دارقطنی در «سنن» (ص/ ۲۷۹) و بیهقی (۵/ ۲۴۶) و السلفی در «الثانی عشر - من المشیخة البغدادية» (۵۴/ ۲) همگی از طریق حفص بن سلیمان ابی عمر عن الیث بن ابی سلیم عن مجاهد عن عبد الله بن عمر به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. اما به دو سبب این حدیث بسیار ضعیف می‌باشد:

اول: ضعف لیث بن ابی سلیم می‌باشد که دچار اختلاط شده.
دوم: حفص بن سلیمان که به او الغاضری نیز می‌گویند؛ شدیداً ضعیف است. ابن حجر رحمه الله در «التقریب» می‌فرماید: متروک الحدیث است چرا که: یحیی بن معین او را کذاب می‌داند. چنانکه در الکامل ابن عدی آمده و همچنین ابن خراش می‌گوید: کذاب بوده و احادیث را جعل می‌کرد. والله أعلم.

۱۶- «عَلَيْكُمْ يَدِينِ الْعَجَائِزِ» ترجمه: بر شما باد پیروی از دین پیر زنان.

«هیچ اصلی ندارد»

امام سخاوی در «المقاصد» می‌فرماید: لا اصل له و همچنین صغانی در «الأحادیث الموضوعة» (۷) آن را ذکر کرده، اما متأسفانه امام غزالی رحمه الله در «الإحياء» (۳/ ۶۷) آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد! و حافظ عراقی در تخریج آن می‌فرماید: هیچ اصلی ندارد.

۱۷- «سرعة المؤمن - تذهب بهاء المؤمن»: تند راه رفتن وقار مؤمن را

از بین میبرد.

«شدیداً ضعیف است»

این حدیث از طریق ابوهریره، ابن عمر، انس و ابن عباس رضی الله عنهم روایت شده که همه آنها ضعیف است.

این حدیث هیچ ربطی به این قول خداوند ندارد که می‌فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^(۶۳) ترجمه: و بندگان (خوب خدای) رحمان کسانی که آرام (و بدون غرور و تکبر) روی زمین راه می‌روند (و تواضع در حرکات و سکنت ایشان و حتی در راه رفتن آنان آشکار است)، و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنام‌ها و بد و بیراه‌های خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند. (فرقان/۶۳)

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: هون یعنی با سکینه و وقار و بدون جبر و استکبار چرا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ همچنین بعضی از سلف؛ راه رفتن به صورت ضعیف و مریضی را مکروه می‌دانند. چنانکه از عمر رضی الله عنه روایت است که روزی جوانی را دید که به صورتی بسیار آرام راه می‌رفت. عمر به او گفت: تو را چه شده، آیا مریض هستی؟ گفت: خیر ای امیر مومنین، عمر او را با تازیانه زد و او را امر کرد که با قوت راه برود. پس مراد از «هون» در آیه: سکینه و وقار است. همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که ایشان سریع راه می‌رفتند، که مخالف با هون نیز نمی‌باشد. امام احمد در مسند (رقم ۳۰۳۴) از ابن عباس روایت میکند: «أن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا مشى مشى مجتمعا ليس

فیه کسل» همچنین آن را بزار با سند صحیح روایت کرده است. حدیث مذکور را زیلعی در «تخریج احادیث کشاف» (۷۶/۳)، مناوی در «الفتح السماوی» (۹۱۵/۲)، عجلونی در «کشف الخفاء» (۵۱۷/۱) ذکر کرده و آن را شدیداً ضعیف می‌دانند. واللّٰه اعلم.

۱۸- «اِخْتِلَافُ امْتِي رَحْمَةً» ترجمه: اختلاف امت من موجب رحمت است.

«هیچ اصلی ندارد»

مناوی از سبکی نقل می‌کند که فرمود: نزد محدثان معروف نبوده و سندی صحیح، ضعیف یا موضوع برای آن پیدا نکردم. ابن حزم نیز در «الإحكام في أصول الأحكام» (۵/ ۶۴) آن را باطل می‌داند. از نظر متن نیز مخالف با قرآن کریم است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ ترجمه: و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند. (نساء/۸۲)

پس الله متعال بیان می‌کند که اختلاف از جانب او نمی‌باشد، پس چگونه ممکن است این اختلاف را در مورد شریعتش قبول کند؟

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنَزَعُوا فِتْفَشْلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ با یکدیگر نزاع و کشمکش نکنید، زیرا ضعیف و زبون می‌شوید و هیبت و احترامتان ضایع می‌شود و از میان می‌رود. (انفال/۴۶) و می‌فرماید: ﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾ ترجمه: و از زمره مشرکان نگردید. از آن

کسانی که آئین خود را پراکنده و بخش بخش کرده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب ساخته هوی و هوس خود را حق می‌پندارد).

و می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۝ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ﴾ ترجمه: ولی آنان همیشه (در همه چیز، حتی در گزینش دین و اصول عقائد آن) متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد. (هود/۱۱۸-۱۱۹)
پس چگونه اختلاف امت رحمت خواهد بود؟!

۱۹- «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» ترجمه: اصحابم همانند ستارگانند؛ به هر کدام که اقتدا کنید هدایت می‌یابید
«موضوع است»

این حدیث را ابن عبد البر رحمه الله در «جامع العلم» (۲/ ۹۱) و ابن حزم در «الإحكام» (۸۲/۶) از طریق سلام بن سلیم قال: حدثنا الحارث بن غصين عن الأعمش عن أبي سفيان عن جابر به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. ابن عبد البر در ادامه می‌فرماید: اسناد آن قوی و صحیح نیست چرا که الحارث بن غصين مجهول می‌باشد. ابن حزم نیز می‌فرماید: این روایتی ساقط است، أبو سفيان ضعیف بوده و الحارث بن غصين أبو وهب الثقفي مجهول می‌باشد و همچنین سلام بن سلیمان احادیث موضوع را روایت می‌کند که بدون شک این نیز از همان نوع احادیث است. برای بیان حال سلام بن سلیمان به کتاب «المجروحین» (۱/ ۳۳۹) مراجعه کنید.

۲۰- «إِنَّ أَصْحَابِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ أَفَّا يَأْخُذُكُمْ بِهِ اهْتِدَائُهُمْ أَوْ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةً» :اصحابم به منزله ستارگان در آسمانند، به هر کدام تمسک کنید هدایت یافته‌اید. و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.

«موضوع است»

این حدیث نیز موضوع و دروغ می‌باشد. آن را خطیب در «الکفایة فی علم الروایة» (ص / ۴۸)، بیهقی در «المدخل» (۱۵۲) و دیلمی (۷۵/۴) از طریق سلیمان ابن ابی کریمه عن جویبر عن الضحاک عن ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده اند. اما سلیمان بن ابی کریمه ضعیف، و جویبر که همان ابن سعید الأزدی است؛ متروک می‌باشد. چنانکه دارقطنی، نسائی و دیگران می‌فرمایند. همچنین ابن مدینی او را شدیداً تضعیف کرده است. رجوع کنید به «میزان الاعتدال» (۲۲۲/۲) - «التهذیب» (۱۰۶/۲) ضحاک نیز هرگز ابن عباس را ملاقات نکرده و از او سماعی نداشته است. بیهقی بعد از ذکر آن می‌فرماید: متن این حدیث مشهور است اما إسنادش ضعیف بوده و ثابت نیست.

۲۱- «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» ترجمه: خداوند مرا به بهترین نحو ادب کرده است.

«ضعیف است»

ابن تیمیه در «مجموعۃ الرسائل الکبری» (۲ / ۳۳۶) می‌گوید: معنی آن صحیح است، اما اسنادی ثابت برای آن وجود ندارد. همچنانکه سخاوی و سیوطی می‌فرمایند. رجوع شود به: «کشف الخفاء» (۷۰/۱). همچنین این حدیث را شوکانی رحمته الله در «الفوائد المجموعه»

(۱۰۲۰) و والفتنی در «تذکرة الموضوعات» (۸۷) ذکر کرده و می‌گویند: اسناد ثابتی ندارد.

۲۲- «مَسَحَ الْعَيْنَيْنِ بِبَاطِنِ الْأُمْلَتَيْنِ السَّبَابَتَيْنِ بَعْدَ تَقْيِيلِهِمَا عِنْدَ سَمَاعِ قَوْلِ الْمُؤَدِّنِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ... فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ خَلِيلِي فَقَدْ حَلَّتْ عَلَيْهِ شَفَاعَتِي» ترجمه: (ابوبکر صدیق رضی الله عنه) در هنگام گفتن «أشهد أن محمد رسول الله... سپس دو انگشت ابهام (شصت) را می‌بوسید و دو چشم خود را به وسیله آن مسح می‌کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود هر کس عمل ابوبکر را انجام دهد شفاعت من در قیامت برایش روا خواهد شد.

«صحیح نیست»

این حدیث را دیلمی در «مسند الفردوس» از ابوبکر رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است. ابن طاهر در «التذکرة» می‌گوید: «لا یصح» همچنین آن را شوکانی رحمته الله در «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» (ص ۹) و سخاوی در «المقاصد» (۲۰۳/۱) ذکر کرده و می‌گویند صحیح نیست. عجیب این است که چنین حدیثی با این وضعیت؛ در میان طلاب علم رواج داشته و به آن عمل می‌کنند!

۲۳- «عَظَّمُوا ضَحَايَاكُمْ؛ فَإِنَّهَا عَلَى الصِّرَاطِ مَطَايَاكُمْ» ترجمه: قربانی‌های خود را ارج نهید، زیرا شما بر آن (حيوان‌های) قربانی شده سوار شده و از صراط عبور می‌کنید.

«هیچ اصلی ندارد»

ابن صلاح رحمه الله می‌فرماید: این حدیث نزد محدثین غیر معروف بوده و ثابت نیست، این کلام ابن صلاح را عجلونی در «کشف الخفاء» (۱۳۸/۱)، ابن الملقن در «الخلاصة» (۱۶۴/۲)، سخاوی در «المقاصد» (۳۲/۱) و ابن حجر در «التلخیص الحیر» (۳۴۷/۵) نقل می‌کنند و سپس حدیث را صحیح نمی‌دانند. همچنین، این روایت با لفظ «استفرهوا ضحایاکم» نیز آمده که سیوطی در «الدرر المنتشرة» (۵/۱) و سخاوی در «المقاصد الحسنة» (۳۲/۱) آن را ضعیف می‌دانند. بلکه هیچ اصلی ندارد، چنانکه ابن صلاح می‌فرماید.

۲۴- «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ» ترجمه: خوبی‌های نیکان

برای مقربین درگاه حق، بدی و گناه بشمار می‌رود.

«باطل است»

این حدیث را امام غزالی رحمه الله در «الاحیاء» (۴ / ۴۴) با لفظ «قال القائل الصادق» روایت کرده است. به نظر می‌رسد امام غزالی به عنوان حدیث آن را نقل نمی‌کند، به همین دلیل حافظ عراقی در تخریج این کتاب؛ آن را ذکر نکرده است. اما باید دانست که معنی آن نیز صحیح نیست. چنانکه ابن تیمیه در «جامع الرسائل» توضیحی مفصل بر این حدیث داده و می‌گوید: این کلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ یک از صحابه و سلف نقل نشده است. والله أعلم.

۲۵- «أَمَا إِنِّي لَا أَنْسَى وَلَكِنْ أَنْسَى لِأَشْرَعِ» ترجمه: اما من

فراموش نمی‌کنم اما از یادم برده می‌شود برای اینکه تشریع کنم.

«باطل است»

این حدیث را امام غزالی در «الإحياء» (۴/ ۳۸) ذکر کرده و آن را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد. اما عراقی در تخریج آن می‌فرماید: مالک آن را بدون هیچ سندی به صورت بلاغ ذکر کرده است، و ابن عبد البر می‌فرماید: در موطأ به صورت مرسل وجود دارد که إسنادی ندارد! به همین دلیل ابن حجر رحمه الله در فتح الباری (۴/ ۲۴۹) می‌فرماید: هیچ اصلی ندارد. آنجا که می‌فرماید: «حَدِيثُ إِبْنِي لَا أَنْسَى لَا أَصْلَ لَهُ فَإِنَّهُ مِنْ بَلَاغَاتِ مَالِكِ الَّتِي لَمْ تُوجَدْ مَوْصُولَةً بَعْدَ الْبَحْثِ الشَّدِيدِ»

همچنین این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي» ترجمه: من نیز مانند شما بشر هستم و همان طوری که شما دچار فراموشی می‌شوید، من نیز دچار فراموشی می‌شوم. پس هر وقت فراموش کردم یادآوری کنید.

باید دانست این گونه احادیثی که هیچ اصلی ندارند؛ می‌خواهند فوق بشری بودن پیامبر ﷺ را ثابت کنند، در حالی که هم قرآن کریم و هم احادیث صحیح؛ بیان می‌کنند که پیامبر ﷺ نیز مانند سایر انسان‌ها بشر می‌باشد و از خصوصیات بشری؛ همین فراموش کردن است. والله أعلم.

۲۶- «ثَلَاثٌ يُزِدْنَ فِي قُوَّةِ الْبَصَرِ: النَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ، وَإِلَى الْمَاءِ الْجَارِي وَإِلَى الْوَجْهِ الْحَسَنِ» ترجمه: سه چیز چشم را قوت می‌دهد: دیدن سبزه، آب جاری و روی خوب.

«موضوع است»

آن را ابن جوزی رحمه الله در «الموضوعات» (۱/ ۱۶۳) از طریق وهب بن وهب القرشی عن جعفر بن محمد الصادق عن أبيه عن علی بن

الحسین عن جده علی بن ابی طالب به صورت مرفوع آورده است. سپس ابن جوزی می‌فرماید: باطل است چرا که: وهب کذاب می‌باشد. اما سیوطی رحمه الله در «اللائیء» (۱/ ۱۱۵ - ۱۱۷) در اعتراض به ابن جوزی؛ روایاتی دیگر با همین معنا را ذکر می‌کند تا از درجه موضوع بودن رها شود! در حالی که همه آن احادیث ضعیف، متهم به جعل و همچنین افرادی مجهول در اسناد آنهاست.

۲۷- «مَنْ حَدَّثَ حَدِيثًا فَعَطَسَ عِنْدَهُ فَهُوَ حَقٌّ» ترجمه: کسی که سخنی بگوید و همان موقع عطسه کند، آن سخن حق است.

«باطل است»

آن را أبو یعلیٰ موصلی در «مسندش» (۶۳۵۲)، أبو القاسم طبرانی در «المعجم الأوسط» (۶۵۰۹)، تمام الرازی در «الفوائد» (۱۰۰۵)، ابن عدی در «الکامل» (۶/ ۴۰۲)، و بیهقی در «الشعب» (۹۳۶۵) از طریق بقیة بن الولید عن معاویة بن یحییٰ عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده اند. طبرانی در ادامه می‌گوید: این حدیث؛ تنها از طریق معاویة بن یحییٰ که او هم از ابی الزناد نقل کرده است؛ روایت شده که متفرد به بقیة بن ولید است. اما باید دانست: معاویة بن یحییٰ روایات منکر زیادی دارد. رجوع کنید به: «الکامل» ابن عدی (۶/ ۴۰۲-۴۰۳) و «میزان الاعتدال» (۴/ ۱۳۹). همچنین: بقیة بن ولید مدلس بوده و از کذابان و مجهولان تدلیس می‌کرده است. رجوع کنید به: «تهذیب التهذیب» (۱/ ۴۱۷-۴۱۹). اما اقوال علما در مورد این حدیث: ابو حاتم رازی رحمه الله در «علل الحدیث» (۲/ ۳۴۲) می‌فرماید: «هذا حدیث کذب» بیهقی در «شعب الإیمان» (۷/ ۳۳) می‌گوید: «هو منکر عن أبي

الزناد»، ابن جوزی در «الموضوعات» (۷۷/ ۳) می گوید: «هذا حديث باطل»، بوصیری در «إتحاف الخيرة المهرة» (۱۴۳/ ۶) می گوید: «هذا إسناد ضعيف ألتدليس بقية بن الوليد» همچنین آلبانی آن را در «الضعيفة» (۱۳۶) ذکر کرده و می گوید: «باطل است».

باید گفت: این حدیث دارای چند سند دیگر نیز می باشد که همه آنها شدیداً ضعیف اند. مانند این طریق: عبد الله بن جعفر المدینی، عن أبي الزناد... «إذا عطس أحدكم عند حديث كان حقا» ابن الجوزی رحمته الله آن را در «الموضوعات» (۷۷/۳) ذکر کرده و آن را موضوع می داند. عبدالله بن جعفر المدینی متروک بوده و احادیث منکر را روایت می کند.^۱ همچنین در روایتی دیگر با این سند آمده است: حدثنا جعفر قال نا إبراهيم بن عبد العزيز بن مروان بن شجاع الحراني بالرقعة قال نا الخضر بن محمد بن شجاع قال نا عفيف بن سالم عن عمارة بن زاذان عن ثابت عن أنس قال : قال رسول الله ﷺ : «أصدق الحديث ما عطس عنده» آن را طبرانی در «الأوسط» (۳۳۶۰) روایت کرده است و سپس می گوید: «این حدیث را فقط عمارة از ثابت روایت کرده که متفرد به خضر است». باید گفت: امام احمد در مورد عمارة بن زاذان می فرماید: از ثابت و انس احادیث منکر را روایت می کرد. همچنین او را دارقطنی، ابن عمار، ساجی و دیگران ضعیف می دانند.^۲ و آلبانی آن را در «الضعيفة» (۱۳۷) آورده و می گوید: «باطل است».

^۱ . «تهذيب التهذيب» (۱۵۳/۵)

^۲ . «تهذيب التهذيب» (۳۶۵/۷)

۲۸- الزَّانَا يُورَثُ الْفَقْرُ ترجمه: (زنا فقر را به دنبال دارد)

«باطل است»

این حدیث را ابو حاتم روایت کرده چنانکه در «العلل» (۱/۴۱۰-۴۱۱) آمده، همچنین: قضاعی در «مسند الشهاب» (۱/۷۳)، ابن عدی در «الکامل» (۶/۴۳۲) و بیهقی در «شعب الإیمان» (۴/۳۶۳) آن را از طریق الماضی بن محمد عن لیث بن أبی سلیم عن مجاهد عن ابن عمر روایت کرده‌اند.

ابو حاتم بعد از روایت کردن آن می‌گوید: این حدیثی باطل بوده و ماضی مجهول است. همچنین، حدیث را ابن حبان در «المجروحین» (۲/۲۳۷) از منکرات لیث بن أبی سلیم می‌داند. ابن عدی در «الکامل» (۸/۱۸۳) می‌گوید: غیر محفوظ است و ذهبی در «میزان الاعتدال» (۳/۴۲۳) می‌گوید: منکر بوده و همچنین آلبانی آن را در «السلسلة الضعيفة» (۱۴۰) ذکر کرده و آن را باطل می‌داند.

۲۹- «تَزَوَّجُوا وَلَا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَزُّ لَهُ الْعَرْشُ» ترجمه:

(ازدواج کنید ولی طلاق ندهید، زیرا به خاطر طلاق عرش الهی به لرزه درمی‌آید).

«موضوع است»

آن را خطیب در «تاریخ بغداد» (۱۲/۱۹۱) و از همان طریق؛ ابن جوزی در «الموضوعات» (۲/۲۷۷) از طریق عمرو بن جمیع عن جوبیر عن الضحاک عن النزال بن سبرة عن علی بن أبی طالب به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. باید دانست: عمرو بن جمیع کذاب بوده و جوبیر شدیداً ضعیف می‌باشد. به همین دلایل؛ ابن جوزی

می‌گوید: «هذا حديث لا يصح» و صغانی آن را در «الموضوعات» (ص / ۸) ذکر کرده و موضوع می‌داند.

از نظر متن نیز نادرست است چرا که پیامبر ﷺ حفصه دختر عمر را طلاق داده است!

۳۰- «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا، وَقَلْبُ الْقُرْآنِ يَسْ، وَمَنْ قَرَأَ يَسَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِقِرَاءَتِهَا قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ عَشْرَ مَرَّاتٍ» ترجمه: هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن سوره (یس) است. هر کس آن را بخواند مانند این است که ده بار قرآن را خوانده است.

«موضوع است»

این حدیث را ترمذی (۴/ ۴۶) و دارمی (۲/ ۴۵۶) از طریق حمید بن عبد الرحمن عن الحسن بن صالح عن هارون ابی محمد عن مقاتل بن حیان عن قتادة عن أنس به صورت مرفوع روایت کرده اند. سپس ترمذی رحمه الله می‌فرماید: این حدیث را تنها از این طریق می‌شناسیم که هارون ابو محمد نیز مجهول است، همچنین در این مورد از ابوبکر و ابو هریره رحمه الله روایت شده است که همگی ضعیف می‌باشند.

امام ذهبی رحمه الله در «میزان الاعتدال» (۴/ ۲۸۸) در معرفی هارون این حدیث را آورده و آن را موضوع می‌داند. همچنین در کتاب «العلل» ابن ابی حاتم (۲/ ۵۵ - ۵۶) آمده است: در مورد این حدیث از پدرم سوال کردم، گفت: مقاتل همان ابن سلیمان است که این حدیث را، از جعلیات او می‌دانم! ترمذی نیز آن را روایت کرده، اما مقاتل بن حیان در سند آن وجود دارد که باید گفت این خطا بوده و

او مقاتل بن سلیمان می‌باشد چنانکه امام ذهبی در «میزان الاعتدال» (۱۷۲/۴) و ابو حاتم در «العلل» (۵۵ / ۲ - ۵۶) آن را بیان کرده‌اند. همین روایت از ابوهریره رضی الله عنه نیز نقل شده است، چنانکه ابن کثیر می‌فرماید: بزار روایت می‌کند: حدثنا عبد الرحمن بن الفضل حدثنا زيد بن الحباب حدثنا حميد المكي مولى آل علقمة عن عطاء بن أبي رباح عن أبي هريرة. سپس بزار رضی الله عنه می‌گوید: کسی را سراغ ندارم که آن را روایت کرده باشد، بجز زید از حمید. می‌گوییم: حمید المکی مجهول است چنانکه حافظ ابن حجر رحمه الله در «التقریب» (۱۸۲/۱) بیان کرده است و همچنین عبد الرحمن بن الفضل نیز مجهول می‌باشد!

۳۱- «فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ» ترجمه: یک ساعت تفکر بهتر از شصت سال عبادت است.

«موضوع است»

آن را أبو الشیخ أصبهانی در «العظمة» (۲۹۹/۱) روایت کرده و می‌گوید: حدثنا عبد الله بن محمد بن زكريا، حدثنا عثمان بن عبد الله القرشي، حدثنا إسحاق بن نجیح الملطی، حدثنا عطاء الخراسانی، عن أبي هريرة عن النبي ﷺ. اما ابن جوزی آن را در «الموضوعات» (۱۴۴/۳) آورده و آن را موضوع می‌داند و می‌گوید: در اسناد آن؛ دو کذاب وجود دارد، یکی: إسحاق بن نجیح است که امام احمد در موردش می‌گوید: کذاب ترین مردم است، و یحیی بن معین می‌فرماید: او در جعل احادیث معروف است، و همچنین فلاس رحمه الله می‌گوید: صراحتاً احادیث را جعل کرده و به پیامبر ﷺ نسبت می‌داد.

دوم: عثمان بن عبد الله القرشی می‌باشد. ابن حبان در مورد او می‌گوید: بر افراد ثقه و اهل اعتماد؛ حدیث جعل می‌کرد. همچنین، علی قاری رحمه الله در «المصنوع» (ص ۸۲) می‌فرماید: «لیس بحدیث» و آلبانی در «السلسلة الضعيفة» (رقم ۱۷۳) آن را موضوع می‌داند. باید گفت: این حدیث در روایتی دیگر بدین مضمون آمده است: «تفکر ساعة في اختلاف الليل والنهار خير من عبادة ألف سنة» این حدیث را دیلمی در «مسند» (۲ / ۴۶) از طریق سعید ابن مسیره به صورت موقوف از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است. اما این روایت نیز موضوع می‌باشد! چرا که سعید ابن مسیره نیز از جاعلان احادیث می‌باشد. چنانکه حاکم، ابن حبان و یحیی القطان می‌فرمایند^۱.

۳۲- «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ» ترجمه: همسایه ی مسجد نماز ندارد مگر در مسجد.

«منکر است»

حدیث را دارقطنی (ص ۱۶۱)، حاکم (۱/ ۲۴۶) و بیهقی (۳/ ۵۷) از طریق سلیمان بن داود الیمامی عن یحیی بن أبی کثیر عن أبی سلمة عن أبی هريرة به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. حاکم در مورد حدیث سکوت کرده اما بیهقی می‌گوید: ضعیف است. علت ضعف هم سلیمان بن داود می‌باشد. یحیی بن معین در مورد او می‌گوید: «لیس بشيء» و امام بخاری می‌گوید: «منکر الحدیث» و ذهبی می‌گوید: بخاری فرموده: هر کس را که گفته باشم: منکر الحدیث؛ روایت کردن حدیثش جایز نیست. روایتی دیگر وجود

^۱. میزان الاعتدال ۱۶۰/۲

دارد که دارقطنی آن را چنین آورده است: عن محمد بن سکین الشقری المؤذن، أنبأنا عبد الله بن بکیر الغنوی، عن محمد بن سوقة عن محمد بن المنکدر عن جابر عن النبی ﷺ «لا صلاة لمن سمع النداء ثم لم یأت إلا من علة» اما این روایت نیز ضعیف می باشد. چرا که: ابن ابی حاتم در «الجرح و التعذیل» (۲۸۳/۲/۳) نام محمد بن سکین را ذکر کرده و همین حدیث را در ذیل نامش آورده و می گوید: از پدرم (ابو حاتم) شنیدم که گفت: او مجهول است. خلاصه اینکه این حدیث منکر می باشد. امام ذهبی در «میزان الإعتدال» در معرفی محمد بن سکین می گوید: مجهول بوده و روایاتش منکر است و سپس همین حدیث را از او نقل می کند و می گوید: دارقطنی گفت: ضعیف است. همچنین حدیث را سیوطی در «اللائیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة» (۱۶/۲) و ابن جوزی در «العلل المتناهية» (۶۹۳/۱) ذکر کرده و آن را منکر می دانند.

۳۳- «الْجُمُعَةُ حُجُّ الْفُقَرَاءِ ، و در لفظی دیگر : الْمَسَاكِين » ترجمه: نماز جمعه حج فقرا (و در لفظی دیگر) حج مساکین است)

«موضوع است»

آن را أبو نعیم در «أخبار أصبهان» (۱۹۰ /۲) ، قضاعی (رقم ۷۹) و ابن عساکر (۱۳۲ /۱۱) از ابن عباس با لفظ اول، و ابن زنجویه و قضاعی (۷۸) با لفظ دوم آن را روایت کرده اند، چنانکه در «الجامع الصغیر» آمده است. مناوی در شرح آن می فرماید: همچنین حارث بن أبی أسامة آنها را از طریق عیسی بن إبراهیم الهاشمی عن مقاتل عن الضحاک عن ابن عباس روایت کرده است، حافظ عراقی فرموده: سندش ضعیف است. ذهبی در معرفی «عیسی بن

إبراهيم» در کتاب «میزان الاعتدال» از جمعی از علماء نقل می‌کند که او را منکر الحدیث و متروک می‌دانند. همچنین سخاوی در «المقاصد» می‌گوید: مقاتل ضعیف است. (پایان کلام مناوی)

باید گفت: این کلام مناوی در مورد لفظ دوم می‌باشد یعنی: «الجمعة حج المساكين» اما او در مورد لفظ اول سخن نگفته است! اما: مقاتل کذاب بوده (چنانکه ذکرش گذشت) و عیسی بن ابراهیم نیز شدیداً ضعیف می‌باشد. امام بخاری و نسائی در مورد او می‌گویند: منکر الحدیث است. پس زمانی که این حدیث از چنین افراد کذاب و منکر الحدیثی روایت شده است؛ لازم بود سیوطی رحمه الله در کتابش «الجامع الصغير» آن را ذکر نمی‌کرد! به همین دلیل؛ صغانی در «الأحادیث الموضوعة» (ص / ۷) و امام شوکانی رحمه الله در «الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة» (ص ۴۳۷) آن را موضوع می‌دانند. و عجیب این است که این حدیث با این وضعیت از ضعف؛ در روزهای جمعه در مساجد شنیده می‌شود!

۳۴- «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» (اگر تو نبودی آسمانها و زمین را نمی‌آفریدم)

«موضوع است»

حدیث را صغانی در «الأحادیث الموضوعة» (ص / ۷) ذکر کرده و آن را موضوع می‌داند. همچنین آن را دیلمی در «مسند» (۲/۴۱/۱) از طریق عبید الله بن موسی القرشی حدثنا الفضیل بن جعفر بن سلیمان عن عبد الصمد بن علی بن عبد الله ابن عباس عن أبيه عن ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده است که موضوع می‌باشد. چرا که در سند آن عبد الصمد وجود دارد که: عقیلی می‌گوید:

احادیثش غیر محفوظ است. رجال دیگر قبل از او نیز مجهول می باشند. همچنین حدیث را ابن عساکر روایت کرده که ابن جوزی آن را در «الموضوعات» (۱ / ۲۸۸ - ۲۸۹) و سیوطی «اللائیء» (۲۷۲/۱) ذکر کرده و آن را موضوع می دانند.

۳۵- «من قرأ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لَمْ تَصِبْهُ فَاقَةُ أَبَدٍ» ترجمه: (کسی که هر شب سوره واقعه را بخواند هیچ وقت دچار فقر نخواهد شد).

«ضعیف است»

حدیث را حارث بن أبی أسامة در «مسند» (۱۷۸ - من زوائد)، ابن السنی در «عمل الیوم و اللیلة» (رقم ۶۷۴)، ابن لال (۱/۱۱۶)، ابن بشران در «الأمالی» (۲۰ / ۳۸ / ۱) و بیهقی در «الشعب» (۴/۱۱۹) از طریق أبی شجاع عن أبی طیبة عن ابن مسعود به صورت مرفوع روایت کرده اند. اما سند آن ضعیف است. امام ذهبی می فرماید: ابو شجاع و أبی طیبة مجهول هستند. همچنین در این حدیث؛ از سه جهت اضطراب وجود دارد که ابن حجر رحمه الله در کتاب «لسان المیزان» در معرفی ابو شجاع به آنها اشاره می کند. در «فیض القدر» مناوی (۶/۲۶۱) آمده است: زیلعی گفته: این حدیث از چند جهت معلول است:

اول: انقطاع آن است، چنانکه دارقطنی و دیگران به آن اشاره کرده اند. دوم: منکر بودن آن است، چنانکه امام احمد بیان کرده است. سوم: ضعیف بودن راویان آن است، چنانکه ابن جوزی ذکر کرده است و چهارم: اضطراب آن است. (چنانکه ابن حجر می فرماید) پس؛ امام احمد، ابو حاتم و پسرش، دارقطنی، بیهقی و

دیگران بر ضعف این حدیث اجماع دارند. باز، مناوی در کتاب «التیسیر» می‌گوید: «و الحدیث منکر». والله أعلم.

۳۶- «كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدْمُ يَنْ الْمَاءِ وَالطِّينِ» ترجمه: (من نبی بودم آنگاه

که آدم بین آب و خاک بود)

«اصلی ندارد»

سیوطی رحمته الله در «الدرر المنتشرة في الأحاديث المشتهرة» (ص / ۱۶۳)

تصریح می‌کند که هیچ اصلی ندارد.

۳۷- «كُنْتُ نَبِيًّا وَلَا أَدْمُ وَلَا مَاءَ وَلَا طِينَ» ترجمه: من نبی بودم در

حالی که نه آدم، نه آب و نه گِل وجود داشت.

«موضوع است»

سیوطی رحمته الله این را نیز در کتاب «الدر» آورده و می‌گوید: هیچ

اصلی ندارد. ابن تیمیه در «ردی بر بکری» (ص ۹) می‌گوید: این

حدیث هیچ اصلی نداشته، نه از نظر متن و نه از نظر عقل! و هیچ

یک از محدثین آن را ذکر نکرده‌اند و معنای آن باطل است، چرا که

آدم عليه السلام هرگز بین آب و گِل قرار نگرفته است چون گِل؛ آب و

خاک است، بلکه او بین روح و جسد بوده است چنانکه در حدیث

صحیح آمده. بعضی از گمراهان گمان می‌کنند پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان

وجود داشته است، و ذات او قبل از همه چیز آفریده شده و برای

این ادعا به احادیث جعلی و دروغین استناد می‌کنند.

برای اطلاع بیشتر: زرکشی شافعی (المتوفی: ۷۹۴هـ) در

«اللاآلی المنتشرة في الأحاديث المشهورة» (۱/ ۱۷۲)، سخاوی در

«المقاصد الحسنة» (۱/ ۵۲۱)، عجلونی در «كشف الخفاء» (۲/ ۱۵۲)،

شوکانی در « الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» (ص ۳۲۶)،

محمد بن محمد درویش، أبو عبد الرحمن الحوت الشافعی

(المتوفی: ۱۲۷۷هـ) در «أسنى المطالب في أحاديث مختلفة المراتب» (ص ۲۲۲)، ابن عراق الکنانی (المتوفی: ۹۶۳هـ) در «تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة» (۱/ ۳۴۱)، الفتّنی (المتوفی: ۹۸۶هـ) در «تذکرة الموضوعات» (ص ۸۶)، الملا الهروی القاری (المتوفی: ۱۰۱۴هـ) در «الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة» (۱/ ۲۷۲)، مرعی بن یوسف بن أبی بکر بن أحمد الکریمی المقدسی الحنبلی (المتوفی: ۱۰۳۳هـ) در «الفوائد الموضوعة في الأحادیث الموضوعة» (۱/ ۱۰۴)، محمد الأمير الکبیر المالکی (المتوفی: ۱۲۲۸هـ) در «النخبة البهية في الأحادیث المکذوبة على خير البرية» (ص ۹۵). همه این علما می فرمایند: این دو حدیث هیچ اصلی نداشته و بعضی از آنها حکم به موضوع بودن آن داده اند. والله أعلم.

۳۸- «من ولد له مَوْلُود فَأُذِنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَأَقَامَ فِي الْيُسْرِى لَمْ تَضُرْهُ أُمُّ الصَّبِيَّانِ» ترجمه: هر کس صاحب فرزند شود و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگوید، هرگز به بیماری ام صبیان مبتلا نخواهد شد (نوعی بیماری صرع که مخصوص نوزادان است که موجب غش می گردد).

« موضوع است »

آن را أبو یعلی در «مسند» (۴/ ۱۶۰۲)، ابن السنی در «عمل اليوم و الليلة» (۲۰۰ / ۶۱۷)، ابن عساکر (۱۶ / ۱۸۲ / ۲) از طریق أبی یعلی و ابن بشران در «الأمالي» (۸۸ / ۱) و أبو طاهر القرشی در «حدیث ابن مروان الأنصاری و غیره» (۲ / ۱) از طریق یحیی بن

العلاء الرازی عن مروان بن سلیمان عن طلحة بن عبید الله العقیلی عن الحسین بن علی به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

باید گفت: این سندی موضوع است. چرا که یحیی بن العلاء و مروان بن سالم جاعلان حدیث هستند. (میزان الاعتدال ۴/۳۹۷) ابن القیم در «تحفة المودود» (ص ۹) آن را از طریق بیهقی روایت می‌کند و می‌گوید: «إسناده ضعیف» که این از تساهل ابن قیم می‌باشد. چطور ممکن است افراد کذاب و دروغگویی مانند یحیی بن العلاء البجلی الرازی در سند آن باشد و حکم ضعیف به آن داد؟ بلکه موضوع بودن این حدیث بر بسیاری از اهل علم مخفی مانده است! چنانکه امام نووی آن را در "الأذکار" از روایت ابن السنی ذکر کرده و هیچ اشاره‌ای به ضعف آن نکرده است! همچنین امام أحمد در «مسند»، أبو داود و ترمذی در «سنن»، بزار در «مسند» طبرانی در «المعجم» بیهقی در «شعب الإیمان و عبدالرزاق در «مصنف» از طریق عاصم بن عبیدالله عن عبیدالله بن أبی رافع عن أبیه قال: «رأیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) أذن فی أذن الحسن بن علی حین ولدته فاطمة بالصلاة» روایت کرده‌اند. که سند آن ضعیف می‌باشد. چرا که عاصم بن عبید الله ضعیف است. ابوحاتم در مورد او می‌گوید: منکر و مضطرب الحدیث می‌باشد. یحیی بن معین او را ضعیف و امام بخاری نیز او را منکر الحدیث می‌داند. همچنین؛ بیهقی در «شعب» از طریق الحسن بن عمرو عن القاسم بن مطیب عن منصور بن صفیة عن أبی معبد عن ابن عباس همین حدیث را روایت کرده که منکر می‌باشد. چون حسن بن عمرو در سند آن وجود دارد که امام بخاری او را کذاب می‌داند! پس در استحباب اذان؛ هیچ حدیث ثابتی وجود ندارد. والله أعلم.

۳۹- « مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي عِنْدَ فَسَادِ أُمْتِي فَلَهُ أَجْرُ مِئَةِ شَهِيدٍ »

ترجمه: کسی که هنگام فساد امتم به سنت من چنگ زند، اجر صد شهید را دارد.

«بسیار ضعیف است»

آن را ابن عدی در «الکامل» (۳۲۷/۲) و ابن بشران در «الأمالی» (۹۳/۱ و ۱۴۱/۲) از ابن عباس رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. اما بسیار ضعیف است. چرا که در سند آن؛ حسن بن قتیبة وجود دارد که متروک می‌باشد. امام ذهبی در «میزان الإعتدال» (۵۱۹/۱) می‌فرماید: هالک است، دارقطنی می‌گوید: متروک الحدیث، أبو حاتم گفت: ضعیف، الأزدی گفته: واهی الحدیث و عقیلی گفته: کثیر الوهم می‌باشد. به همین دلیل؛ آلبانی آن را در «السلسلة الضعیفة» (۳۲۶) ذکر کرده است.

۴۰- «التمسك بِسُنَّتِي عِنْدَ فَسَادِ أُمْتِي لَهُ أَجْرُ شَهِيدٍ»

ترجمه: (چنگ زننده به سنت من در هنگام فساد امتم، پاداش یک شهید را دارد).

«ضعیف است»

آن را طبرانی در «الأوسط» (۳۱/۲) و أبو نعیم در «حلیة الأولیاء» (۲۰۰/۸) از ابوهریره رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. اما به دو علت شدیداً ضعیف است!

۱- تفرد عبد المجید بن عبد العزیز بن أبی رواد که در این حالات ضعیف است.

۲- مجهول بودن محمد بن صالح العذری. چنانکه امام هیشمی در «مجمع الزوائد» (۱/ ۱۷۲) به آن اشاره کرده است. به همین دلایل؛ آلبانی در «السلسلة الضعیفة» (۳۲۷) آن را آورده و ضعیف می‌داند.

۴۱- «من عشق و کتم و عف فمات فهو شهید» ترجمه: کسی که عشق بورزد و آن عشق را پنهان کند و در آن عشق بمیرد، همانند یک شهید از دنیا رفته است.

«موضوع است»

این حدیث را ابن حبان در «المجروحین» (۱/ ۳۴۹) و الخطیب در تاریخ (۵/ ۱۵۶، ۲۶۲، ۶/ ۵۰ - ۵۱، ۷۱/ ۲۹۸، ۱۳/ ۱۸۴)، ثعالبی در «الحديث» (۱/ ۱۲۹)، أبو بکر الکلابةزی در «مفتاح المعانی» (۲/ ۲۸۱)، السلفی در «الطیوریات» (۲/ ۲۴) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۱۲/ ۲۶۳، ۲) از طریق سدید الحدثانی حدثنا علی بن مسهر عن أبی یحیی القتات عن مجاهد عن ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. اما باید گفت: به دو علت سند آن ضعیف است:

اول: ضعف أبی یحیی القتات که اسم او زاذان است، ابن حجر در «التقریب» می‌فرماید: لَیِّن الحديث است.

دوم: ضعف بودن سدید بن سعید که ابن حجر در موردش می‌گوید: در نفس خود راست‌گوست اما به علت نابینا شدن و ضعف حافظه؛ دچار اختلاط در احادیث شده است. همچنین یحیی بن معین رحمته الله او را به سبب همین حدیث او را ضعیف می‌داند. ائمه متقدم بر تضعیف این حدیث اتفاق دارند، ابن الملقن در «الخلاصة» (۲/ ۵۴) می‌گوید: ائمه آن را معلول می‌دانند، ابن عدی، حاکم،

بیهقی، ابن طاهر و دیگران این حدیث را بر سوید بن سعید منکر شدند. ابن معین رحمه الله می گوید: «لو کان لی فرس و رمح لکنت أغزوه» یعنی: اگر اسب و نیزه ای داشتم، به جنگ با او می رفتم (به سبب روایت کردن این حدیث!)

۴۲- «اطلبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالْصَّيْنِ» ترجمه: طلب علم کنید اگر چه در چین باشد.

«باطل است»

آن را ابن عدی در «الکامل» (۲۰۷/۲)، أبو نعیم در «أخبار أصبهان» (۲ / ۱۰۶)، ابن علیک النیسابوری در «الفوائد» (۲۴۱/۲)، أبو القاسم القشیری در «الأربعین» (۱۵۱/۲)، خطیب در «تاریخ بغداد» (۳۶۴ / ۹) و در «کتاب الرحلة» (۲ / ۱)، بیهقی در «المدخل» (۲۴۱ و ۳۲۴)، ابن عبد البر در «جامع بیان العلم» (۱ / ۷ - ۸) و ضیاء الدین در «المنتقى من مسموعاته بمرو» (۲۸/۱) همگی از طریق حسن بن عطیة حدثنا أبو عاتكة طریف بن سلمان عن أنس به صورت مرفوع روایت کرده اند. و همه آنها این عبارت «فإن طلب العلم فريضة على كل مسلم» را به آن اضافه کرده اند. ابن عدی می گوید: جمله: «ولو بالصين» را فقط: حسن بن عطیة روایت کرده است. مانند این کلام را؛ خطیب و حاکم گفته اند. چنان که ابن المحب در حاشیه «الفوائد» از حاکم نقل می کند. اما باید گفت: عقیلی در «الضعفاء» (۱۹۶) از طریق حماد بن خالد الخياط قال: حدثنا طریف بن سليمان آورده است که: این عبارت: «ولو بالصين» تنها از ابی عاتكة روایت شده است. در حالی که او متروک الحدیث است! پس یکی از دلایل ضعف این حدیث: ابو عاتكة

می‌باشد که بر ضعیف بودنش؛ اتفاق وجود دارد. چنانکه امام بخاری در موردش می‌گوید: منکر الحدیث است و امام نسائی می‌گوید: ثقه نیست و ابو حاتم می‌گوید: جاعل حدیث است، چنانکه پسرش از او نقل می‌کند (۲ / ۱ / ۴۹۴) همچنین، ابن قدامه در «المنتخب» (۱۰ / ۱۹۹ / ۱) از الدوری نقل کرده که گفت: از یحیی بن معین در مورد ابی عاتکه سوال کردم، فرمود: او را نمی‌شناسم (یعنی مجهول است). همچنین، این حدیث را ابن جوزی رحمه الله در «الموضوعات» (۱ / ۲۱۵) آورده و می‌گوید: ابن حبان گفته: باطل بوده و هیچ اصلی ندارد. همچنین، سخاوی در «المقاصد» (ص / ۶۳) به آن اقرار می‌کند.

۴۳- «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» ترجمه: علمای امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.

«به اتفاق علماء هیچ اصلی ندارد»

در «شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة» (۶ / ۱۵۸) آمده است که ابن حجر رحمه الله، دَمیری و زرکشی، در مورد این حدیث فرموده‌اند: «إِنَّهُ لَا أَصْلَ لَهُ» و بعضی از آنها اضافه کرده‌اند: در هیچ یک از کتب معتبر وجود ندارد. سخاوی نیز در «المقاصد» آن را ذکر کرده است. همچنین در «شرح زرقانی» آمده است: از حافظ عراقی رحمه الله در مورد آن سوال شد؛ ایشان فرمودند: با این لفظ هیچ اصلی ندارد و حدیثی که می‌فرماید: «العلماء ورثة الأنبياء» ما را از آن بی نیاز می‌کند که حدیثی صحیح می‌باشد. همچنین؛ عجلونی در «كشف الخفاء» می‌گوید: سیوطی در «الدرر» گفته: هیچ اصلی ندارد.

باید گفت: قادیانی‌های گمراه؛ برای اثبات کردن عقیده خود؛ به این حدیث باطل استناد می‌کنند تا بقای نبوت را با آن ثابت کنند! و

این یکی از بزرگترین تأثیرات مضر احادیث ضعیف و موضوع بر عقیده می‌باشد.

۴۴- « مَنْ خَافَ اللَّهَ خَوْفَ اللَّهِ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ خَوْفَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » ترجمه: کسی که خدا ترس باشد خداوند خوف و هیبت او را در همه چیز می‌افکند و کسی که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می‌ترساند.

«منکر است»

این حدیث را قضاعی در «مسند الشهاب» (۳۶/۲) از طریق عامر بن المبارک العلاف قال: أخبرنا سليمان بن عمرو عن إبراهيم بن أبي علقمة عن واثلة بن الأسقع به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ روایت کرده است. اما سند آن شدیداً ضعیف است! از رجال آن فقط سلیمان بن عمرو شناخته شده است و بقیه آنها مجهول می‌باشند. و سلیمان بن عمرو النخعی؛ کذاب و از جاعلان مشهور حدیث می‌باشد. همچنین حدیث را منذری در «الترغیب» (۱۴۱/۴) روایت کرده و می‌گوید: منکر می‌باشد. و حافظ عراقی رحمته الله در «تخریج احادیث الإحياء» (۱۲۸ / ۲) می‌فرماید: عقلی در «الضعفاء» از ابو هریره مانند آن را روایت کرده است که هر دو آنها منکر می‌باشند. والله أعلم.

۴۵- «حَمَلُ الْعَصَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ وَسُنَّةُ الْأَنْبِيَاءِ» ترجمه: همراه داشتن عصا از نشانه های مومن و سنت انبیاء است.

«موضوع است»

آن را دیلمی در «مسند الفردوس» (۲ / ۹۷ - زهر الفردوس) از طریق یحیی بن هاشم الغسانی عن قتادة عن أنس به صورت

مرفوع از پیامبر ﷺ روایت کرده است. اما موضوع و جعلی می باشد. امام سیوطی آن را در «الحاوی للفتاوی» (۲ / ۲۰۱) ذکر کرده اما در مورد آن سکوت کرده است! همچنین آن را در «الجامع الصغیر» آورده است. اما شارح آن یعنی: مناوی رحمه الله می فرماید: یَحْيَى بْنُ هَاشِمٍ الْغَسَّانِيُّ از جاعلان حدیث می باشد، چنانکه ذهبی در «الضعفاء» می گوید: «قالوا: کان یضع الحدیث».

۴۶- «ادفنوا موتاکم وسط قوم صالحین، فإن المیت یتأذی بجار السوء، کما یتأذی الحی بجار السوء» ترجمه: مردگان خود را در میان انسان های صالح دفن کنید، زیرا مرده هم از همسایه بد آزار می بیند همانطور که زنده ها از همسایه بد آزار می بینند.

«موضوع است»

آن را قاضی أبو عبد الله الفلاکی در «الفوائد» (۹۱/۱) و أبو نعیم در «الحلیة» (۶ / ۳۵۴) از طریق سلیمان بن عیسی: حدثنا مالک بن أنس عن عمه أبي سهيل عن أبيه عن أبي هريرة ؓ به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ روایت کرده اند. سپس ابو نعیم می گوید: از روایت مالک است که غریب می باشد و تنها از این طریق آن را آورده ایم. اما باید گفت: سلیمان کذاب و از جاعلان حدیث می باشد. مناوی رحمه الله در «فیض القدير» (۲۲۹/۱) می گوید: جوزقانی، ابن جوزی و همچنین سیوطی آن را در «الموضوعات» ذکر کرده و آن را موضوع می دانند، و غایت روایاتی که برای شاهد و متابع این حدیث ذکر می کنند؛ همه آنها چنین وضعیتی دارند! همچنین ابن

حَبَان علیه السلام در «المجروحین» (۲۹۱/۱) می فرماید: «هذا خبر باطل، لا أصل له من كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم» انتهى. همچنین باید گفت: در سنت نبوی دلیلی وجود ندارد که مردگان از مجاورت با قبر یک فاجر یا کافر؛ دچار تعذیب شود. واللّه أعلم.

۴۷- «لَا تَمَيُّتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ كَالزَّرْعِ يَمُوتُ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ» ترجمه: دلها را با خوردن و آشامیدن زیاد؛ نمیرانید. چراکه دل مانند زمینی است که اگر زیاد به آن آب دهید می میرد.

«هیچ اصلی ندارد»

آن را امام غزالی در «الإحياء» ذکر کرده و حافظ عراقی علیه السلام در تخریج آن (۷۰ / ۳) می فرماید: اصلی برای آن پیدا نکردم.

۴۸- «جَدِّدُوا إِيمَانَكُمْ»، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ نُجَدِّدُ إِيمَانَنَا؟ قَالَ: «أَكْثِرُوا مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ترجمه: ایمان خود را تجدید کنید، گفته شد چگونه یا رسول الله؟ فرمود: لا إله الا الله را زیاد تکرار کنید.

«ضعیف است»

آن را حاکم در «المستدرک» (۲۵۶ / ۴) و امام أحمد در «مسند» (۳۵۹ / ۲) از طریق صدقة بن موسى السلمی الدقیقی: حدثنا محمد

بن واسع عن شتير بن نهار عن أبي هريرة به صورت مرفوع روایت کرده اند. حاکم رحمه الله در ادامه حدیث می فرماید: «صحيح الإسناد»! اما امام ذهبی آن را رد می کند و می گوید: «قلت: صدقة ضعفه». یعنی: صدقة بن موسی را ضعیف دانسته اند. همچنین باید گفت: شتير بن نهار که به او سمیر هم می گویند؛ مجهول می باشد چنانکه امام ذهبی در «میزان الاعتدال» (۲/۲۳۴) می فرماید: سمیر بن نهار عن أبي هريرة نكرة.

۴۹- «لَعَنَ اللَّهُ الزَّهْرَةَ، فَأَيَّهَا هِيَ الَّتِي قَتَنَتِ الْمَلَكَيْنِ هَارُوتَ

وَمَارُوتَ» ترجمه: لعنت خدا بر زهره باد، چرا که او فتنه دو فرشته: هاروت و ماروت بود.

«موضوع است»

آن را ابن السنی در «عمل اليوم واللیلة» (۶۴۸)، ابن منده در «تفسیرش» و همچنین ابن کثیر در تفسیر خود (۱/ ۲۵۶) از طریق جابر عن أبي الطفيل که او نیز از علی رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است؛ آورده اند. ابن کثیر رحمه الله می فرماید: صحیح نبوده و شدیداً منکر است. اما باید گفت: جابر که ابن یزید الجعفی می باشد؛ شخصی کذاب و متهم به جعل احادیث بوده و معتقد به رجعت علی رضی الله عنه است و می گفت: دأبه ای که در قرآن آمده منظور

علی است که در آخر الزمان خواهد آمد! همچنین حدیث را سیوطی در «الدر المنثور» (۱/ ۹۷) و «الجامع الصغیر» ذکر کرده است.

۵۰- «مَا فَضَلَكُمْ أَبُو بَكْرٍ بِكَثْرَةِ صِيَامٍ وَلَا صَلَاةٍ وَلَكِنْ بِسِرِّهِ وَفِي صَدْرِهِ» ترجمه: ابوبکر به خاطر کثرت نماز و روزه بر شما برتری نیافته است، بلکه به خاطر ایمانی است که در سینه اش می باشد.

«به صورت مرفوع؛ هیچ اصلی ندارد»

حافظ عراقی رحمته الله در «تخریج احادیث احياء» (۱/ ۳۰ و ۱۰۵) می فرماید: حکیم ترمذی در «نوادر الأصول» آن را از قول بکر بن عبد الله المزنی روایت کرده است که به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پیدا نکردم. همچنین امام سخاوی رحمته الله در «المقاصد الحسنة» (رقم ۹۷۰) به آن اقرار می کند. اما باید گفت: بکر بن عبد الله ثقة بوده و از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما؛ سماع داشته است، همچنین روایت را ابن القیم در «المنار المنیف» (ص/ ۱۱۵) به ابوبکر بن عیاش نسبت می دهد که لفظ آن چنین است: «مَا سَبَقَكُمْ أَبُو بَكْرٍ بِكَثْرَةِ صَوْمٍ وَلَا صَلَاةٍ إِنَّمَا سَبَقَكُمْ بِسَيِّئٍ وَقَرَّ فِي صَدْرِهِ» والله أعلم.

۵۱- «إِنَّ النَّظْرَةَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ، مَنْ تَرَكَهَا مِنْ مَخَافَتِي أَبَدَلْتُهُ إِبْنَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ» ترجمه: نگاه به نامحرم تیری از طرف شیطان است، هر کس به خاطر خوف خدای عزوجل آن را

ترک کند خداوند ایمانی به او میدهد که حلاوتش را در قلبش حس می‌کند.

« شدیداً ضعیف است »

آن را قضاعی در «مسند الشهاب» (۲۱/۱) از إسحاق بن سیار النصیبی قال: أخبرنا إسحاق بن عبد الواحد الموصلي عن هشيم عن عبد الرحمن بن إسحاق عن محارب ابن دثار عن صلة بن زفر عن حذيفة و سپس آن را از طریق إبراهيم بن سليمان قال: أخبرنا أروطة بن حبيب قال: أخبرنا هشيم عن عبد الرحمن بن إسحاق عن محارب بن دثار عن ابن عمر به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ روایت می‌کند. همچنین آن را حاکم در «المستدرک» (۳۱۳/۴- ۳۱۴) از طریق إسحاق بن عبد الواحد القرشي، ثنا هشيم عن عبد الرحمن بن إسحاق، عن محارب بن دثار، عن صلة بن زفر، عن حذيفة روایت کرده و می‌گوید: صحیح الإسناد است! اما امام ذهبی آن را رد کرده و می‌گوید: إسحاق بن عبد الواحد، واهی و شدیداً ضعیف بوده و همچنین عبد الرحمن بن إسحاق همان واسطی است که او را ضعیف می‌دانند. همین کلام را امام منذری رحمه الله در الترغیب (۶۳/۳) و امام هیشمی در «مجمع الزوائد» (۶۳/۸) بیان می‌کنند و حدیث را ضعیف می‌دانند. باید گفت: علما بر تضعیف إسحاق بن عبد الواحد اتفاق دارند چنانکه امام نووی و دیگران می‌فرمایند.

۵۲- «لهم ما لنا، و عليهم ما علينا» ترجمه: آنچه برای ماست بر آنان نیز هست و بر آنان است هر آنچه که بر ماست یعنی اهل ذمه)
 «هیچ اصلی ندارد»

متأسفانه این حدیث از احادیثی است که بسیاری از خطیبان در خطبه‌ها و حتی بسیاری از علما در کتاب‌هایشان آن را ذکر می‌کنند و بر اساس این حدیث باطل فتوا می‌دهند! چنانکه در کتاب «الهدایة فی شرح بدایة المبتدی» که از کتاب‌های مهم در فقه حنفی می‌باشد، در آخر باب «بیوع» آمده است: «وَأَهْلُ الذِّمَّةِ فِي الْمُبَايَعَاتِ كَالْمُسْلِمِينَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ الْحَدِيثِ فَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ هُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَيْهِمْ». ترجمه: اهل ذمه در معاملات؛ مانند مسلمانان هستند و هیچ تفاوتی میان آنان نیست و دلیل آن این حدیث پیامبر ﷺ است که فرمودند: «هُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَيْهِمْ»!

حافظ زیلعی رحمه الله در «نصب الرایة لأحادیث الهدایة» (۵۵/۴) می‌فرماید: «لَمْ أَعْرِفْ الْحَدِيثَ الَّذِي أَشَارَ إِلَيْهِ الْمُصَنِّفُ، وَلَمْ يَتَقَدَّمْ فِي هَذَا الْمَعْنَى إِلَّا حَدِيثُ مُعَاذٍ، وَهُوَ فِي كِتَابِ الزَّكَاةِ، وَحَدِيثُ بُرَيْدَةَ، وَهُوَ فِي كِتَابِ السَّيْرِ، وَكَيْسَ فِيهِمَا ذَلِكَ» ترجمه: حدیثی را که مصنف به آن اشاره می‌کند را نمی‌شناسم و تنها حدیثی که نزدیک به این معنا باشد؛ حدیث معاذ است که در کتاب «الزکاة» آمده است همچنین حدیث بریده که در کتاب «السیر» آمده ولی در آنها؛ این الفاظ نیامده

است. مانند همین کلام را ابن حجر رحمه الله در «الدرایة فی تخریج أحادیث الهدایة» (ص / ۲۸۹) بیان کرده است.

پس چنانکه بیان شد؛ این دو از بزرگان علم حدیث؛ اشاره می‌کنند که حدیث هیچ اصلی ندارد و صاحب کتاب «الهدایة» اشتباه کرده است. باید گفت: حدیثی که زیلعی به آن اشاره کرده؛ حدیث ابن عباس است که در بخاری و مسلم آمده است: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ مُعَاذًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ»: ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاد و فرمود: «اهل یمن را به توحید یعنی گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت من، فراخوان. اگر این را پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز، بر آنها فرض گردانیده است. اگر نماز را هم پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند زکات مال را بر آنها واجب کرده که از ثروتمندان آنها گرفته شده و به فقرای آنها برگردانیده شود».

چنانکه مشخص است؛ این حدیث هیچ ارتباطی با حدیثی که صاحب «الهدایة» ذکر کرده است؛ ندارد. همچنین این حدیث باطل که مولف کتاب «الهدایة» ذکر کرده است؛ مخالف احادیث صحیح می باشد. پیامبر ﷺ می فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنْ يَسْتَقْبِلُوا قِبَلَتَنَا وَأَنْ يَأْكُلُوا ذَبِيحَتَنَا وَأَنْ يُصَلُّوا صَلَاتَنَا فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ حُرِّمَتْ عَلَيْنَا دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا لَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ» ترجمه: به من امر شده که با مردمان پیکار کنم تا اینکه گواهی دهند که معبودی جز الله نیست، و محمد بنده و فرستاده خداست، و به قبله ما رو کند و ذبیحه ما را بخورد و مانند ما نماز بخواند، هرگاه این کار را کردند، خون و مالشان بر ما حرام است مگر به خاطر حق آنها. و حقوقی که برای مسلمانان هست، برای آنان هم هست و واجباتی که بر عهده مسلمانان است، بر عهده آنان نیز است». این حدیث را أبو داود (۲۶۴۱)، ترمذی (۲/ ۱۰۰) و نسائی (۲/ ۲۶۹، ۱۶۱) با سند صحیح روایت کرده اند.

این نصی صریح بوده و بیان می کند؛ کسانی را که پیامبر ﷺ در حق آنها فرموده: «لهم ما لنا، و عليهم ما علينا (یعنی معنی آن نه خود حدیث)» اهل ذمه ای نمی باشند که بر دین خود باقی هستند، بلکه کسانی از آنها می باشند که مسلمان شده اند! که این نزد سلف؛ معروف و مشهور می باشد. چنانکه در حدیث صحیح آمده؛ سلمان

فارسی که در یکی از نبردها امیر بود؛ یکی از قصرهای فارس را محاصره کردند. سلمان رضی الله عنه با همین معنی به آنها فرمود: «فَإِنْ أَسْلَمْتُمْ فَلَكُمْ مِثْلُ الَّذِي لَنَا وَعَلَيْكُمْ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَا» آن را ترمذی و امام احمد (۴۴۰/۵ و ۴۴۱ و ۴۴۴) روایت کرده‌اند.

پس این حدیث باطل سبب صدور فتاوایی از علمای متقدم و معاصرین شده که با احادیث صحیح مخالف هستند. مثلاً در مذهب حنفی حقوق مسلمان و ذمی با هم برابر و مسلمان به سبب قتل ذمی کشته خواهد شد، و دیه او مانند دیه یک ذمی است. در حالی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله؛ دیه اهل کتاب نصف دیه یک مسلمان بود. چنانکه آن را ابوداود با سند صحیح روایت می‌کند: «كَانَتْ قِيَمَةُ الدِّيَةِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَمَانِ مِائَةِ دِينَارٍ أَوْ ثَمَانِيَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَدِيَةُ أَهْلِ الْكِتَابِ يَوْمَئِذٍ النِّصْفُ مِنْ دِيَةِ الْمُسْلِمِينَ»: ترجمه: قیمت دیه در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله هشتصد دینار یا هشت هزار درهم بود و دیه‌ی اهل کتاب نصف دیه مسلمین بود.

همچنین در حدیث دیگری آمده است: « من كانت له ذمتنا ، فدمه كدمننا ، و ديته كديتنا». یعنی: هر کس که در ذمه ما باشد؛ خونس مانند خون ما و دیه او مانند دیه ماست!

این حدیث را امام شافعی (۱۴۲۹) و دارقطنی (۳۵۰) روایت کرده‌اند که ضعیف می‌باشد، چرا که؛ در سند آن أبو الجنوب وجود دارد که شخصی ضعیف می‌باشد و دارقطنی نیز به ضعف او اشاره کرده است. همچنین این حدیث را صاحب کتاب «الهدایة» با این

لفظ آورده است: «إنما بذلوا الجزية ، لتكون دماؤهم كدمائنا ، وأموالهم كأموالنا» که هیچ اصلی ندارد چنانکه حافظ زیلعی در «نصب الراية» (۳ / ۳۸۱) می فرماید. پس لازم دیدم از نسبت دادن چنین احادیث باطلی به پیامبر ﷺ انذار کنم. والله أعلم.

۵۳- «لكل شيء زكاة وزكاة الجسد الصوم» ترجمه: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن روزه گرفتن است).

«ضعیف است»

این حدیث از دو صحابی جلیل القدر ابو هریره و سهل بن سعد روایت شده است. حدیث ابوهریره رضی الله عنه را وکیع در «الزهد» (۲/۸۲/۳) از طریق موسی بن عبیده به صورت موقوف روایت کرده است. همچنین آن را ابن ابی شیبۀ در «المصنف» (۷/۳) ، ابن ماجه (رقم ۱۷۴۵) ، ابن عدی در «الکامل» (ق ۱/۳۰۳) و أبو بکر الکلّابی در «مفتاح المعانی» (ق ۲/۱۵۷) از طریق ابن مبارک از موسی بن عبیده به صورت مرفوع روایت کرده است. اما:

بوصیری رضی الله عنه در «الزوائد» (۷۹/۲ - بیروت) می گوید: سند آن ضعیف می باشد چرا که موسی بن عبیده بر تضعیفش اتفاق وجود دارد. همچنین در روایتی دیگر، عبد بن حمید در «المنتخب من المسند» (ق ۱/۱۵۵ - ظاهریة) آن را از یحیی بن عبد الحمید نا ابن المبارک عن الأوزاعی آورده است؛ این روایت نیز به سبب

وجود یحیی بن عبد الحمید ضعیف می باشد. چرا که امام ذهبی در «الضعفاء» در مورد او می گوید: منکر الحدیث بوده و امام احمد در مورد او می فرماید: به صورت آشکار دروغ می گفت! همچنین امام نسائی او را ضعیف می داند. حافظ ابن حجر نیز در «تقریب التهذیب» او را متهم به سرقت حدیث کرده است.

اما حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه: آن را ابن مخلد در «المنتقى» (۲/۸۹/۲)، ابن عدی در «الکامل» (۷۳/۱)، طبرانی در «المعجم الكبير» (۵۹۷۳/۲۳۷/۶) و ابن جوزی در «العلل المتناهية في الأحادیث الواهية» از طریق حماد بن الولید عن سفیان الثوری عن أبی حازم به صورت مرفوع روایت کرده اند.

سپس ابن عدی می گوید: این روایت را تنها حماد از ثوری روایت کرده است و او کسی است که دارای احادیث متفردی بوده که عامه آنها متابعتی ندارند پس ضعیف محسوب می شوند. همچنین ابن حبان در «الضعفاء و المتروکین» (۲۵۴/۱) می گوید: احادیث را به سرقت می برد و روایاتی را به افراد ثقه و مورد اعتماد نسبت می داد که از آنها نبود. ابن جوزی نیز می گوید: این حدیث صحیح نبوده و سپس کلام ابن حبان را ذکر می کند. همچنین هیشمی در «مجمع الزوائد» (۱۸۲/۳) می گوید: «و فيه حماد بن الولید، و هو ضعیف». امام ذهبی نیز در «الضعفاء» او را متروک می داند. والله أعلم.

۵۴- «لِكُلِّ نَبِيٍّ عَرُوسٌ وَعَرُوسُ الْقُرْآنِ الرَّحْمَنُ» ترجمه: برای هر

چیزی عروسی است و عروس قرآن سوره الرحمان است.

«منکر است»

آن را امام سیوطی رحمه الله در «الجامع الصغير» از روایت بیهقی در «شعب الایمان» و «مشكاة المصابيح» (۲۱۸۰) ذکر کرده است. اما مناوی رحمه الله علت ضعف آن را در «فیض القدير» چنین بیان می‌کند: در سند آن أحمد بن الحسن (دبیس) وجود دارد که امام ذهبی او را از جمله ضعفا و متروکین میدانند و دارقطنی در مورد او می‌گوید: «لیس بثقة». همچنین خطیب بغدادی در تاریخش (۸۸/۴) نام او را ذکر می‌کند و می‌گوید: منکر الحدیث بوده و از نوشته دارقطنی دیدم که او را ثقه نمی‌دانست.

۵۵- «أَوَّلُ شَهْرِ رَمَضَانَ رَحْمَةٌ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَآخِرُهُ عِتْقٌ مِنَ النَّارِ»

ترجمه: ابتدای ماه رمضان رحمت، وسطش مغفرت و آخر آن نجات از جهنم است.

«منکر است»

آن را عقیلی در «الضعفاء» (۱۷۲)، ابن ابی الدنيا در «فضائل رمضان» (۶۵/۱) ابن عدی در «الکامل» (۱۶۵/۱)، خطیب در «الموضح» (۷۷/۲)، دیلمی در «مسند» (۱ / ۱۰ - ۱۱) و ابن عساکر در تاریخش (۸ / ۵۰۶ / ۱) از طریق سلام بن سوار عن

مسلمة بن الصلت عن الزهري عن أبي سلمة عن أبي هريرة به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

عقیلی رحمه الله می‌گوید: از حدیث زهری هیچ اصلی ندارد. همچنین ابن عدی می‌گوید: سلام بن سوار؛ منکر الحدیث بوده و مسلمة بن الصلت نیز مجهول است. این کلام را امام ذهبی در «میزان الاعتدال» (۱۷۹/۲) نیز نقل می‌کند و ابوحاتم نیز او را متروک الحدیث می‌داند. همچنین از نظر متن نیز منکر می‌باشد. چنانکه رحمت ماه مبارک رمضان فقط در ابتدای آن نیست، و طبق حدیث اگر فقط ابتدای این ماه رحمت است آیا این رحمت را نمی‌توان در وسط و یا پایان این ماه یافت؟ والله أعلم.

۵۶- «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَى الطَّعَامِ حَتَّى يُسَلِّمَ»

ترجمه: سلام باید قبل از سخن گفتن باشد، و کسی را برای غذا دعوت نکنید تا زمانی که سلام کند.

« موضوع است »

آن را ترمذی در «سنن» (۱۱۷/۲)، أبو یعلی در «مسند» (۱۱۵/۲) و أبو نعیم در «أخبار أصبهان» (۷۸/۲) از عنبسة بن عبد الرحمن عن محمد بن زاذان عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

ترمذی بعد از ذکر حدیث می گوید: «هَذَا حَدِيثٌ مُنْكَرٌ، لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ وَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا (يعني: البخاري)، يَقُولُ: عَنِ سَهْلِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ضَعِيفٌ فِي الْحَدِيثِ ذَاهِبٌ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ زَادَانَ مُنْكَرُ الْحَدِيثِ» ترجمه: این حدیثی منکر بوده و فقط از همین طریق آمده است، و از بخاری رحمه الله شنیدم که گفت: عَنْ سَهْلِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ در روایت کردن حدیث ضعیف بوده و مُحَمَّدٌ بْنُ زَادَانَ نیز منکر الحدیث است.

همچنین حافظ ابن حجر رحمه الله در «تقریب التهذیب» در مورد عَنْ سَهْلِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ می گوید: متروک است و ابو حاتم او را از جاعلان احادیث می داند.

۵۷- «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» ترجمه: از فراس است و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می نگرد.

«ضعیف است»

آن را ترمذی رحمه الله (۳۱۲۷) از ابو سعید خدری رحمه الله روایت کرده که در سند آن عطیه بن سعید العوفی وجود دارد که امام احمد و ابوزرعه او را ضعیف می دانند. همچنین در اسناد آن مصعب بن سلّام وجود دارد که علی بن المدینی او را ضعیف می داند و ابن حبان در مورد او می گوید: کثیر الغلط می باشد و به او احتجاج نمی شود، ابن عدی می گوید: غیر از احادیثی که از مصعب ذکر کردم؛ غرائب و ضعف هایی دیگر نیز دارد و روایاتی نقل کرده که

در آنها دچار اشتباه شده که نمی‌توان به آنها اعتماد کرد.
(الکامل: ۸۸/۸)

قطعاً این روایت از جمله روایاتی است که در آن دچار اشتباه شده است. همچنین طبرانی در «المعجم الکبیر» آن را از ابی امامة رضی الله عنه روایت کرده است که در اسناد آن عبد الله بن صالح وجود دارد که امام احمد، ابن المدینی، نسائی، صالح جزرة و ابن حبان او را ضعیف می‌دانند^۱.

همچنین ابن جریر طبری در تفسیرش (۱۴ / ۴۶) و أبو نعیم در «حلیة الأولیاء» (۴ / ۹۴) آن را از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده اند. که اسناد آن شدیداً ضعیف است. چرا که در آن؛ فرات بن السائب وجود دارد که امام بخاری او را منکر الحدیث و دارقطنی او را متروک می‌دانند. (میزان الإعتدال: ۳/۳۴۱) باز، ابن جریر در تفسیرش (۱۴ / ۴۶) از ثوبان رضی الله عنه آن را روایت کرده است که آن هم شدیداً ضعیف است! چرا که در اسناد آن مؤمل بن سعید و سلیمان بن سلمة وجود دارند که هر دو آنها منکر الحدیث می‌باشند. چنانکه ابوحاتم رازی و ابن حبان می‌فرمایند. (میزان الإعتدال: ۴/۲۲۹) همچنین ابن جوزی در «الموضوعات» (۳/۱۴۶) حکم به موضوع بودن آن داده و آلبانی در «السلسلة الضعيفة» (۱۸۲۱) آن را ضعیف می‌داند.

^۱. میزان الإعتدال: ۴۱/۲

باید گفت: حدیثی در این مورد آمده است که ما را از روایت کردن چنین احادیث ضعیفی بی نیاز می گرداند: انس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ» ترجمه: قطعاً الله متعال بندگان را با فراسـت و بصیرت می شناسند. این حدیث را طبرانی در «المعجم الأوسط» (۲۰۷/۳) و ابن جریر طبری در «تفسیرش» (۱۴/ ۴۶) روایت کرده اند و هیشمی در «مجمع الزوائد» (۲۶۸/۱۰) می فرماید: آن را بزار و طبرانی در «المعجم الأوسط» روایت کرده اند که سند آن حسن است. همچنین آن را آلبانی در «السلسلة الصحيحة» (۱۶۹۳) حسن می داند. والله أعلم.

۵۸- «الْغِيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّنا، إِنَّ الرَّجُلَ لَيَزْنِي فَيَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ ، وَإِنَّ صَاحِبَ الْغِيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَهَا لَهُ صَاحِبُهُ » ترجمه: گناه غیبت از زنا شدیدتر است، چرا که زنا با توبه بخشیده می شود اما غیبت تا زمانی که صاحب آن، شخص را نبخشد، بخشیده نمی شود.

«شدیداً ضعیف است»

آن را سلفی در «الطیوریات» (۱۷۳/۱) و ابن عبد الهادی در «جزء احادیث ... ن (۲۲۷ / ۲) از أسباط بن محمد : أخبرنا أبو رجاء الخراسانی عن عباد بن كثير عن الجريري عن أبي نضرة عن جابر بن عبد الله و أبي سعيد الخدري به صورت مرفوع روایت کرده اند.

همچنین أبو موسی المدینی در «اللطائف» (۴ / ۱) از طریق داود بن المحبر: حدثنا عباد بن کثیر ذکر کرده است.

باید گفت: علت ضعف حدیث؛ عباد بن کثیر الثقفی می باشد که متروک است. امام هیشمی رحمه الله در «مجمع الزوائد» (۸ / ۹۲) می گوید: آن را طبرانی در «الأوسط» روایت کرده که در إسناد آن؛ عباد بن کثیر وجود دارد که متروک می باشد. همچنین حافظ منذری رحمه الله در «الترغیب» (۳ / ۳۰۰) می فرماید: آن را ابن أبی الدنیا در «ذم الغیبة والنمیمة»، طبرانی در «الأوسط» و بیهقی در «شعب الإیمان» (۲ / ۳۰۵) از طریق جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری رحمه الله روایت کرده اند. و همچنین بیهقی از شخص دیگری از انس روایت کرده که آن شخص مجهول است.

همچنین حدیث را صغانی رحمه الله در «الموضوعات» آورده و حکم به موضوع بودن آن داده است. ابن ابی حاتم در (العلل: ۲ / ۳۱۹) در مورد این حدیث از پدرش (ابوحاتم رازی) سوال می کند، ایشان در جواب می فرماید: «لیس له أصل» چنانکه در (علل الحدیث: ۲ / ۱۲۰) نیز آمده است.

۵۹- «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ» ترجمه: از حسد بپرهیزید، زیرا حسد نیکی ها را می خورد و از بین می برد، همانطور که آتش هیزم یا علف را نابود می کند.

«ضعیف است»

حدیث را عبد بن حمید در «المنتخب من المسند» (۱۵۳ - ۱۵۴) ، امام بخاری در «تاریخ الكبير» (۱ / ۱ / ۲۷۲) ، أبو داود در «سنن» (۲ / ۴۹۰۳) ، ابن بشران در «الأمالی» (۱۴۳ / ۲ و ۱۸۳ / ۱) ، أبو بکر الکلاباذی در «مفتاح المعانی» (۳۷۶ / ۲) ، بیهقی در «شعب الإیمان» (۲۶۶/۵) و أبو عبد الله الدقاق در «مجلس إملاء فی رؤية الله تبارک وتعالی» (ص: ۳۱۰) از طریق ابراهیم بن اُبی اُسَید عن جده از اُبی هريرة به صورت مرفوع روایت کرده اند. امام بخاری بعد از ذکر آن می فرماید: «لا یصح».

باید گفت: جد ابراهیم بن اُبی اُسَید مجهول می باشد. همچنین این حدیث از دو طریق دیگر نیز روایت شده که هر دو آنها شدیداً ضعیف می باشند و نمی توان به عنوان شاهی برای حدیث مذکور به شمار آورد. حدیث اول: آن را ابن ماجه (۱۴۰۸/۲ برقم: ۴۲۱۰) و أبو یعلی در مسندش (۳۳۰/۶) از انس رضی الله عنه روایت کرده اند. اما در إسناد آن؛ عِیْسَى بْنُ أَبِي عِیْسَى الْحَنَاطِ وجود دارد که: علمای جرح و تعدیل او را ضعیف می دانند چنانکه در «الضعفاء» عقیلی (۳۹۲/۳) آمده است. ابن حجر رحمه الله نیز او را متروک می داند. «تقریب التهذیب» (ص: ۷۷۰ رقم: ۵۳۵۲).

حدیث دوم: آن را ابن اُبی شیبۀ در «المصنف» (۳۳۰/۵) از طریق اُبی معاویة عن الأعمش عن یزید الرقاشی عن أنس رضی الله عنه روایت کرده است. اما یزید بن أبان الرقاشی بسیار ضعیف بوده و قابل احتجاج نیست. امام احمد رحمه الله او را منکر الحدیث میدانند

«تهذیب الکمال» (۵۳/۲ رقم: ۱۵۳) و امام نسائی رحمه الله در «الضعفاء والمتروکین» (۱۱۰/۱ رقم: ۶۴۲) او را متروک الحدیث می‌داند. والله أعلم.

۶۰- «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ» ترجمه: در روز قیامت سه گروه شفاعت می‌کنند: انبیا، سپس علما، سپس شهداء.

«موضوع است»

حدیث را ابن ماجه (رقم ۴۳۱۳)، عقیلی در «الضعفاء» (ص ۳۳۱)، ابن عبد البر در «جامع بیان العلم» (۱/ ۳۰)، نصر المقدسی در «جزء من حدیثه» (۲۵۵/۱) و ابن عساکر (۹ / ۳۹۱ / ۱) از طریق عنبة بن عبد الرحمن بن عنبة القرشی عن علاق بن أبی مسلم عن أبان بن عثمان عن عثمان بن عفان رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

عقیلی در شرح حال عنبة بن عبد الرحمن می‌گوید: بخاری او را متروک می‌داند. باید گفت: ابوحاتم در مورد او می‌گوید: از جاعلان احادیث بود! حافظ عراقی رحمه الله در تخریج احادیث اعیان (۶/۱) حکم به ضعیف بودن حدیث داده است که تساهل می‌باشد، چرا که با چنین افراد جاعلی که در سند حدیث وجود دارند؛ قطعاً موضوع می‌باشد. والله أعلم.

۶۱- «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ» در زمان پادشاه عادل به دنیا آمدم. (یعنی انوشیروان)

«هیچ اصلی ندارد»

بیهقی در «شعب الإیمان» (۱/۹۷/۲) در مورد آن می گوید: بعضی از افراد جاهل و نادان آن را روایت کرده و به پیامبر ﷺ نسبت می دهند، حلیمی رحمه الله در بطلان آن سخن گفته است. و همچنین استاد ما، أبو عبد الله الحافظ (صاحب المستدرک) آن را باطل می داند. بعضی از صالحان پیامبر ﷺ را در خواب دیدند و سخن ابو عبدالله را در باطل دانستن این حدیث به پیامبر ﷺ عرض کردند، ایشان کلام ابو عبدالله را تایید کرده و فرمود: هرگز چنین چیزی نگفته ام. پایان کلام بیهقی.

همچنین آن را زرکشی در «اللائع المنثورة في الأحاديث المشهورة» (۱/۱۷۹)، امام سخاوی در «المقاصد الحسنة» (۱/۷۰۷)، عجلونی در «كشف الخفاء» (۱/۳۲۹)، شوکانی در «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» (۱/۳۲۷) و محمد بن محمد درویش، أبو عبد الرحمن الحوت الشافعی (المتوفی: ۱۲۷۷هـ) در «أسنى المطالب في أحاديث مختلفة المراتب» (ص / ۳۱۳) آن را ذکر کرده اند و می گویند: هیچ اصلی ندارد. والله أعلم.

۶۲- « لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَرَفِيقِي فِيهَا عُمَانُ بْنُ عَفَّانَ »

ترجمه: برای هر پیامبری در بهشت رفیقی است، و رفیق من در آنجا عثمان بن عفان است.

«ضعیف است»

آن را ابن ماجه (۱۰۹)، ابن ابی عاصم در «السنة» (۲/۵۸۹/۱۲۸۹)، عبد الله بن أحمد در زوائد «فضائل الصحابة» (۱/۴۶۶/۷۵۷)، عقیلی در «الضعفاء» (۳/۱۹۹)، ابن العسکری در «الکرم و الجود» (۲/۱۱۴)، أبو عبد الله الفلاکی در «الفوائد» (۱/ ۹۱)، ابن عساکر

(۱۱/۱۰۰/۱) و ضیاء در «المنتقى من مسموعات بمر» (۹۷/۲) از ابی مروان محمد بن عثمان العثماني قال: حدثني أبی عثمان بن خالد عن عبد الرحمن بن أبی الزناد عن أبیه عن الأعرج عن أبی هريرة به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

عقيلي می‌گوید: عثمان بن خالد العثماني در اغلب احادیثش خطا و اشتباه دارد و این حدیث نیز تنها از طریق او روایت شده است. امام بخاری رحمه الله در مورد او می‌فرماید: ضعیف است و نزد او احادیث منکر زیادی وجود دارد. همچنین ابوحاتم رازی رحمه الله می‌گوید: منکر الحدیث می‌باشد. امام نسائی رحمه الله می‌گوید: ثقه نیست. حاکم و ابو نعیم اصفهانی می‌گویند: از مالک و دیگران احادیث موضوع روایت می‌کرد! ابن حبان نیز می‌فرماید: احادیث را از افراد ثقه به صورت مقلوب و متغیر روایت می‌کرد و جایز نیست به او احتجاج شود، سپس همین حدیث را از او نقل می‌کند و می‌گوید ضعیف است.^۱ ابن حجر رحمه الله نیز او را متروک الحدیث می‌داند.

همچنین؛ عبد الله بن أحمد در «زوائد المسند» (۷۴/۱)، ابن أبی عاصم در «السنة» (۵۸۹/۲/ رقم ۱۲۸۸)، حاکم (۹۸/۳)، أبو یعلی در «الکبیر» رجوع شود به {المقصد العلی (۱۷۷۸)}، و عقيلي در «الضعفاء» (۴۷۹/۳) از طریق القاسم بن الحكم الأنصاری: حدثنا أبو عبادة الزرقی الأنصاری عن زید بن أسلم عن أبیه قال: سمعت عثمان يوم حصر قال: يا طلحة أنشدك الله: أما تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم... الحديث.

^۱. میزان الاعتدال: ۳۲/۳

عقیلی بعد از ذکر آن می‌گوید: این حدیث با إسنادی صالح‌تر از این روایت شده است. و در معرفی القاسم بن الحکم الأنصاری در «الضعفا» می‌گوید: بخاری فرموده: حدیث أبی عبادة صحیح نیست. (یعنی همین حدیث). امام ذهبی در «میزان الاعتدال» (۳/۳۷۰) می‌فرماید: ابوحاتم او را مجهول می‌داند. همچنین ابن حجر رحمه الله او را در «التقریب» «لین» می‌داند. حاکم در «المستدرک» این حدیث را صحیح الإسناد می‌داند اما امام ذهبی آن را رد کرده و می‌فرماید: امام بخاری در مورد قاسم فرموده: حدیثش صحیح نیست و ابوحاتم نیز او را مجهول دانسته است.

همچنین حدیث را ترمذی رحمه الله در «سنن» (۲/۲۹۵) و ابن عساکر از طریق یحیی بن یمان عن شیخ من قریش عن رجل من الأنصار یقال [له] الحارث عن طلحة بن عبید الله به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

ترمذی بعد از ذکر آن می‌فرماید: حدیثی غریب، سند آن قوی نبوده و منقطع است. باید گفت: همه این طُرُق معلل بوده؛ اول: انقطاعی است که ترمذی رحمه الله به آن اشاره کرده، یعنی میان طلحه و حارث که ابن عبد الرحمن بن أبی ذباب می‌باشد و از طلحه سماعی نداشته است.

دوم: خود حارث است که امام ابن حجر رحمه الله در «تقریب التهذیب» می‌فرماید: راستگو بوده اما دچار وهم و خطا می‌شود. سوم: مجهول بودن شیخ قریشی است که در سنن ترمذی آمده و چهارم: ضعف یحیی بن یمان است. حافظ ابن حجر رحمه الله در مورد او می‌گوید: راستگو بوده اما بسیار دچار اشتباه می‌شود. «تقریب التهذیب» (۱/۵۹۸).

۶۳- «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ» ترجمه: از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم.

«منکر است»

حافظ عراقی رحمته الله در «تخریج احادیث إحياء» (۶/۲) می‌فرماید: آن را بی‌هقی در کتاب زهد از حدیث جابر روایت کرده و گفته: إسناد آن ضعیف است. همچنین ابن حجر رحمته الله در تخریج احادیث کشاف (۱۱۴/۴ - رقم ۳۳) بعد از ذکر کلام بی‌هقی می‌فرماید: این حدیث از روایت: عیسی بن ابراهیم عن یحیی بن یعلی عن لیث بن أبی سلیم می‌باشد که هر سه نفر آنها ضعیف می‌باشند، امام نسائی رحمته الله آن را در «الکنی» از قول ابراهیم بن أبی عبله (یکی از تابعین) روایت کرده است. کلام ابن حجر را؛ سیوطی در «الدرر» (ص / ۱۷۰) نیز نقل می‌کند. همچنین شیخ زکریا انصاری در تعلیق خود بر «تفسیر بیضاوی» (ق ۱/۱۱۰) از ابن تیمیه نقل می‌کند که گفت: هیچ اصلی ندارد و خود نیز آن را قبول می‌کند. ابن تیمیه در «مجموع الفتاوی» (۱۹۷/۱۱) می‌گوید: هیچ اصلی ندارد.

همچنین حدیث را بی‌هقی در کتاب زهد (۴۲/۱) با این لفظ روایت می‌کند: «قدمتم خیر مقدم، قدمتم من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر: مجاهدة العبد هواه». همین حدیث را أبو بکر الشافعی در «الفوائد المنتقاة» (۱/۸۳/۱۳) از طریق عیسی بن ابراهیم البرکی قال: نا یحیی بن یعلی قال: نا لیث عن عطاء عن جابر رحمته الله به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند. اما إسناد آن بسیار ضعیف است. چرا که: لیث بن ابی سلیم و یحیی بن یعلی هر دو ضعیف می‌باشند.

همچنین حدیث را خطیب در تاریخش (۵۲۳/۱۳ - ۵۲۴) از طریق الحسن بن هاشم عن یحیی بن ابی العلاء، قال : حدثنا لیث بن ابی سلیم روایت کرده است. اما حسن بن هاشم مجهول و یحیی بن ابی العلاء یا همان یحیی بن العلاء؛ کذاب می باشد. و قطعاً جهاد علیه کفار از بزرگترین اعمال صالح می باشد. واللّٰه اعلم.

۶۴- «إِذَا خَافَ اللَّهُ الْعَبْدُ أَنْخَافَ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ، فَإِذَا لَمْ يَخَفِ الْعَبْدُ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» ترجمه: وقتی بنده از خدا بترسد خداوند همه چیز را از او بترساند و اگر بنده از خدای نترسد خداوند او را از همه چیز بترساند.

«موضوع است»

آن را عقیلی در «الضعفاء» (۳۰۵) از طریق عمرو بن زیاد الثوبانی: حدثنا ابن المبارک عن الأوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هريرة رضی اللہ عنہ به صورت مرفوع روایت کرده است. اما باید گفت:

یحیی بن معین و ابوحاتم «عمرو بن زیاد الثوبانی» او را کذاب می دانند، چنانکه در «المغنی فی الضعفاء» (۲/ ۴۸۴) امام ذهبی آمده است. همچنین دارقطنی او را از جاعلان حدیث می داند. این حدیث با لفظ: «من خاف الله...» نیز روایت شده که بسیار ضعیف می باشد. آن را ابن جوزی در «العلل المتناهیة» (۲/ ۳۳۴) ذکر کرده و آن را باطل می داند و در تأیید آن، قول دارقطنی مذکور را بیان کرده و می گوید: ابوزرعه در مورد عمرو بن زیاد می گوید: کذاب بوده و احادیث موضوع نقل می کند. واللّٰه اعلم.

۶۵- «تحفة المؤمن فی الدنيا الفقر» ترجمه: ارمغان مؤمن در این

جهان فقر است)

«ضعیف است»

آن را دیلمی در «مسند الفردوس» (۲ / ۱ / ۴۶) از طریق ابن السنی عن عثمان بن خرزاذ: حدثنا محمد بن عبدالله بن عمار: حدثنا مسرة بن صفوان عن أبي حاسب عن عبدالرحمن بن غنم عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ به صورت مرفوع روایت کرده است.

اما باید گفت: سند این حدیث ضعیف است، چرا که أبو حاسب و مسرة بن صفوان مجهول هستند و نام آنها در هیچ یک از کتب جرح و تعدیل نیامده است. همچنین مناوی رحمہ اللہ در «فیض القدير» (۲ / ۲۳۴) آن را ضعیف می‌داند.

۶۶- «الصَّيَّامُ نِصْفُ الصَّبْرِ، لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْجَسَدِ الصَّوْمُ» ترجمه: روزه گرفتن نصف صبر است و بر هر چیز زکاتی است و زکات جسم روزه گرفتن است.

«ضعیف است»

آن را ابن ماجه (۱ / ۵۳۱)، بیهقی در «شعب الإیمان» (۳ / ۲۹۲ / ۳۵۷۷ و ۳۵۷۸)، و قضاعی در «مسند الشهاب» (۱ / ۱۳) از موسی بن عبیده، عن جمهان، عن أبي هريرة رضی اللہ عنہ به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

اما به علت وجود موسی بن عبیده حدیث ضعیف است. چرا که بر تضعیف او اتفاق وجود دارد.^۱

جمله اول نیز (الصَّيَّامُ نِصْفُ الصَّبْرِ) از طریق دیگری در سنن ترمذی (۳۵۱۴) روایت شده است، که ضعیف می‌باشد چون آورده است: عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ كَهَ أَنْ «رجل» مجهول می‌باشد. واللّه أعلم.

^۱. میزان الاعتدال: ۲۱۳/۴.

۶۷- «الضَّحِكُ فِي الْمَسْجِدِ ظُلْمَةٌ فِي الْقَبْرِ» ترجمه: خندیدن در مسجد، سبب تاریکی قبر می شود.

«موضوع است»

آن را دیلمی (۲/ ۲۷۶) از عثمان بن عبد الله القرشی، عن مالک، عن الزهري، عن أنس بن مالک رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است.

اما عثمان بن عبد الله القرشی چنانکه قبلاً هم ذکر شد؛ از جاعلان احادیث می باشد. ابن عدی در مورد او می گوید: از افراد ثقه و مورد اعتماد، احادیث موضوع روایت می کرد و حاکم می فرماید: از مالک و دیگران احادیث جعل می کرد.^۱

۶۸- «طَعَامُ الْمُؤْمِنِينَ فِي زَمَنِ الدَّجَالِ، طَعَامُ الْمَلَائِكَةِ : التَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ، فَمَنْ كَانَ مِنْطَقُهُ يَوْمَئِذٍ التَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الْجُوعَ، فَلَمْ يَحْشَ جُوعًا»؛ غذای مومنان در زمان دجال طعام ملائکه است یعنی اذکار گفتن پس هر کس در آن زمان خدا را با اذکار یاد کند خداوند گرسنگی را از او دور می کند و دیگر از گرسنگی ترسی نخواهد داشت.

«شدیداً ضعیف است»

آن را حاکم در «المستدرک» (۴/ ۵۱۱) از سعید بن سنان، عن أبي الزاهرية، عن كثير بن مرة، عن ابن عمر به صورت مرفوع روایت کرده است. و می گوید: «صحيح الإسناد» اما، امام ذهبی رحمته الله آن را رد کرده و می گوید: سعید بن سنان ضعیف است.

^۱. تهذيب التهذيب (۱۱۴/۷).

ابن حجر رحمه الله نیز در «إتحاف المهرة» (۶۲۸/۸) می‌فرماید: سَعِيدُ بْنُ سِنَانٍ ضعیف می‌باشد. امام ذهبی در «میزان الإعتدال» (۱۴۴/۲) در مورد او می‌گوید: ضعفه أحمد. وقال یحیی: لیس بثقة - وقال مرة: لیس بشئ. وقال الجوزجانی: أخاف أن تكون أحادیثه موضوعة. وقال البخاری: منکر الحدیث وقال النسائی: متروک.

۶۹- «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَبْدَانِ، وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ»: علم دو نوع است: علمی که مربوط به جسم است (پزشکی) و علم دین و دیانت.

«موضوع است»

امام شوکانی رحمه الله آن را در «الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة» (۲۸۴/۱) و صغانی در «الموضوعات» (ص ۳۸) آن را موضوع می‌دانند. همچنین در «كشف الخفاء» (۸۰/۲) آمده است: در کتاب «الخلاصة» (امام نووی) آن را موضوع می‌داند و همچنین از حسن که او هم از حذیفه روایت کرده است آمده: «سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن علم الباطن ما هو؟ فقال: سألت جبريل عنه فقال: هو سر بيني وبين أحبائي وأصفيائي أودعه في قلوبهم لا يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل» اما ابن حجر آن را موضوع می‌داند، و همچنین گفته حسن هرگز حذیفه را ندیده است. سپس صاحب كشف الخفاء می‌گوید: سیوطی در اوایل خطبه کتاب «الطب النبوي» نقل می‌کند که این از کلام امام شافعی رحمه الله می‌باشد.

همچنین امام ذهبی رحمه الله در «سیر أعلام النبلاء» (۲۵۱/۸) آن را به امام شافعی رحمه الله نسبت می دهد. (أَبُو حَاتِمٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ حَسَّانٍ سَمِعْتُ الشَّافِعِيَّ يَقُولُ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الدِّينِ وَهُوَ الْفِقْهُ وَعِلْمُ الدُّنْيَا وَهُوَ الطَّبُّ وَمَا سِوَاهُ مِنَ الشَّعْرِ وَغَيْرِهِ فَعَنَاءٌ وَعَبَثٌ) والله أعلم.

۷۰- «رَجَبُ شَهْرُ اللَّهِ، وَشَعْبَانُ شَهْرِي، وَرَمَضَانُ شَهْرُ أُمَّتِي»

ترجمه: رجب ماه خدا، شعبان ماه من و رمضان ماه امت من است.

«بسیار ضعیف است.»

آن را اصفهانی در «الترغیب» (۲۲۶/۱)، عن قران بن تمام، عن یونس، عن الحسن ... عن النبی صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

اما إسناد آن به سبب مرسل بودن و همچنین ضعف قران بن تمام؛ ضعیف می باشد. همچنین، حافظ زین العراقی در شرح ترمذی می فرماید: این حدیث شدیداً ضعیف است چرا که از مرسلات حسن بصری بوده که؛ اصفهانی در کتاب ترغیب و ترهیب روایت کرده است. و مرسلات حسن بصری؛ نزد اهل حدیث دارای هیچگونه ارزشی نبوده و همچنین در فضل رجب هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد.^۱

همچنین حافظ ابن حجر رحمه الله در کتاب «تبيين العجب فيما ورد في رجب» می فرماید: آن را أبو بكر النقاش المفسر روایت کرده که ضعیف است. باید گفت: ابوبکر النقاش متروک است.^۲

^۱. فیض القدیر. (۱۸/۴)

^۲. میزان الاعتدال: ۵۲۰/۳

و طلحه بن محمد بن جعفر حافظ رضی الله عنه می فرماید: ابوبکر النقاش کذاب است. همچنین برقانی رضی الله عنه می فرماید: تمام احادیث منکر هستند. عجلونی می گوید: آن را دیلمی از انس رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است اما ابن جوزی در الموضوعات از چندین طریق آن را ذکر کرده و آنها را موضوع می داند، همچنین ابن حجر در «تبیین العجب» آن را صحیح نمی داند.^۱

باید گفت: این حدیث از طریق ابوسعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که حدیث ابوسعید را ابن جوزی رضی الله عنه در «الموضوعات» و ابن عراق رضی الله عنه در «تنزیه الشریعة» ذکر کرده و آن را صحیح نمی دانند. واللّه أعلم.

۷۱- «مَاءٌ زَمْزَمٌ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ»: آب زمزم شفای تمام دردهاست.

«بسیار ضعیف است»

آن را دیلمی (۴/ ۶۳) از طریق الحسن بن أبی جعفر: حدثنی محمد بن عبد الرحمن، عن صفیة به صورت مرفوع روایت کرده است.

اما: حسن بن أبی جعفر-جفری- با اینکه از اهل تقوا بوده است اما در روایت حدیث؛ ضعیف می باشد، چنانکه ابن حجر در «تقریب التهذیب» (۱/ ۱۵۹) آن را بیان کرده است. همچنین محمد بن عبد الرحمن و صفیه هر دو مجهول می باشند. به همین دلیل؛ سیوطی رضی الله عنه در «الدرر المنشرة» (۱/ ۱۷۳) و حافظ ابن حجر می فرمایند: «سنده ضعیف جداً» چنانکه مناوی آن را نقل میکند. واللّه أعلم.

^۱. كشف الخفاء (۱/ ۴۸۵)

۷۲- «مَنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسَنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ» ترجمه: هر کس در طول شب نماز بیشتر بخواند؛ در روز چهره خوب و درخشانی خواهد داشت.

«هیچ اصلی ندارد»

آن را ابن ماجه (۱/ ۴۰۰)، ابن نصر در «قیام اللیل» (ص / ۱۴۸)، ابن ابی حاتم در «العلل» (۱/ ۷۴)، خطیب در «التاریخ» (۱/ ۳۴۱ و ۱۳/ ۱۲۶) و ابن جوزی در «الموضوعات» (۲/ ۱۱۰) از طریق ثابت بن موسی عن شریک عن الأعمش عن أبی سفیان عن جابر به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

ابن ابی حاتم می‌گوید: پدرم (ابوحاتم) گفت: این حدیث را برای ابن نمیر ذکر کردم، ایشان گفتند: منکر است! سپس ابن ابی حاتم می‌گوید: پدرم بعداً حدیث را موضوع دانست.^۱ عقیلی در «الضعفاء» (۲/ ۳۰) در مورد ثابت بن موسی می‌گوید: این حدیث او باطل بوده و هیچ اصلی ندارد.

همچنین، حدیث را امام نووی رحمه الله در «خلاصة الأحكام» (۱/ ۶۰۱)، حافظ زیلعی در «تخریج احادیث تفسیر کشاف» (۳/ ۳۱۸)، بوصیری در «مصباح الزجاجة في زوائد ابن ماجه» (۱/ ۱۵۷)، امام سخاوی در «المقاصد الحسنة» (۱/ ۶۶۶)، عجلونی در «كشف الخفاء» (۲/ ۳۲۸)، امام شوکانی در «الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة» (ص ۳۵) و محمد بن محمد درویش، أبو عبد الرحمن الحوت الشافعی

^۱. «العلل» (۱/ ۷۴).

(المتوفی: ۱۲۷۷هـ) در «أسنى المطالب في أحاديث مختلفة المراتب» (ص ۲۸۴) موضوع و بی اصل و اساس می داند. واللّه أعلم.

۷۳- «مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَوَسَعَنِي قَلْبَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ
اللين الوادع» ترجمه: زمین و آسمان من توان جای دادن مرا در
خود ندارند، اما قلب بنده‌ی من، آنکس که مومن، آرام و مطمئن
است، چنین گنجایشی را دارد.

«هیچ اصلی ندارد و از اسرائیلیات می باشد»

حافظ عراقی در «تخریج الإحياء» (۱۳/۳) می فرماید: هیچ اصلی
برای آن پیدا نکردم! امام سخاوی رحمته الله در «المقاصد الحسنة» (۵۹۰/۱)
بیان می کند که هیچ اصلی ندارد و می فرماید: زرکشی می گوید: از
بعضی از اهل علم شنیدم که گفتند: این حدیث باطل بوده و از
جعلیات ملحدین می باشد که بیشتر این گونه روایات که بر زبان
مردم عوام آمده است؛ شخصی به نام «علی بن وفا» آنها را جعل
کرده تا به مقاصد و اهداف خود برسد و آن را در هنگام وجد و
رقص ذکر می کند! چنانکه در این حال گفته: طواف بیت
پروردگارتان کنید (یعنی من را طواف کنید)!!!

باید گفت: علی بن وفا که زرکشی می فرماید: أبو الحسن الشاذلی
صوفی می باشد. همچنین ابن السبکی (۳۳۱/۶) می گوید: هیچ
اسنادی برای آن پیدا نکردم. عجلونی در «كشف الخفاء» (۱۱۶/۲) آن
را باطل می داند و ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۱۸/۳۷۶، ۱۲۲) نیز
آن را از اسرائیلیات می داند. واللّه أعلم.

۷۴- « أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ » ترجمه: بیشتر اهل بهشت ابلهان و نابخردانند.

« منکر است »

آن را امام طحاوی رحمه الله در «مشکل الآثار» (۴/ ۱۲۱)، بزار در «المسند» (۲/ ۴۱۱ - الکشف)، ابن عدی در «الکامل» (۳/ ۳۱۳)، بیهقی در «الشعب» (۲/ ۱۲۶/ ۱۳۶۷)، ابن جوزی در «العلل المتناهية» (۲/ ۴۵۲/ ۱۵۵۹)، ابن عساکر در تاریخ (۱۲/ ۱۰۸)، ذهبی در «السير» (۳/ ۳۰۳) همه آنها از طریق سلامة بن روح عن عقيل عن ابن شهاب عن أنس رضی الله عنه به وصورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

بزار و ابن عدی می‌گویند: با این إسناد منکر می‌باشد و آن را تنها سلامة از عقيل روایت کرده است و ابن جوزی نیز به آن اقرار می‌کند. امام ذهبی رحمه الله در «میزان الاعتدال» (۲/ ۱۸۳) می‌گوید: قال أبو حاتم: يكتب حديثه و قال أبو زرعة: منكر الحديث. سپس همین حدیث را از او نقل می‌کند و آن را ضعیف می‌داند. ابن حجر نیز در «تقریب التهذیب» سلامة را ضعیف می‌داند. همچنین حدیث را هیشمی در «جمع الزوائد» (۸/ ۷۹ و ۱۰/ ۲۶۴ و ۴۰۲) ضعیف به شمار می‌آورد.

این حدیث از چند طریق دیگر نیز روایت شده که همگی ضعیف‌اند. مانند این سند: عن أحمد ابن عيسى الخشاب قال: ثنا عمرو بن أبی سلمة: ثنا مصعب بن ماهان عن الثوري عن محمد بن المنكدر عن جابر عن النبي صلی الله علیه و آله. این حدیث را بیهقی (۲/ ۱۲۵/ ۱۳۶۶)، ابن عدی (۱/ ۱۹۱)، ابن جوزی (۸/ ۱۵۵۸)، أبو بكر الكلاباذی در

«مفتاح المعانی» (ق ۲۷۵ / ۱) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۲/۳۴۵/۱۲) روایت کرده اند.

بیهقی در مورد آن می گوید: «منکر بهذا الإسناد» و ابن عدی ، ابن جوزی ، الذهبی و عسقلانی رحمهم الله می گویند: «باطل بهذا الإسناد». ابن طاهر در مورد أحمد ابن عیسی الخشاب در «میزان الاعتدال» (۱۲۶/۱) می گوید: کذاب یضع الحدیث». وقال الدارقطنی: ليس بالقوی. همچنین؛ حافظ عراقی در «تخریج احادیث إحياء» (۸۹۴/۱) و امام سخاوی در «المقاصد» (۱۳۷/۱) آن را ضعیف می دانند. والله أعلم.

۷۵- «اُخْتِنُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ؛ فَإِنَّهُ أَطْهَرُ، وَأَسْرَعُ نَبَاتًا لِلْحَمِّ، وَأَرْوَحُ لِلْقَلْبِ» ترجمه: فرزندانان را در روز هفتم ختنه کنید. این برای آنان بهتر و پاکیزه تر است و رشد و پرورش آنها را سریع خواهد کرد و باعث فراخی قلب است.

«موضوع است»

آن را دیلمی در «مسند الفردوس» (۴۶/۱) از طریق عبد الله ابن أحمد بن عامر: حدثنا أبي : حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه عن أبيه عن أبيه عن أبيه عن أبيه عن علي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عن النبي ﷺ.

«عبد الله ابن أحمد بن عامر» کذاب و جاعل حدیث است، چنانکه امام ذهبی در «میزان الاعتدال» (۳۹۰/۲) می فرماید: «روی عن آبائه نسخة موضوعة باطلة ، ما تنفك عن وضعه أو وضع أبيه». در تابع این حدیث؛ داود بن سلیمان الجرجانی می گوید «از علی بن موسی الرضا شنیدم... سپس سند را ذکر می کند تا آن را به پیامبر ﷺ می

رساند. این حدیث را أبو عثمان البحیری فی «الفوائد» (ق ۳۲/۲) روایت کرده است.

اما داود بن سلیمان نیز کذاب و جاعل بوده است. امام ذهبی رحمه الله در مورد او می‌گوید: یحیی بن معین او را کذاب می‌داند و ابو حاتم او را نمی‌شناسد، در کل شخصی کذاب می‌باشد که از علی بن موسی الرضا احادیث موضوع نقل کرده است.^۱

همچنین حدیث را امام شوکانی رحمه الله در «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» (ص ۱۹۹) ذکر کرده و آن را موضوع می‌داند. واللّه أعلم.

۷۶- «من قال كل يوم مرة: سبحان القائم الدائم، سبحان الحي القيوم، سبحان الحي الذي لا يموت، سبحان الله العظيم وبحمده، سبحان قدوس، رب الملائكة والروح، سبحان ربي العليّ الأعلى، سبحانه وتعالى، لم يمّت حتى يرى مكانه من الجنة، أو يرى له» ترجمه: (اذکار رمضان!) هر کس این دعا را یک بار بخواند: سبحان القائم الدائم، سبحان الحي القيوم، سبحان الحي الذي لا يموت، سبحان الله العظيم وبحمده، سبحان قدوس، رب الملائكة والروح، سبحان ربي العليّ الأعلى، سبحانه وتعالى، نمی میرد مگر آنکه مکان خود را در بهشت می بیند یا به او نشان می دهند.

«موضوع است»

آن را ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۲۸۳/۴) از طریق ابراهیم ابن هشام الغسانی: نبأنا شهاب بن خراش الحوشبی عن أبان عن أنس ... به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

۱. میزان الاعتدال: ۸/۲

اما أبان بن أبی عیاش به اتفاق علما؛ متروک است. و بعضی او را کذاب می دانند.^۱ همچنین ابراهیم ابن هشام الغسانی نیز متروک و کذاب می باشد! ابوحاتم و ابو زرعه او را کذاب می دانند.^۲

۷۷- «لَوْ وُزِنَ إِيْمَانُ أَبِي بَكْرٍ بِإِيْمَانِ أَهْلِ الْأَرْضِ، لَرَجَحَ» ترجمه: اگر ایمان ابو بکر صدیق رضی الله عنه به ایمان خلق روی زمین را بسنجد، ایمان او بیشتر باشد.

«منکر است»

این حدیث از طریق مرفوع و موقوف روایت شده است.

ابن عدی در «الکامل» (۲۰۱/۴) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۱/۲۹۷/۹) از طریق عبد الله بن عبد العزيز بن أبی رواد أخبرنی أبی عن نافع عن بن عمر به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ روایت کرده است. اما سند آن شدیداً ضعیف است، چرا که عبد الله بن عبد العزيز در آن وجود دارد. امام ذهبی رحمه الله در «میزان الاعتدال» (۴۵۵/۲) می فرماید: ابو حاتم و دیگران در مورد او می گویند: احادیثش منکر است. به همین دلیل حافظ عراقی در «تخریج احادیث احیاء» (۶۴/۱)، امام سخاوی در «المقاصد الحسنة» (۵۵۵/۱) و عجلونی در «کشف الخفاء» (۱۹۴/۲) حدیث را ضعیف می دانند. همچنین امام شوکانی رحمه الله آن را در «الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة» (۳۳۵) ذکر کرده و می گوید: سخاوی گفته: به صورت موقوف از عمر رضی الله عنه صحیح اما به صورت مرفوع ضعیف است.

^۱. میزان الاعتدال: ۱۱/۱

^۲. میزان الاعتدال: ۷۳/۱.

اما به صورت موقوف؛ اسحاق بن راهویه در «مسند» (۳/۶۶۹)، ابو إسماعیل صابونی در «عقیده السلف» (رقم: ۱۱۰)، امام خطابی در «الغنیة عن الکلام وأهله» (ص ۴۸)، بیهقی در «شعب الإیمان» (۱/۶۹ رقم: ۳۶) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۱۲۶/۳۰) از طریق عبد الله بن المبارک عن عبدالله بن شوذب عن محمد بن جحادة عن سلمة بن کهیل عن هزیل بن شرحبیل عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ روایت کرده‌اند که فرمود: «لو وزن إیمان أبی بکر بإیمان أهل الأرض لرجح بهم»

که سند آن؛ چنانکه سخاوی و حافظ عراقی می‌فرمایند؛ صحیح می‌باشد.

۷۸- «سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوتاً هاله، فأتاه جبريل عليه السلام، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما هذا الصوت يا جبريل؟ فقال: هذه صخرة هوت من شفير جهنم من سبعين عاماً، فهذا حين بلغت قعرها. فأحبَّ الله أن يسمعك صوتها. فما رُوي رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ذلك اليوم ضاحكاً ملء فيه حتى قبضه الله» ترجمه: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم صدای مهیبی شنید، جبرئیل نزد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از او در مورد این صدا پرسید، جبرئیل گفت: صدای سنگی بود که در لبه جهنم افتاد و بعد از هفتاد سال به عمق آن رسید. خداوند دوست داشت که این صدا را بشنوی. بعد از این هیچ وقت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را خندان ندیدند تا زمانی که وفات کرد.

«منکر است»

آن را طبرانی در «المعجم الكبير» (۱/۴۵۳ / ۸۱۹) از طریق أحمد بن عبيد الصمد الأنصاري قال: حدثنا إسماعيل بن قيس عن يحيى

بن سعید عن أبي سعيد عن أبي الحباب سعيد بن يسار عن أبي سعيد الخدري قال:.... الحديث.

طبرانی در آخر می‌فرماید: از یحیی بن سعید فقط إسماعیل بن قیس آن را روایت کرده که متفرد به أحمد بن عبد الصمد است. باید گفت: أحمد بن عبد الصمد تنها زمانی احادیثش معتبر هستند که از افراد ثقه روایت کرده باشد چنانکه ابن حبان در «الثقات» (۳۰ / ۸) بیان می‌کند. در حالی که این حدیث چنین نیست. چرا که شیخ او یعنی: إسماعیل بن قیس به اتفاق علما شخصی ضعیف می‌باشد. بلکه امام بخاری، ابوحاتم و دارقطنی رحمهم الله او را منکر الحدیث می‌دانند.^۱

. همچنین این حدیث را امام هیشمی در «مجمع الزوائد» (۱۰ / ۳۸۹) ذکر کرده و ضعیف می‌داند. در سند این حدیث؛ ابو سعید آمده است که شخصی مجهول می‌باشد.
اما:

امام مسلم رحمه الله در صحیح خود حدیثی صحیح را روایت می‌کند که مضمون آن نزدیک به این حدیث است. ابو هریره رضی الله عنه نقل می‌کند: «كنا مع رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ سَمِعَ وَجِبَةً فَقَالَ: « هَلْ تَدْرُونَ مَا هَذَا؟ » قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مِنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا فَهُوَ يَهْوِي فِي النَّارِ الْآنَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا، فَسَمِعْتُمْ وَجِبَتَهَا» ترجمه: ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم که ناگهان صدای افتادن چیزی را شنید، فرمود: آیا می‌دانید که این چیست؟ گفتیم: خدا و رسول او داناتراند. فرمود: این سنگی بود که

^۱. میزان الاعتدال: ۲۴۵/۱

هفتاد سال پیش در دوزخ انداخته شد و او بطرف پایانه دوزخ می آمد تا که حالا به قعر آن رسید و شما اکنون صدای افتادن آن را شنیدید. حدیث صحیح می باشد. بجز امام مسلم در صحیحش، بیهقی در «البعث» (۲۶۵ / ۵۳۱)، امام أحمد در «مسند» (۲ / ۳۷۱) نیز روایت کرده اند. و الله أعلم.

۷۹- «أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» ترجمه: ما گروه پیمبران مأموریم تا با مردم به اندازه عقل و خردشان سخن گوئیم.

«شدیداً ضعیف است»

آن را دیلمی در مسند خود از طریق ابی عبد الرحمن السلمی، حدثنا محمد بن عبد الله بن قریش حدثنا الحسن بن سفیان، حدثنا إسماعیل بن محمد الطلحی حدثنا عبد الله بن أبی بکر، عن أبی معشر، عن عکرمه، عن ابن عباس رضی الله عنهما به صورت مرفوع روایت کرده است.

ابی عبد الرحمن السلمی از جعل کنندگان احادیث می باشد.^۱

امام سخاوی رحمه الله در «المقاصد» (۱ / ۱۶۴) آن را ذکر کرده و می فرماید: شیخ ما (ابن حجر عسقلانی رحمه الله) آن را به مسند حسن بن سفیان نسبت می دهد که از ابن عباس رضی الله عنهما با این لفظ روایت کرده است: «أمرت أن أخطب الناس على قدر عقولهم» و می فرماید: سند آن بسیار ضعیف است. همچنین سیوطی رحمه الله در «الدرر المنتشرة» (ص / ۵۵)، عجلونی در «كشف الخفاء» (۱ / ۲۲۲)، حافظ عراقی رحمه الله در «تخریج احادیث إحياء» (۵ / ۲۰۹۴) و محمد بن محمد درویش، أبو عبد الرحمن الحوت الشافعی (المتوفی: ۱۲۷۷هـ) در «أسنی

۱. میزان الاعتدال: ۵۲۳/۳

المطالب في أحاديث مختلفة المراتب» (ص ۷۳) حدیث را ضعیف می‌دانند. ابن تیمیه در «مجموع الفتاوی» (۳۳۹/۱۸) می‌گوید: این حدیث را هیچ یک از علمای مسلمین که کتب آنها مورد اعتماد است؛ روایت نکرده‌اند و خطاب الله متعال و رسولش ﷺ برای عموم مردم است که همه مکلفین را شامل می‌شود. مثلاً می‌فرماید: {يَا أَيُّهَا النَّاسُ} {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا} {يَا عِبَادِي} {يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ}. پیامبر ﷺ نیز بر منبر خود همه مردم را خطاب قرار می‌داد و همه آنها می‌شنیدند اما در فهم آن؛ بر اساس قدرت درک آنها تفاضل و تفاوت وجود دارد. والله أعلم.

۸۰- «أطلب العلم من المهد إلى اللحد» ترجمه: از گهواره تا گور دانش بجوئید.

«هیچ اصلی ندارد»

در هیچ یک از کتب حدیثی اهل سنت نیامده است. اما در حدیث صحیح پیامبر ﷺ می‌فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. روایت ابن ماجه و دیگران.

۸۱- «بُنِيَ الدِّينُ عَلَى النَّظَافَةِ» ترجمه: دین بر نظافت و پاکیزگی بنا شده است.

«با این لفظ وجود ندارد»

آن را امام شوکانی رحمه الله در «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» (ص ۱۲) ذکر کرده و می‌گوید: این حدیث را امام غزالی در «الإحياء» ذکر کرده و حافظ عراقی رحمه الله می‌گوید: آن را در هیچ جا نیافتیم! همچنین سخاوی در «المقاصد الحسنة» (۲۳۹/۱)، سیوطی در

«الدرر المنتشرة في الأحاديث المشتهرة» (ص ۹۲) و عجلونی در «كشف الخفاء» (۳۳۰/۱) حدیث را ذکر کرده و حکم به ضعیف بودن آن داده اند. و الله أعلم.

۸۲- «خُذُوا شَطْرَ دِينِكُمْ عَنِ الْحَمِيرَاءِ» ترجمه: نصف دینتان را از حمیرا (عایشه) بگیرید.

«موضوع است»

امام سیوطی رحمه الله می‌فرماید: آن را نیافتم اما حافظ عماد الدین بن کثیر در «تخریج أحادیث مختصر- ابن الحاجب» می‌گوید: این حدیث بسیار ضعیف، بلکه منکر است. از شیخ خود حافظ أبا الحجاج المزی رحمه الله در مورد آن سوال کردم ایشان آن را نشناختند. و شیخ ما ذهبی فرمود: این حدیث از جمله احادیث واهی می‌باشد که إسنادی برای آن شناخته نشده. اما در «مسند فردوس» از حدیث انس رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خذوا ثلث دینکم من بیت عائشة» اما سندی برای آن ذکر نکرده است.^۱

همچنین این حدیث را ابن القیم در «المنار المنیف فی الصحیح والضعیف» (ص / ۶۱) ، شوکانی در «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» (ص / ۳۳۹) ، عجلونی در «كشف الخفاء» (۱ / ۴۳۱) و سخاوی در «المقاصد» (۳۲۱/۱) ذکر کرده و آن را موضوع می‌دانند. و الله أعلم.

۸۳- «قصة موت النمرود صاحب إبراهيم بذبابه دخلت رأسه» ترجمه: داستان نمرود حاکم زمان ابراهیم که به وسیله پشه‌ای که داخل سرش شد و به سبب آن فوت کرد.

«هیچ اصلی ندارد»

۱. الدرر المنتشرة في الأحاديث المشتهرة (ص / ۱۱۳).

در هیچ یک از کُتب حدیث نیامده است. واللّٰه أعلم.

۸۴- «احْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَمَارُوتَ» ترجمه: از دنیا حذر کنید که افسونگرتر از هاروت و ماروت است.

«منکر است»

حافظ عراقی رحمته اللّٰه می فرماید: آن را ابن ابی الدنیا در «ذم الدنیا» (۱۳۲/۵۴) و بیهقی در «الشعب» (۱۰۵۰۴/۳۳۹/۷) از روایت ابی الدرداء الرهاوی به صورت مرسل روایت کرده‌اند. بیهقی می‌گوید: بعضی از آنها گفته‌اند: این روایت از ابی الدرداء که او نیز از یک شخص و او هم از یک نفر دیگر از صحابه روایت کرده است! (اسنادی ندارد) و ذهبی می‌گوید: منکر بوده و هیچ اصلی ندارد.^۱

همچنین؛ حافظ ابن حجر رحمته اللّٰه در «لسان المیزان» (۶ / ۳۷۵) به آن اقرار می‌کند. و ابن السبکی (۶ / ۳۴۵) می‌گوید: اسنادی برای آن نیافتم.

حدیث را عجلونی در «كشف الخفاء» (۶۷/۱) ضعیف می‌داند و می‌گوید: امام احمد در «الزهد» از طریق مصعب بن سعد به صورت مرسل روایت کرده: «احذروا الدنيا؛ فإنها خضرة حلوة» واللّٰه أعلم.

۸۵- «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» ترجمه: دنیا مزرعه آخرت است.

«هیچ اصلی ندارد»

آن را امام غزالی رحمته اللّٰه در «الإحياء» ذکر کرده و حافظ عراقی در تخریج آن می‌فرماید: با این لفظ چنین حدیثی نیافتم اما عقیلی در «الضعفاء» و أبو بکر بن لال در «مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ» از حدیث طارق

^۱. تخریج احادیث احیاء (۳ / ۱۷۷)

بن أَشِیْم آورده است: «نعمت الدَّار الدُّنْیَا لمن تَزُود مِنْهَا لِآخِرَتِهِ» که سند آن نیز ضعیف است!

این حدیث را امام سخاوی رحمه الله در «المقاصد» (۱ / ۳۵۱) و عجلونی در «كشف الخفاء» (۱ / ۴۷۱) ذکر کرده‌اند و می‌گویند هیچ اصلی ندارد. همچنین آن را صغانی در «الموضوعات» (ص / ۶۴) ، الفتنی (المتوفی: ۹۸۶هـ) در «تذكرة الموضوعات» ، ملا علی قاری در «الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة» (ص / ۱۹۹) ، مرعی بن یوسف بن أبی بکر بن أحمد الکرمی المقدسی الحنبلی (المتوفی: ۱۰۳۳هـ) در «الفوائد الموضوعة في الأحادیث الموضوعة» (ص / ۱۳۳) أحمد بن عبد الکریم بن سعودی الغزی العامری (المتوفی: ۱۱۴۳هـ) در «الجد الحثیث في بیان ما لیس بحدیث» (ص / ۱۰۱) ، محمد الأمير الکبیر المالکی (المتوفی: ۱۲۲۸هـ) در «النخبة البهية في الأحادیث المکذوبة علی خیر البرية» (ص ۶۰) ذکر کرده و می‌گویند هیچ اصلی ندارد. والله أعلم.

۸۶- «النَّاسُ نِيَامٌ، فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» ترجمه: مردم در خوابند،

وقتی می‌میرند بیدار خواهند شد.

«به صورت مرفوع اصلی ندارد»

آن را امام غزالی رحمه الله در «الإحياء» (۴ / ۲۰) به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است. حافظ عراقی رحمه الله در تخریج آن و به تبع او سبکی رحمه الله (۴ / ۱۷۰ - ۱۷۱) می‌فرمایند: آن را به صورت مرفوع نیافتیم. بلکه منسوب به علی رضی الله عنه می‌باشد. امام سخاوی در «المقاصد» (۱ / ۶۹۱) ، سیوطی در «الدرر المنتثرة» (۱ / ۱۹۷) ، عجلونی در «كشف الخفاء» (۲ / ۳۷۸) ، شوکانی در «الفوائد المجموعة» (۱ / ۲۵۶)

حدیث را ذکر کرده‌اند و آن را به علی علیه السلام نسبت می‌دهند و می‌فرمایند: به صورت مرفوع هیچ اصلی ندارد. واللّه أعلم.

۸۷- «لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبَشَرَ أَهْلُ

السَّمَاءِ بِإِسْلَامِ عُمَرَ» ترجمه: وقتی عمر اسلام آورد جبریل نازل شد و گفت: یا محمد! اهل سماء به اسلام عمر بشارت می‌دهند.

«شدیداً ضعیف است»

آن را ابن ماجه در سنن (۱/ ۵۱)، ابن حبان در «صحیح» (۲۱۸۲)

، ابن شاهین در «السنة» (رقم ۳۳)، حاکم در «المستدرک» (۳/ ۸۴)

از طریق عبد الله بن خراش: حدثنا العوام بن حوشب، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

حاکم در ادامه می‌فرماید: «صحیح الإسناد»! اما امام ذهبی آن را

رد می‌کند و می‌گوید: «قلت: عبد الله ضعفه الدارقطني» یعنی:

دارقطنی عبد الله بن خراش را ضعیف می‌داند. همچنین باید گفت:

محمد بن عمار الموصلی او را کذاب می‌داند و امام بخاری رحمه الله در

موردش می‌گوید: «منکر الحديث» و ساجی رحمه الله می‌گوید: «ضعیف

الحديث جداً، ليس بشيء، كان يضع الحديث»^۱.

۸۸- «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَحَفِظَهُ أَذْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَشَفَّعَهُ فِي عَشْرَةِ مَنْ

أَهْلَ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ» ترجمه: هر کس قرآن بخواند و آن

را حفظ کند؛ الله متعال او را به بهشت برده و برای ده نفر از اهل

بیتش شفیع می‌شود که هر کدام از آنها مستوجب جهنم اند.

«شدیداً ضعیف است»

^۱. میزان الاعتدال: ۴/ ۱۳

آن را ترمذی (۱۷۱/۵، رقم ۲۹۰۵)، ابن ماجه (۷۸/۱، رقم ۲۱۶)، امام أحمد (۱۴۹/۱، رقم ۱۲۷۷)، ابن عدی در «الکامل» (۳۸۰/۲)، بیهقی در «شعب الإیمان» (۳۲۹/۲، رقم ۱۹۴۷)، ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۹۲/۱۱) و طبرانی در «الأوسط» (۲۱۷/۵، رقم ۵۱۳۰) روایت کرده‌اند.

امام ترمذی رحمه الله بعد از روایت کردن آن می‌فرماید: «هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ وَلَيْسَ إِسْنَادُهُ بِصَحِيحٍ وَحَفْصُ بْنُ سُلَيْمَانَ يُضَعِّفُ فِي الْحَدِيثِ» یعنی: این حدیثی غریب بوده که تنها از این طریق آن را می‌شناسیم و إسناد آن صحیح نیست چرا که حَفْصُ بْنُ سُلَيْمَانَ ضعیف است. همین کلام را امام بیهقی رحمه الله بعد از ذکر حدیث بیان کرده است. خطیب بغدادی در «تاریخ» (۸۱/۴) همین حدیث را از عایشه رضی الله عنها روایت کرده و می‌گوید: هذا حدیث منکر. همچنین الفتنی رحمه الله آن را در «تذکرة الموضوعات» (ص ۷۷) ذکر کرده و می‌گوید: خطیب فرموده این حدیث ثابت نیست.

۸۹- «مَنْ أَذَّنَ مُحْتَسِبًا سَمِعَ سِنِينَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ» ترجمه:

کسی که هفت سال به نیت پاداش خداوند اذان بگوید، خداوند متعال برائت از آتش جهنم را برای او رقم می‌زند.

«شدیداً ضعیف است»

آن را ترمذی (۲۶۷/۱ - ۲۰۶)، ابن ماجه (۱/۷۲۷)، طبرانی (۳/۱۰۹/۲)، ابن السماک در «التاسع من الفوائد» (۳/۱)، ابن بشران در «الأمالي الفوائد» (۲/۱۲۵/۱) خطیب بغدادی در «تاریخش» (۱/۲۴۷) با دو سند از طریق جابر که از عکرمه و او نیز از ابن عباس رضی الله عنه نقل می‌کند، روایت کرده‌اند.

ترمذی رحمه الله می فرماید: «حدیث غریب» یعنی ضعیف. عقیلی نیز در «الضعفاء» (ص / ۱۵۵) می گوید: در إسناد آن شخصی لَین وجود دارد. بغوی رحمه الله در «شرح السنة» (۵۸/۱) می فرماید: إسناد آن ضعیف است، همچنین امام منذری رحمه الله در «التغریب» (۱۱۱/۱) به ضعف آن اشاره کرده است.

باید گفت: علت ضعف حدیث؛ جابر بن یزید الجعفی می باشد که بعضی از ائمه او را کذاب می دانند. همچنین امام نسائی او را متروک می داند.^۱

همچنین این حدیث را ابن عدی در «الکامل» (۹۹/۲) از طریق محمد بن الفضل روایت کرده است که شخصی کذاب و متروک می باشد.^۲

۹۰- «أَنَّ بِلَالًا أَخَذَ فِي الْإِقَامَةِ فَلَمَّا أَنْ قَالَ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقَامَهَا اللَّهُ وَأَدَامَهَا» وقتی بلال - رضی الله عنه - شروع به اقامه می کرد و به این کلمات: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» رسید، رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «أَقَامَهَا اللَّهُ وَأَدَامَهَا»
«شدیداً ضعیف است»

آن را ابوداود در «سنن» (۵۲۸) ابن السنی در «عمل اليوم واللیلة» (۲۱۰) و بیهقی (۱ / ۴۱۱) از این طریق روایت کرده اند: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ثَابِتٍ حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ أَوْ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

^۱ . میزان الاعتدال: ۳۸۰/۱.

^۲ . میزان الاعتدال: ۶/۴.

اما باید گفت: محمد بن ثابت العبدی ضعیف است. چنانکه امام ذهبی در «میزان الإعتدال» (۴/۹۵) آن را بیان کرده است. همچنین شهر بن حوشب نیز ضعیف بوده و ابن حجر رحمه الله در «تقریب التهذیب» (۲/۲۶۹) او را «کثیر الإرسال والأوهام» معرفی می‌کند. و باز هم شخصی مجهول میان آنهاست که ضعف حدیث را دو چندان می‌کند.

باید گفت که: به ضعف این حدیث بیهقی و ابن حجر رحمهما الله اشاره کرده اند. ابن حجر در «التلخیص الحبر» (۱/۴۱۲) می‌فرماید: «وَهُوَ ضَعِيفٌ وَالزِّيَادَةُ فِيهِ لَا أَصْلَ لَهَا، وَكَذَا لَا أَصْلَ لِمَا ذَكَرَهُ فِي "الصَّلَاةِ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ" يَعْنِي: إِنَّ حَدِيثَ ضَعِيفٍ بُوْدَهِ وَ قَسَمْتُ أَضَافِيَّ أَنَّهُ وَ هَمَّجِنِينَ أَنَّهُ كَهِ مَوْرِدِ "الصَّلَاةِ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ" ذَكَرَ كَرْدَهِ اسْتِ هِيْجِ اَصْلِي نَدَارَنْدِ. يَعْنِي اَيْنِ ذَكَرَ كَهِ دَر هِنْكَامِ "الصَّلَاةِ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ" مِيْ كَوِينْد: «صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ»!

پس چنانکه دیدیم ابن حجر رحمه الله ذکر «صدقت و بررت» را نیز بدون اصل و اساس می‌داند. والله أعلم.

۹۱- «الْخَيْرُ فِيَّ وَفِيَّ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» ترجمه: خیر و برکت در وجود من و در امتم تا روز قیامت وجود دارد.

«هیچ اصلی ندارد»

سخاوی در «المقاصد الحسنة» (۱/۳۳۷) می‌گوید: «قال شيخنا: لا أعرفه» یعنی: شیخ و استاد ما (ابن حجر عسقلانی) فرموده: آن را نمی‌شناسم. همچنین ابن حجر هیتمی در «الفتاوی الحدیثیة» (۱۳۴) می‌فرماید: «لم يرد هذا اللفظ» یعنی: این لفظ وارد نشده است.

(حدیثی با این لفظ روایت نشده). همچنین فتنی رحمه الله آن را در «تذکرة الموضوعات» (۶۸) و سیوطی در «ذیل الأحادیث الموضوعة» رقم (۱۲۲۰) و ملا علی قاری در «الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة» (ص / ۱۹۵) آن را ذکر کرده و می گویند: هیچ اصلی ندارد.

باید گفت: حدیث صحیحی که در بخاری و مسلم آمده ما را از این حدیث، بی نیاز می کند لفظ آن چنین است: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» یعنی: همواره گروهی از امت من بر حق پایبند بوده و پیروز هستند و مخالفت مخالفان (یاری ندادن دیگران) به آنان ضرر نمی رساند، تا قیام قیامت.

۹۲- «سُوْرُ الْمُؤْمِنِ شِفَاءً» ترجمه: نیم خورده و ته مانده غذای مؤمن شفاست.

«هیچ اصلی ندارد»

ملا علی قاری رحمه الله در «الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة» (۲۱۷) آن را بدون اصل می داند.

همچنین احمد الغزی عامری در کتاب "الجد الحثیث فی بیان ما لیس بحدیث" (ص ۱۱۶) بیان می کند که حدیث نیست و عجلونی در "كشف الخفاء" (۴۵۸/۱) به آن اقرار نموده است. و هیچ تصریح و تلویحی در این مورد وجود ندارد که باقی مانده غذا یا آب مؤمن شفا باشد. والله أعلم.

۹۳- «أَنَا عَرَبِيٌّ، وَالْقُرْآنُ عَرَبِيٌّ، وَلِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ» ترجمه:

من عرب، قرآن عربی و زبان اهل بهشت عربی است.

«موضوع است»

آن را طبرانی در «معجم الأوسط» (۲/ ۲۸۵ / ۱ / ۹۳۰۱) از طریق شَيْبَلُ بْنُ الْعَلَاءِ روایت کرده است. سیوطی رحمه الله در «اللائیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة» (۱/ ۴۴۲) می فرماید: ذهبی در «المغنی» می گوید: ابن عدی در مورد شَيْبَلُ بْنُ الْعَلَاءِ گفته: دارای روایات منکر است. همچنین: امام هیثمی رحمه الله در «مجمع الزوائد» (۱۰ / ۵۲ - ۵۳) حدیث را ذکر کرده و می گوید: در آن عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عِمْرَانَ وجود دارد که متروک می باشد. حافظ عراقی رحمه الله در کتاب «المحجة» (۵۶ / ۱) می فرماید: عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عِمْرَانَ چنانکه نسائی و دیگران گفته اند متروک است. بخاری در مورد او می گوید: حدیثش نوشته نمی شود. پس این حدیث او صحیح نیست چنانکه ابن عراق در «تنزیه الشریعة» (۲۰۹) به آن اشاره کرده.

همچنین: فتنی در «تذکرة الموضوعات» (۱۱۲) و سخاوی

در «المقاصد الحسنة» (۳۱) به باطل بودن این حدیث اشاره کرده اند.

این حدیث مخالف با آیات قرآن است. الله متعال می فرماید: {إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ} ترجمه: همانا نزد خدا بهترین شما متقین شما است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح می فرماید: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ»

إِلَّا بِالتَّقْوَى^۱». هیچ عربی بر هیچ عجمی و هیچ سفیدی بر هیچ سیاهی فضیلت ندارد جز بتقوی.

۹۴- «كَمَا تَكُونُوا يُولِي عَلَيْكُمْ»: ترجمه: همانطور که هستید، سرانی در خور شما بر شما زمامداری می‌کنند.

«شدیداً ضعیف است»

آن را دلمی و بی‌هقی در شعب‌الایمان از طریق یحیی بن هاشم روایت کرده‌اند که یحیی از جمله جاعلان و وضاعان حدیث است!^۲ اما این حدیث از طریق دیگری نیز آمده که آن را: ابن جمیع در «المعجم» (ص / ۱۴۹) و قضاعی در «مسند» (۱ / ۴۷) از طریق «المبارک بن فضالة» روایت کرده‌اند. حافظ ابن حجر^{رحمه الله} در «تخریج احادیث کشف» (۲۵/۴) می‌فرماید: «وفي إسنادة إلى مبارك مجاهيل» یعنی: إسناد آن قبل از مبارک همه مجهول اند. در حالی که خود «مبارک بن فضاله» ضعیف است!^۳

به ضعیف بودن این حدیث عجلونی در «کشف الخفاء» (۱۹۹۷/۲)، شوکانی در «الفوائد المجموعة» (۶۲۴) و فتنی در «تذکرة الموضوعات» (۱۸۲) اشاره کرده‌اند.

۹۵- «شَاوِرُوهُنَّ وَخَالَفُوهُنَّ» ترجمه: با زنان مشورت کنید و خلاف مشورتشان عمل کنید.

«هیچ اصلی ندارد»

^۱. روایت امام احمد در مسند (۵ / ۴۱۱).

^۲. میزان الاعتدال (۴ / ۴۱۲).

^۳. میزان الاعتدال (۳ / ۴۳۱).

سرخاوی رحمه الله در «المقاصد الحسنة» (۴۰۰/۱) و مناوی در «فیض القدير» (۴ / ۲۶۳) می گویند: هیچ اصلی ندارد. اما عسکری در «الأمثال» از عمر رضی الله عنه روایت کرده: «خالفوا النساء فإن في خلافهن البركة» یعنی: با زنان مخالفت کنید چرا که در این کار برکت وجود دارد! این روایت را امام سیوطی در «اللائیء المصنوعة في الأحادیث الموضوعة» (۱۳۷/۲) بدون سند ذکر کرده و آن را باطل می داند.

همچنین علی بن الجعد جوهری در (۱۲ / ۱۷۷ / ۱) از طریق ابی عقیل که او هم از حفص بن عثمان نقل می کند؛ آن را روایت کرده است. اما باید گفت:

سند این حدیث با دو دلیل بسیار ضعیف است: اول: مجهول بودن حفص بن عثمان. چنانکه ابن ابی حاتم در «الجرح والتعديل» (۱ / ۲ / ۱۸۴) بدون هیچ ذکر از ثقه بودن و یا مجروح بودن او؛ به او اشاره می کند. علت دوم: ابو عقیل است که اسم او: یحیی بن المتوکل العمری بوده که ضعیف می باشد. چنانکه ابن حجر رحمه الله در «تقريب التهذيب» (۵۹۶/۱) آن را بیان کرده است. همچنین این حدیث را أبو المحاسن القاوقجی الطرابلسی الحنفی در «اللؤلؤ المرصوع فيما لا أصل له أو بأصله موضوع» (۲۶۴)، فتنی در «تذكرة الموضوعات» (۱۲۸) و علی قاری در «الأسرار المرفوعة» (۲۴۰) ذکر کرده و آن را بدون اصل می دانند.

۹۶- «لَيْسَ لِفَاسِقٍ غِيَّةٌ» ترجمه: غیبت کردن فاسق ناروا نیست و

اشکالی ندارد!

«باطل است»

آن را طبرانی در «المعجم الكبير»، أبو الشیخ در «تاریخ» (ص ۲۳۶)، ابن عدی در «الکامل» (۶۱/۲)، أبو بکر بن سلمان فقیه در «مجلس من الأمالی» (۱۵/۲)، أبو بکر الدقاق در «حدیث» (۲/۴۲/۲)، هروی در «ذم الکلام» (۴/۸۱/۱)، قضاعی در «مسند الشهاب» (۹۷/۲)، واحدی در «تفسیر» (۴/۸۲/۱) و خطیب در «الکفایة» (ص ۴۲) همگی از طریق جعدبة بن یحیی اللیثی که او هم از علاء بن بشر نقل می کند؛ روایت کرده اند. اما سند این روایت بسیار ضعیف است.

دارقطنی رحمه الله «جعدبة» را متروک می داند. چنانکه ابن حجر رحمه الله در «لسان المیزان» (۱۰۵/۲) بیان کرده است. همچنین علاء بن بشر نیز ضعیف است. چنانکه ازدی او را تضعیف کرده است. ابن حبان در «الثقات» (۵۰۴/۸) در معرفی علاء می فرماید: «روی عنه جعدبة بن یحیی مناکیر» یعنی: جعدبة بن یحیی از او احادیث منکر روایت کرده است. همچنین ابن عدی در «الکامل» حدیث را شدیداً تضعیف کرده است. مناوی رحمه الله در «فیض القدیر» (۳۷۷/۵) می فرماید: حاکم گفته: این حدیث صحیح نبوده و به آن اعتماد نمی شود و ابن عدی از احمد بن حنبل نقل می کند که گفت: این حدیث منکر است.

همچنین باید گفت: این روایت را از طریقی دیگر ابو نعیم در کتاب «أخبار أصبهان» (۲/ ۲۳۹ - ۲۴۰) روایت کرده که در سلسله سند آن محمد بن یعقوب و ابراهیم بن سلام المکی وجود دارد که مجهول می باشند. و حدیث را ابن القیم در «المنار المنیف» (ص ۶۱) ذکر کرده و می گوید: دارقطنی و خطیب گفته اند: از چند طریق روایت شده که همگی باطل اند.

همچنین علی قاری رحمه الله در «الأسرار المرفوعة» (ص/۲۹۷) آن را باطل می داند.

۹۷- «حُبُّ الدنیا رأسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» ترجمه: دنیا دوستی سر رشته همه خطاهاست.

«موضوع است»

مناوی رحمه الله در «فیض القدير» (۳/۳۶۸) می گوید: بیهقی گفته است: هیچ اصلی ندارد و از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله نمی باشد. همچنین در «التیسیر بشرح الجامع الصغیر» می فرماید: سیوطی در «فتاوی» فرموده: مرفوع دانستن آن وهم و خطا است، بلکه حفاظ حدیث، آن را از جمله موضوعات دانسته اند. و علی قاری رحمه الله در «الأسرار المرفوعة» (ص/۱۷۹) و همچنین فتنی در «تذکرۃ الموضوعات» (۱۷۳) آن را موضوع می دانند.

۹۸- «أَنَا جَدُّ كُلِّ تَقِيٍّ» ترجمه: من جد همه متقین هستم.

«هیچ اصلی ندارد»

چنانکه سیوطی رحمه الله در «الحاوی للفتاوی» (۲/۸۹) و عجلونی در «کشف الخفاء» (۱/۲۳۰) آن را بیان کرده اند.

۹۹- «أَنَا ابْنُ الذَّيْحَيْنِ»: من فرزند دو ذبیح هستم (یکی جد پیشین اسماعیل و یکی پدر خویش عبد الله)
«هیچ اصلی ندارد»

چنانکه ابن قدامه رحمه الله در «رسالة لطيفة» (۲۳) محمد الأمير الكبير المالکی در «النخبة البهية في الأحاديث المكذوبة على خير البرية» (ص/۳۷) و أبو المحاسن القواقی الطرابلسی الحنفی در «اللؤلؤ المرصوع فيما لا أصل له أو بأصله موضوع» (ص/ ۴۹)، عجلونی در «كشف الخفاء» (۲۲۶/۱)، زیلعی در «تخریج احادیث كشاف» (۱۷۷/۳)، همچنین حافظ ابن حجر در «تخریج احادیث كشاف» (۱۴۱/۴ / ۲۹۴)، و سخاوی در «المقاصد الحسنة» (ص/ ۱۴) آن را بیان کرده اند.

۱۰۰- «فَضْلُ شَهْرِ رَجَبٍ عَلَى الشُّهُورِ كَفَضْلِ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ، وَفَضْلُ شَهْرِ شَعْبَانَ عَلَى الشُّهُورِ كَفَضْلِ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ، وَفَضْلُ شَهْرِ رَمَضَانَ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى سَائِرِ الْعِبَادِ» ترجمه: فضل و بزرگی ماه رجب بر سایر ماه های سال مانند: فضل و عظمت قرآن بر سایر کلام ها و فضل ماه شعبان بر سایر ماه ها مانند فضل من بر سایر پیامبران و همچنین فضل شهر رمضان مانند فضل و عظمت الله متعال بر بندگان است!

«موضوع است»

سخاوی رحمه الله در «المقاصد الحسنة» (۴۷۹/۱) می فرماید: قَالَ شَيْخُنَا: «إِنَّهُ مَوْضُوعٌ» یعنی: استاد ما (ابن حجر عسقلانی) فرموده موضوع است. و عجلونی در «كشف الخفاء» (۹۹/۲) می فرماید: «هو موضوع كما قاله الحافظ ابن حجر في تبين العجب» یعنی: این حدیث چنانکه ابن حجر در کتاب: «تبين العجب» (ص/ ۱۱) فرموده؛ موضوع است.

اللهم اجعلني ممن أقر بها مخلصا في حياته واجعل اللهم هذا خالصا
لوجهك الكريم وسببا للفوز لديك بجنت النعيم وصلى الله وسلم على
أشرف العالم وسيد بني آدم وعلى سائر إخوانه من النبيين والمرسلين
وعلى آل كل وصحبه أجمعين وعلى أهل طاعته من أهل السماوات وأهل
الأراضين . الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
. والله أعلم بالصواب وإليه المرجع والمآب وأسأله حسن الخاتمة والمتاب
وأن يتقبل ذلك بمنّه وكرمه وهذا ما قدر العبد عليه ومن أتى بخير منه
فليرجع إليه والحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وصلى الله وسلم
على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.